



- ۲۶ کتاب زیر از سوی مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه قم به صورت e-book تهیه شده و در فضای اینترنت برای دانلود قرار گرفته است . بنابراین حق نشر این نسخه در فضای مجازی آزاد می باشد .
- لیست ۲۶ کتاب ارائه شده :

۱- کلام جدید-۲- پلورالیزم دینی-۳- قانون اساسی و ضمانت های اجرای آن-۴- جوانان و روابط-۵- نهضت عاشورا-۶- جامعه علوی در نهج البلاغه-۷- جشن تکلیف-۸- پرسمان عصمت-۹- جوان و پرسش های اخلاقی-۱۰- آسیب شناسی مطبوعات ۱-۱۱- آسیب شناسی مطبوعات ۲-۱۲- آسیب شناسی مطبوعات ۳- ۱۳- ایمان و چالشهای معاصر-۱۴- باطن و تاویل قرآن-۱۵- مجمع تشخیص مصلحت-۱۶- ولایت فقیه-۱۷- قلمرو دین-۱۸- اسلام و توسعه-۱۹- دین و آزادی-۲۰- تساهل و تسامح-۲۱- حجاب شناسی-۲۲- تفسیر علمی قرآن-۲۳- دروس اخلاق قرآن-۲۴- جریان شناسی فکری معارضان قیام کربلا-۲۵- شرح چهل حدیث از حضرت مهدی (عج)-۲۶- دین و اقتصاد

دروس اخلاق اسلامی

مؤلف: سید محمد علی جزایری (آل غفور)

تهیه کننده: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمی

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمی قم

چاپ اول: ۱۳۸۲

قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۶۶ تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷

مراکز پخش:

قم: مدرسه عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمی قم،

تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

قم: خ شهدا، ک ۱۹، پلاک ۴۵، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

حوزه علمی، تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷.

قم: خ آیت‌ا.. مرعشی نجفی، پاساژ قدس، شماره ۸۲، انتشارات

بنی‌الزهر (س)، تلفن: ۷۷۳۲۷۳۰.

تهران: خ انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه، ساختمان امیرکبیر، (کتاب

جیبی)، طبقه سوم، واحد نه، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

تلفن: ۶۴۹۲۶۹۳

ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد

فهرست مطالب

مقدمه	۵
پیش گفتار	۸
فصل اول	۱۰
کلیات بحث اخلاق	۱۰
فصل دوم	۲۵
صفات نشئت گرفته از قوه ی عاقله	۲۵
فصل سوم	۳۱
صفات نشئت گرفته از قوه ی شهویه	۳۱
فصل چهارم	۹۹
صفات نشئت گرفته از قوه ی غضبیه	۹۹
فصل پنجم	۱۳۵
صفات نشئت گرفته از قوه ی وهمیه	۱۳۵
فصل ششم	۱۴۰
صفات مربوط به سه قوه ی عاقله، شهویه و غضبیه	۱۴۰
مصادر و منابع کتاب	۱۸۹

مسئله‌ی ارتباط دین و اخلاق از مسائلی است که فیلسوفان، متکلمان و اندیشهوران علم اخلاق را از دیرباز به خود مشغول ساخته است. با نگاهی گذرا به سنت‌های تاریخی حیات بشری، همسازی و همسانی و اتحاد معیارها و الزامات و هنجارهای اخلاقی با دستورهای دینی در بسیاری از ممالک مشهود است. تعابیر اخلاق اسلامی، یهودی، مسیحی، هندویی و مانند این‌ها، گواه بر این مطلب است. گاه پیوستگی عمیق میان این دو پدیده، محققان را از تفکیک تفکر اخلاقی از دیگر ابعاد حیات دینی غافل ساخته است.

مباحث متفکران یونان و روم باستان، چون سقراط و افلاطون، مبنی بر مستقل بودن آن دو پدیده و تکامل آن نظریه در دوران معاصر، به وسیله‌ی مارکس و فروید و فتوا دادن بر عدم تناسب آنها و نیز گفتمان عدلیه در باب حُسن و قُبْح عقلی و شرعی افعال و مانند این‌ها، از سابقه‌ی دیرین این مسئله حکایت دارد.

کلمه‌ی اخلاق (جمع خلق) در لغت به معنای صفت نفسانی یا هیأت راسخه است که انسان در اثر آن حالت نفسانی، بدون فکر کردن، افعالی را انجام می‌دهد. این معنای لغوی، فضایل و رذایل را در بر می‌گیرد و اخلاق را به فاضله و رذیله تقسیم می‌کند؛ ولی در اصطلاح، معنای گوناگونی دارد که توجه به آنها مبحث حاضر را به گونه‌ی دیگری آشکار می‌سازد. اخلاق^[1] دانشی است که از مهم‌ترین ابعاد زندگی آدمی سخن می‌گوید. همه‌ی ما آدمیان، با این پرسش‌ها مواجهیم که چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. آیا در دادگاه، باید به حقیقت شهادت داد؟ آیا آزار رساندن بد است؟ آیا فرار از زندان ناپسند است؟ آیا نباید سخن دروغ بر زبان جاری کرد؟ این پرسش‌ها که به رفتار و عملکرد انسان‌ها ارتباط دارد، منشأ پیدایش پرسش‌های جدیدی شده است؛ از جمله این که ملاک خوبی و بدی چیست؟ آیا گزاره‌های اخلاقی، ارزش صدق دارند؟ آیا اخلاق با علوم دیگری چون: هنر، تربیت، دین و... ارتباط دارد؟ آیا باید‌ها از هست‌ها استنتاج می‌شوند؟ به بیانی دقیق‌تر، مسائل مربوط به مباحث اخلاقی، به هفت محور اساسی تقسیم می‌شوند. که عبارت‌اند از:

یک. وصف از باورهای اخلاقی

این دسته از قضایا که نوعی تحقیق تجربی، وصفی، تاریخی یا علمی به شمار می‌رود، فعالیتی است که انسان‌شناسان، تاریخ‌دانان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان انجام می‌دهند. در این جا هدف این است که پدیده‌ی اخلاق، گزاره‌های اخلاقی، نظام‌های اخلاقی فردی یا اجتماعی، وصف یا تبیین شوند و از رهگذر آن، دستیابی به نظریه‌ای در زمینه‌ی سرشت اخلاقی انسان ممکن شود. این دسته از مسائل را اخلاق وصفی^[2] می‌نامند.^[3]

دو. گزاره‌های اخلاقی یا علم اخلاق

این گزاره‌ها از حُسن و قُبْح، باید و نباید اعمال و رفتار آدمی، و صفات خوب و بد و رذیله و فاضله سخن می‌گویند. این دسته از مسائل اخلاقی، به اخلاق هنجاری یا دستوری^[4] و اخلاق درجه‌ی اول^[5] شناخته می‌شوند.

حقایق اخلاقی دو گونه است:

الف) قضایایی که محمول آنها از مفاهیمی مانند خوب و بد تشکیل می شوند؛
ب) قضایایی که محمول آنها از مفاهیمی مانند باید و نباید تحقق می یابند؛ البته الفاظ باید و نباید، گاه در جمله به صورت ربط ظاهر می شوند.

سه. دفاع فلسفی از گزاره های اخلاقی
توجیه قواعد و احکام اخلاقی و بیان فواید عمومی اخلاقیات و به عبارت دیگر، وجوب و لزوم متابعت انسان ها از قواعد اخلاقی، مرکز توجه همه ی فیلسوفان اخلاق بوده است. گروهی از فیلسوفان به زیان های روانی و اجتماعی، که نتیجه ی افعال غیر اخلاقی یا رفتار منافقانه است، توجه می دهند.

گروه دیگری از فیلسوفان، مدعی اند که برای اخلاقی بودن انسان، نباید هیچ نوع دلیل مبتنی بر نفع شخصی ارائه شود. تصمیم انسان برای اخلاقی بودن، باید بر احترام به تفکر اخلاقی استوار شود، بدون آنکه نیازی به توجیهات فرا تر باشد. از نظر این متفکران، ندای وظیفه، قطعی و مطلق است.

گروه سوم از فیلسوفان، بر این نکته اصرار می ورزند که آرای متافیزیکی و دینی گوناگون، در تعلیل، تبیین و توجیه تعهدات به زندگی اخلاقی، نقش بسزایی دارند. این صاحبان فکر، استدلال می کنند که حداقل، بدون پاره ای مبانی متافیزیکی یا دینی، کوشش اخلاقی بی معناست.^[6]

ارائه ی ملاک ارزیابی عام، جهت حُسن و قُبْح های افعال و توجیه و دفاع فلسفی از گفتارهای اخلاقی بشر، محور دیگری از محورهای اساسی اخلاق است. وقتی گفته می شود «ملاک خوبی و بدی، لذت بردن، سود بردن و وجدانی بودن، سازگاری داشتن با کمال آدمی یا بُعد علوی انسان است»، از ملاک باید و نباید سخن رفته است. از این گونه مباحث، هم در علم اخلاق بحث شده است و هم در فلسفه ی اخلاق به صورت مبادی تصدیقیه ی علم اخلاق، بیان شده اند.

نظریه های مربوط به ملاک اخلاق دستوری و هنجاری، به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند: نظریه های غایت گرایانه^[7] و نظریه های وظیفه گرایانه.^[8]

غایت گرایان، احکام اخلاقی را به طور کمال بر آثار و نتایج عمل مترتب می سازند و بر اساس آن، به خوب و بد یا باید و نباید اعمال حکم می رانند؛ حال، آن نتایج، سودمندی عمل برای شخص عامل باشد، یا لذت گرایی، یا امور دیگری که هیوم، بنتام، جان استوارت میل (در جایگاه نمایندگان این تفکر) مطرح ساخته اند.

وظیفه گرایان، درستی و نادرستی یا بایستی و نبایستی عمل را بر نتایج و غایات و آثار آن بار نمی کنند؛ بلکه بر آن باورند که نفس عمل ویژگی هایی دارد که خوب و بد و باید و نباید بودن عمل را نشان می دهد. کانت و پریچارد، از نمایندگان برجسته ی این مکتب به شمار می روند.

چهار. تبیین مفاهیم و تصورات ارزشی و تکلیفی
مسائلی که به تعریف و تبیین مفاهیمی چون خوب و بد و باید و نباید می پردازند و حقیقت آن مفاهیم را آشکار می کنند، به مسائل معناشناختی مفاهیم اخلاقی معروف اند.
پنج. ارزش صدق و کذب و واقع نمایی گزاره های اخلاقی

این که آیا گفتارهای اخلاقی، انشایی اند یا اخباری، و آیا از واقع و نفس الامر حکایت دارند یا خیر، و اصلاً نفس الامر و محکی گفتارهای اخلاقی چیست؟ در معرفت شناختی مسائل اخلاقی جای می گیرند.

شش. مباحث مربوط به استنتاج

آیا گفتارهای اخلاقی از گزاره های غیر اخلاقی استنتاج می شود و بالعکس، و این که آیا قضایایی غیر اخلاقی می توانند زائیده ی گفتارهای اخلاقی باشند، بستر مباحث مربوط به گذار باید و نباید از هست و نیست و نیز عبور از هست و نیست به باید و نباید، در این محور قرار دارد. این دسته از مباحث، به مسائل منطقی اخلاق مربوط اند.

هفت. ارتباط اخلاق با دیگر علوم و معارف

دسته ی آخر از مسائل اخلاق، به رابطه ی اخلاق با حقایق دیگر (از جمله هنر، تربیت، حقوق، دین و...) می پردازند؛ این که آیا اخلاق فردی یا اجتماعی در فرهنگ و تمدن سازی مؤثر است، آیا بایدها و نبایدهای اخلاقی با بایدها و نبایدهای دینی ارتباط دارند، آیا دین زائیده ی اخلاق است یا اخلاق از دین استنتاج می شود و مانند این ها.

تمام محورهای چهارم تا هفتم، اخلاق تحلیلی، انتقادی، فرا اخلاق، مبانی اخلاق و اخلاق درجه ی دوم [9] شناخته می شوند. اخلاق تحلیلی، به پرسش های اخلاقی و احکام هنجاری و ارزشی پاسخ نمی دهد؛ بلکه تمام کوشش آن پاسخ گویی به پرسش های منطقی، معرفت شناختی و معناشناختی اخلاق است.

در پایان از مؤلف محترم، حضرت آیه الله سید محمد علی جزایری (آل غفور) که در تألیف این اثر تلاش بسیاری نموده اند، و نیز از همه ی کسانی که در آماده سازی این اثر زحمت کشیده اند، تقدیر و تشکر می کنم.

عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های

فرهنگی حوزه علمیه

بهار ۱۳۸۲

[1]. ethics.

[2]. descriptive ethics.

[3]. ویلیام فرانکنا، فلسفه ی اخلاق، ص ۲۵.

[4]. normative ethics.

[5]. first order ethics.

[6]. میرچا الیاده، فرهنگ و دین، ص ۱۳ - ۱۴.

[7]. teleological theories.

[8]. theories deontological.

[9]. second order ethics.

سند غریب و خبر عجیب

الخصال عن احمد بن عمران البغدادي، قال: حدثنا ابوالحسن قال حدثنا ابوالحسن قال حدثنا ابوالحسن قال حدثنا الحسن بن الحسن (عليه السلام) ان احسن الحسن الخلق الحسن.

بيان، ابوالحسن الاول محمد بن عبدالرحيم التستري و الثاني علي بن احمد البصري التمار و الثالث علي بن محمد الواقدي - و الحسن الاول حسن بن عرفة العبدی و الحسن الثاني الحسن بن ابي الحسن البصري و الحسن الثالث الحسن بن علي بن ابي طالب (عليهم السلام) - حقاً نيکوترین نيکویی ها خلق نيکو است.^[1]

ترديدی نیست که جهان کنونی از نظر مادیات و اختراعات پیشرفت های شگرف نموده و روز به روز وسایل آسایش مادی افزون می گردد؛ ولی بدبختانه به موازات آن معنویات و انسانیت در حال افول و خاموشی است. به گوشه و کنار دنیا که نگاه کنید، می بینید در یک جا همه ی امکانات مادی وجود دارد و در جای دیگر، مثلاً آفریقا، هیچ! و همه داد از دموکراسی و عدالت سر می دهند!

به همین کشورهای اسلامی و حتی ایران خودمان (مهد تشیع) نگاه کنید، با آن همه وسایل خوشی و رفاه که برای خیلی ها وجود دارد هر کس به نوعی گرفتار است و همه آرزوی زندگی ساده ی، حتی سی چهل سال پیش، را دارند.

یعنی آن صمیمیت، راستی و درستی، انصاف و دیگر دوستی محبت و تواضع و سایر صفات برجسته ی اسلامی جای خود را با دوگانگی، دروغ، دغل بازی، گران فروشی، نفاق و تکبر عوض نموده است.

راستی چرا؟ چون اخلاق اسلامی انسانی خیلی کم رنگ و بی فروغ شده است و هر کس به فکر خویش است و بس.

یکی آن قدر پول سرگردان دارد که نمی داند کجا مصرف کند، و دیگری نیازمندان شب است. کارگشایی و محبت رخت بر بسته است، ولی همه دم از عدالت و مساوات و نیکی می زنیم. و الی الله المشتکی.

کتاب حاضر دروس اخلاق اسلامی است که در حوزه ی علمیه روزهای چهارشنبه در انتهای درس مکاسب و نیز در دانشگاه قم و دانشگاه باقر العلوم (علیه السلام) (و هم چنین حدود یک سال، در روزهای پنجشنبه) برای نورچشمان عزیز (معجزه ی قرآن) سید محمد حسین طباطبایی و هم درس وی آقا محمد مادرشاهی که او نیز حافظ تمام قرآن کریم است گفته شده و هر بار اصلاحاتی در آن صورت گرفته است.

نگارنده اعتراف دارد که خود، آن چنان که باید و شاید متخلّق به اخلاق اسلامی نیست؛ ولی از خوانندگان بزرگوار می‌خواهم به مصداق انظر الی ما قیل و لا تنظر الی من قال، در مطالعه‌ی این نوشتار که از رفتار و گفتار معصومین (علیهم السلام) و اصحاب واقعی آنان الگو گرفته است دقت و انشاء الله به آن عمل نمایند، و به این گوینده‌ی ناچیز عاصی، کار نداشته باشند. در پایان از تمام برادران بزرگوار که بنده را در انتشار این اثر یاری نموده‌اند قدردانی و تشکر می‌نمایم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین و السلام علیکم و رحمة الله.

قم سید محمد علی جزایری (آل غفور)

اردیبهشت ۱۳۸۲ ش

[1]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۶.

فصل اول

کلیات بحث اخلاق

مقدمه ی علم اخلاق

انسان مرکب از دو جزء است: ۱. بدن ظاهر خاکی؛ ۲. روح و نفس ناطقه که جوهر مجردی از عالم ملکوت است، و شرافت و برتری او بر سایر حیوانات به سبب این جزء است. انسان با این دو جزء درد و لذت را درک می کند. روح نیز همانند بدن دچار بیماری هایی می شود. بیماری های روح عبارت اند از: اخلاقِ رذیله و پست که شرح و بیان و راه پیش گیری و معالجه ی آنها در علم اخلاق بیان می شود.

و همان گونه که در معالجه و درمان بیماری های بدن به دکتر و پرهیز، و خوردن دارو و غیره... احتیاج دارد، در امراض روحی نیز مراجعه به طبیب اخلاق و استفاده از داروهای معنوی ضروری است؛ چون انسان به سعادت و کمال نمی رسد، جز با رجوع به علمای اخلاق جهت بر طرف نمودن و اجتناب از اخلاقِ رذیله و اتصاف به صفات کمال قدسیه ی پسندیده با راهنمایی عقل و شرع.

پیش از ورود به بیان مسائل اخلاقی، لازم است سه مطلب را مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛ زیرا بدون شناخت آنها بحث از مسائل اخلاقی، ریشه ای و کامل نخواهد بود.

۱. مفهوم اخلاق (صورت درونی و چهره باطنی)؛

۲. موضوع علم اخلاق؛

۳. فایده و ارزش علم اخلاق؛

مفهوم اخلاق

اخلاق جمع خُلُق است. علمای اخلاق مانند مرحوم ملا مهدی نراقی می فرمایند: الخُلُقُ ملكة للنفس مقتضية لصدور الافعال بسهولة من دون احتیاج الى فكر و روية^[1] خلق (که در فارسی خوی نامیده می شود) یک حالت نفسانی ثابت است که موجب می شود کارهای مناسب با آن حالت، بدون نیاز به فکر و دقت، به آسانی از انسان سر بزنند.

مثلاً شخص متواضع و فروتن، بدون دقت و فکر، به دیگران احترام می گذارد و برای هر کسی در خورشان او کوچکی و فروتنی می کند؛ یا کسی که دارای خُلُق سخاوت است، بدون نیاز به اندیشه و تدبّر، بذل و بخشش می نماید و این کار برای او عادی است، همانند راننده ی ماهری که هنگام رانندگی، بدون تدبّر و تفکر، هر کاری را در زمان و مکان خود انجام می دهد، به موقع ترمز می گیرد، به موقع سرعت را افزایش می دهد، دنده را مناسب با سرعت عوض می کند و یا مثل سخن ران حرفه ای در مقایسه با کسی که تازه سخن رانی را شروع کرده است. مقصود از نداشتن فکر و تدبّر این نیست که شخص کارها را بدون شعور

و توجه و ناخود آگاه انجام دهد، بلکه تدبّر و تفکّر تفصیلی ندارد؛ پس انجام کارهای اخلاقی، مسبوق به فکر و اندیشه ی اجمالی و به طور متمرکز و آسان است، نه فکر تفصیلی. مرحوم حاج شیخ عباس قمی و راغب اصفهانی، دانشمند لغت شناس، می گویند: خُلُق «بضم» و خُلُق «بفتح» در اصل یک معنا دارند؛ لیکن به حسب استعمال، خُلُق را در صورت ها و اشکال ظاهری که با چشم دیده می شوند و خُلُق را در صفات و سجایای باطنی که با دیده ی بصیرت و معنوی درک می شوند، استعمال می کنند.^[2]

نتیجه در تعریف اخلاق

بنابراین، اخلاق عبارت است از صورت دورنی و چهره ی باطنی انسان. اگر اخلاق انسان خوب، خدا پسند و متّصف به صفات حسنه باشد چهره ی انسانی او زیبا و خدایی و اگر مذموم، ناپسند و متّصف به صفات رذیله باشد، چهره ی درونی او زشت و حیوانی خواهد بود. روی همین جهت صدرالمتألهین شیرازی، از فلاسفه ی اسلامی، فرمود: انسان در حین تولد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و خودش سرنوشتش را رقم می زند، و لذا اگر به پیروی از عقل و شرع، شهوت و غضب را کنترل، و طبق دستور خدا و عقل از آنها استفاده نماید، صورت باطنی او انسان می شود، ولی اگر اختیار خود را به شهوت و غضب بسپارد، چهره ی باطنی او چهارپا و یا درنده خواهد بود، و چنانچه پیرو قوه ی واهمه شد، روح شیطانی پیدا می کند.^[3] پس هر کس را نمی توان انسان نامید، بلکه انسان واقعی کم است؛ و بعضی به ظاهر انسان اند، ولی در باطن حیوان، یا چرنده و یا درنده و یا شیطانی مکارند؛ پس خود ما هستیم که خود را می سازیم و سرشت خود را ترسیم می کنیم؛ به صورت انسان، حیوان، شیطان، یا حتی بالاتر از انسان.

سعدی چه زیبا سروده است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت *** نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی *** چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد *** که همان سخن بگوید به زبان آدمیت
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد *** همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
تأیید گفتار فوق از روایات

شیخ حر عاملی (ره) در معجزات امام زین العابدین (علیه السلام)، نقل می کند که آن حضرت در سرزمین مقدّس عرفات، در موسم حج، به زهری یکی از اصحاب آن حضرت، فرمود: به نظر تو جمعیت حاجی ها چه مقدار است؟ زهری عرض کرد به نظر می رسد چند صد هزار باشند و همه حاجی اند. فرمود: نزدیک بیا، پس دست به صورتش کشید و فرمود: چه می بینی، زهری گفت: تمام آن مردم را به شکل میمون دیدم، فقط بین هر ده هزار نفر یک نفر را به صورت انسان دیدم؛ بار دوم حضرت دستی به چشمانش کشید، فرمود: چه می بینی؟

گفت: دیدم تمام آن جمعیت انبوه به شکل خوک اند، غیر از همان چند نفر کم، برای سوّمین بار دست کشید، فرمود: اکنون چه می بینی؟ گفت: همه را به شکل خرس می بینم، به جز همان نفرات به خصوص که انسان بودند. عرض کردم: قربانت گردم شما مرا از این مناظر به وحشت و تعجب انداختید. فرمود زهری از تمام این جمعیت کثیر، فقط همان چند نفر انسان واقعی و حاجی اند، حالا خود دست به صورتت بکش. کشیدم، پس تمام آن مردم به چشمم انسان شده، به شکل اوّل برگشتند.[4]

معجزه ی امام باقر(علیه السلام)

ابن شهر آشوب (ره)[5] نظیر این روایت را در معجزات امام باقر(علیه السلام) در ضمن روایت مفصلی از ابوبصیر نقل می کند که در ابتدای روایت از حضرت معجزه ای می بیند بعد خواهش می کند که چشمش بینا شود و حضرت دعا می کند و او بینا می شود؛ سپس حضرت می فرماید: آیا دوست داری که بینا بمانی و همانند سایر مردم در روز قیامت حساب رسی شوی، یا مثل اوّل شوی و یک سره به بهشت بروی. ابوبصیر عرض می کند: مثل اوّل بشوم. پس حضرت دست به چشمانش کشید و مثل اوّل شد. او می گوید این جریان را به ابن ابی عمیر گفتیم: او گفت: شهادت می دهم که این موضوع حق است، همان گونه که روز، روشن است؛ سپس گویا در عرفات ابوبصیر از کثرت جمعیت حجاج به شگفت آمده عرض می کند: ما اکثر الحجيج و اعظم الضجيج؟ چقدر حاجی ها زیادند، چه ناله و ضجه ی فراوانی. حضرت فرمود: ما اکثر الضجيج و اقلّ الحجيج؛ چقدر سر و صدا زیاد، و حاجی کم است. ابوبصیر، میل داری صدق گفتارم را به چشم خود ببینی؟ پس دست مبارک بر چشمان او کشید و دعایی خواند پس بینا شد (ابوبصیر نابینا بوده است) فرمود: حالا نگاه کن ببین چه می بینی؟ فقال: انظر يا ابابصير الى الحجيج قال فاذاً اكثر الناس قردة و خنازير و المؤمن بينهم كالكوكب الالامع في الظلماء.

ابا بصیر می گوید: دیدم خیلی از مردم به شکل میمون و خوک اند و مؤمن در بین آنها (مؤمن در اصطلاح روایات، یعنی شیعه ی دوازده امامی) همانند ستاره ی درخشان در شب تار بود، عرض کردم: آری درست فرمودی مولای من، چقدر سر و صدا زیاد است و حاجی واقعی کم.

در این مقوله روایات دیگری نیز وجود دارد، که از آنها استفاده می شود که اکثر افرادی که در قالب انسان بودند، در باطن و واقع، حیوانات درنده و موذی بودند و سرزمین عرفات نیز، باغ وحشی است که در آن پیروان زر و زور و تزویر، دور هم جمع شده اند و انسان های واقعی، یعنی پیروان حقیقی ائمه ی اطهار (علیها السلام) همان چند نفرند.

و در این زمینه داستان هایی نیز از اهل معنی نقل شده است. گاهی برای بعضی افراد، کشف حقیقت شده و انسان ها را به شکل حیوانات دیده اند؛ پس انسان حقیقی باید به سیرت و باطن انسان باشد، نه به صورت و ظاهر.

به چشم و گوش دهان آدمی نباشد شخص *** که هست صورت دیوار را همین تمثال خلاصه این که، علم اخلاق علمی است که به انسان یاد می دهد چگونه باید شد و چگونه باید زیست تا انسان، انسان حقیقی و آدم واقعی شود به چهره ی درونی، همانند چهره ی بیرونی. موضوع علم اخلاق

موضوع هر علمی عبارت است از چیزی که در آن علم، بحث از عوارض ذاتی آن چیز شود (البته، این تعریف، یکی از بحث های جنجالی و محل نقض و ابرام است.) و چون در علم اخلاق بحث از روان و جان به بما ماهو انسان، می شود که چه صفات و ملکاتی آن را زیبا و چه صفاتی زشت می کند، پس موضوع این علم، روان و جان انسان است؛ همان گونه که موضوع علم پزشکی، بدن و جسم است و شرافت هر علمی از موضوع آن علم فهمیده می شود. مرحوم نراقی می فرماید: چقدر فرق است بین علم اخلاق و مثلاً علم دباغی، که موضوع این، روان آدمی، و موضوع آن، پوست و جلد حیوانات است.

فایده و ارزش علم اخلاق

فایده و ارزش علم اخلاق، شناخت ملکات و صفات پسندیده و فاضله، و ارائه ی چگونه رسیدن به آنها؛ هم چنین شناخت صفات رذیله و ناپسند و راه پیش گیری و درمان آنها، در صورت ابتلا و گرفتاری و اتصاف به آنهاست.

چون روح انسان صلاحیت رسیدن به اعلی درجات تقرب به ذات مقدس حق تعالی را دارد و می تواند با به کار بستن اخلاق فاضله ی انسانی اسلامی، اشرف مخلوقات شود، پس علم اخلاق بعد از علم کلام (شناخت مبدء و معاد) با ارزش ترین و افضل و برترین علوم است.

ارزش اخلاق حسنه در اسلام

بحث در این موضوع بسیار مفصل، و آیات و روایات در اهمیت اخلاق حسنه و نکوهش اخلاق رذیله بسیار وارد شده است. به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) [۱] به طور قطع خدا بر مؤمنین منت نهاد؛ زیرا از خود آنان پیامبری فرستاد تا آیات الهی را بر آنها بخواند و ایشان را پاکیزه گرداند (از بدی ها دور و به خوبی ها نزدیک کند) و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد، گر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

پس هدف اصلی و علت غایی آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، پاکیزگی معنوی انسان و جدا شدن او از حیوان و رسیدن به مدارج عالی ی انسانیت و تقرب به ذات اقدس ربوبی است.

۲. (رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) [۲] (ابراهیم علیه السلام) گفت: پروردگارا فرزندان ما را شایسته ی آن گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کند و آنان را علم کتاب

و حکمت بیاموزد و روانشان را از هر نادانی و زشتی پاک و منزّه سازد؛ تویی که هر کار خواهی بر آن قدرت و علم کامل داری.

۳. (کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ...) [8]؛ چنانکه رسول گرامی خود را فرستادم....

۴. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا...) [9]؛ اوست خدایی که میان مردم درس نخوانده پیامبری از خود آنها برانگیخت.

تزکیه مقدم بر تعلیم

نکته ی جالب توجه این که در سه مورد از آیات، رتبه ی تزکیه، پیش از رتبه ی علم قرار گرفته است؛ یعنی اول باید انسان تزکیه شود، بعد علم بیاموزد (اول پرورش بعد آموزش)؛ زیرا علم بدون تزکیه، خطرناک و موجب آثار سوء است. چنان که دزد بی سواد شیء کم ارزش می دزد، ولی دزد با سواد مملکت و وطن را می فروشد و یا دین مردم را به تباهی می کشد؛ مانند علی محمد باب و محمد بن عبدالوهاب. علم بی تزکیه تیغ به دست زنگی است، بلکه بدتر.

تیغ دادن در کف زنگی مست *** به که آید علم را ناکس به دست

آری دانش بدون دین، همانند چراغی است همراه دزد در شب تاریک.

چو علم آموختی، از حرص آنکه ترس کاندر شب *** چو دزدی با چراغ آید گزیده تر
برد کالا دنیای امروز گرفتار این بلای جهان سوز است؛ زیرا تکنولوژی و علم بسیار پیش رفت کرده، ولی معنویت و دیانت بسیار تنزل نموده است، که این موجب گرفتاری، جنگ و بدبختی مردم جامعه شده است. تزکیه خیلی مشکل تر از تحصیل علم است. دانا شدن (یا ملاً شدن) چه آسان، آدم شدن چه مشکل.

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) [10]؛
سوگند به نفس انسانی و آفریدگار او، که خیر و شر او را به او فهمانید. به تحقیق رستگار شد کسی که خود را از پلیدی ها پاک کرد (و به اوصاف حسنة رسید) و زیان نمود هر کس خود را در زشتی ها تباه کرد.

پس در این آیه ی مبارکه، رستگاری و سعادت در گرو اتصاف به اخلاق پسندیده، و بدبختی و شقاوت همراه با اخلاق رذیله معرفی شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

بَعَثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ [11]؛ رسول خدا می فرماید: من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را در انسان ها به مرحله ی اجرا در آورم.

هم چنین می فرماید:

أَنْ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا [12]؛ همانا کامل ترین مؤمنین از جهت تحصیل درجات ایمان، کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

انّ النبی (صلی الله علیه وآله) بعث سرّیه فلما رجعوا قال مرحباً بقوم قضاوا الجهاد الا صغر و بقی علیهم الجهاد الا کبر، فقیل یا رسول الله، ما الجهاد الا کبر، قال (صلی الله علیه وآله) جهاد النفس [13]، امام صادق فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) لشکری را به جنگی فرستاد. چون برگشتند، فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچک را انجام دادند و اکنون جهاد بزرگ بر آنها باقی است. گفتند: یا رسول الله جهاد بزرگ چیست؟ فرمود: جهاد با نفس اماره است.

شناخت مسائل اخلاقی

در این قسمت، به ریشه یابی و بررسی رؤوس فضایل و رذایل اخلاقی می پردازیم.

خداوند تبارک و تعالی در نهاد افراد بشر، چهار قوه به ودیعت نهاده است:

۱. قوه ی عاقله که به وسیله ی آن تمام حقایق اشیا درک می شود و تمیز بین خیر و شر می دهد، و امر به کار خوب و نهی از کار بد می نماید.
۲. قوه ی شهویه، نیرویی که انسان را وادار به جلب منافع می نماید.
۳. قوه ی غضبیه، نیرویی که او را وادار به فرار و دوری از ضررها می کند.
۴. قوه ی وهمیه، نیرویی که امور جزئی را درک نموده و انسان را تحریک و وادار به تصمیم گیری می کند.

سه قوه ی اخیر در حیوانات نیز وجود دارد. بشر وظیفه دارد با راهنمایی عقل و دین، این سه قوه را مهار و تعدیل نماید تا در دنیا و آخرت سعادت مند گردد. و دارای تمام فضایل و کمالات انسانی شود، وگرنه اگر تعدیل و کنترل نشوند چه طرف افراط بروند و زیاده روی، و چه طرف تفريط و کم کاری، کمالات مبدل به رذایل شده، انسان بدبخت و هلاک خواهد شد. نتیجه ی تعدیل و عدم تعدیل قوای چهارگانه

دانشمندان علم اخلاق قایل اند که از تعدیل قوه ی عاقله، حکمت، و از تعدیل قوه ی شهویه، عفت، و از تعدیل قوه ی غضبیه، شجاعت، و از تعدیل قوه ی وهمیه، عدالت، حاصل می گردد.

و نیز بازگشت تمام فضایل و محسنات اخلاقی، به این صفات است.

هم چنین قایل اند اگر قوای چهارگانه تعدیل نشود، از افراط و زیاده روی در قوه ی عاقله، جربزه، و از تفريط در آن، جهل، و از افراط در قوه ی شهویه، شرّ (عیاشی و بی بندوباری) و از تفريط در آن، خمودی (سرکوبی شهوت)، و از افراط در قوه ی غضبیه، تهوّر (بی باکی) و از تفريط در آن جبن (ترس) و از افراط در قوه ی وهمیه، ظلم (ستمکاری) و از تفريط در آن، انظلام (ستم پذیری) حاصل می شود.

نتیجه این که ریشه و رؤوس فضایل اخلاقی به چهار صفت حکمت، عفت، شجاعت و عدالت باز می گردد.

و ریشه و اساس تمام رذایل و صفات نکوهیده، در هشت صفت جُربزه، جهل، شره، خمودی، تهوّر، جبن، ظلم، انظلام (ستم پذیری) می باشد.

پس خوشبخت و سعادتمند کسی است که در اثر تعدیل و کنترل قوای مذکور، چهار صفت حسنه را تحصیل، و هشت صفت رذیله را از خود دور نماید.

پدید می آید

عاقله	حکمت
شهوّه	عفت
از تعدیل قوه انسانی	تمام فضایل و کمالات
غضبیه	شجاعت
وهمیه	عدالت

جانب تفریط

جانب افراط

جربزه	قوه ی عاقله	جهل
شره	قوه ی شهوّه	خمودی
تهوّر	قوه ی غضبیه	جبن
ظلم	قوه ی وهمیه	انظلام

نصیحت و پند

مرحوم نراقی در بیان این صفات، به عنوان موعظه و نصیحت می فرماید:

ای عزیز، اکنون توجه کن که خود را چگونه می سازی و با نفس خود چه معامله ای می کنی. چون اگر شهوت تو غالب شد و تمام همت خود را صرف شهوات حیوانیه، از خوردن و آشامیدن و جماع و خوش گذرانی نمودی، بدان که یکی از چهارپایان شده ای، و اگر غلبه با قوه ی غضب تو شد، و تمام همت خود را در تفوق طلبی و خود بزرگ بینی و رسیدن به پست و مقام و اذیت و آزار دیگران، از زدن و اهانت و دشنام دادن و دل شکستن، گماردی یکی از درندگان خواهی بود، و اگر تمام فکر و درک خود را صرف در مکر و حيله و خدعه و کلاه برداری کردی، یعنی قوه ی وهمیه ی تو غالب شد، جزء حزب شیطان هستی به صورت انسان، ولی اگر قوه ی عقل و درک تو بر این سه قوه غالب شد و تمام همت و فعالیت تو صرف رسیدن به معارف الهی، و به دست آوردن فضایل اخلاقی گردید، بدان که به درجات کمال انسانیت رسیده ای، بلکه به افق ملائکه عروج نموده، و یا بالاتر رفته ای.^[14]

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی *** که فرشته ره ندارد به جهان آدمیت منشأ
دستورات اخلاقی چیست؟

یکی از بحث‌های مهم، شناخت منشأ و معیار اخلاق خوب و بد است. چه چیزی باعث می‌شود
که بعضی از صفات را فضیلت و ارزش و بعضی را رذیلت و ضد ارزش بدانیم؟ آیا خداوند
متعال آنها را مشخص فرموده و دستورات دینی منشأ شناخت گردیده است، و یا باطن انسان
یا عاطفه و نوع دوستی انسان، یا عقل به کمک تجربه، یا تحولات و شرایط اقتصادی و یا آن
را ناشی از آتیه‌نگری (راسل فیلسوف انگلیسی) و یا وجدان اخلاقی انسان را موجب و منشأ
می‌دانند.^[15] آنچه موافق با قرآن، روایات و نظریه‌ی دانشمندان اسلامی و بعضی مکاتب
دیگر است، همان وجدان اخلاقی است که منشأ شناخت صفات خیریه و زیبا و صفات رذیله
و زشت می‌باشد.

عقل عملی و عقل نظری

فلاسفه‌ی اسلامی، عقل بشر را دارای دو نوع درک می‌دانند؛ و به عبارت دیگر، مدرکات
عقل دو نوع است: یکی حقایق موجود در جهان که وجود دارد و مربوط به عمل خارجی
نیست، و به آن عقل نظری گویند و دیگری ملکات و افعال خارجی، یعنی زیبایی‌ها که باید
انجام و زشتی‌ها که باید ترک شود، که به آن، عقل عملی گویند که همان وجدان اخلاقی
است.

حسن و قبح ذاتی

دانشمندان علم کلام (مبدا و معاد) و علم اصول عقیده دارند که بعضی کارها و اوصاف، ذاتاً
و با صرف نظر از دستورات دینی، زیبا و پسندیده اند، مثل عدالت، امانت، راستی، درستی،
دیگردوستی و احسان به غیر...، و بعضی افعال و صفات نیز ذاتاً قبیح و ناپسندند، مانند، دروغ،
خیانت، ظلم و بهتان.... و قایل اند همان گونه که در موجودات عالم خارج و دیدنی‌ها، زیبا
و زشت وجود دارد، زیبا مثل درختان سرسبز، صورت زیبا، نهر جاری، گل و ترنم بلبل، و
قیافه‌ی آهو و طاوس؛

ثلاثة يذهبن عن قلب الحزن *** الماء والخضراء والوجه الحسن زشت، مانند میمون، عنتر،
جغد، ساختمان مخروبه و... هم چنین در صفات و افعالی که به چشم دیده نمی‌شود نیز مناظر
زشت و زیبا وجود دارد و در قسم اول چشم انسان وسیله‌ی دیدن مناظر زیبا و زشت ظاهری
و در قسم دوم، وجدان اخلاقی وسیله و آینه‌ی دیدن زشتی‌ها و زیبایی‌های معنوی است.
آنچه به نظر وجدان اخلاقی زیباست، حسن است و ارزش دارد و آنچه به نظر او زشت باشد،
قبیح و ضد ارزش است، و این معنای حسن و قبح ذاتی اشیا است.^[16]

وجدان اخلاقی در آیات و روایات

در بعضی از آیات قرآن و روایات به وجدان اخلاقی توجه شده است؛ از جمله: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْهَا ۖ فَإِنَّهِنَّ فَجُورًا وَ تَقْوَاهَا)؛ [17] قسم به نفس انسان و آفریدگار او که خیر و شر او را به او آموخت و الهام کرد.

از این آیه استفاده می شود که اگر بشر به جهات ملکوتی خود توجه کند، خیر و شر کارها را با چشم بصیرت و وجدان اخلاقی درک خواهد کرد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

بَعَثْتُ لِأَتَمِّهِمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ [18] یعنی من به رسالت برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به اتمام رسانم.

پس در نهاد بشر، ریشه ی فضایل اخلاقی، بالقوه موجود است، که احتیاج به تذکر و تنبیه دارد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جهت شکوفایی و کامل نمودن و به فعلیت رساندن آنها مبعوث گردیده است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ)؛ [19] خدای متعال پیامبران را در بین افراد بشر برانگیخت، و پی در پی آنان را فرستاد (به چند غرض که یکی از آنها) تا عقل های پنهان شده ی انسان ها را بیرون آورده و به کار اندازند.

گویا عقل انسان در لابلای کفر و ضلالت و شهوت و غضب دفن شده است و پیغمبران آمده اند تا آن را از پشت این ابرهای تیره بیرون آورده و به کار گیرند.

نقش دین در اخلاق

با پذیرش وجدان اخلاق، و این که او زشتی و زیبایی کارها و ملکات را درک می کند، این سؤال پیش می آید که نقش دین در اخلاق چیست؟ و اساساً جدای از دین، آیا انسان می تواند یک اخلاقی تمام عیار باشد یا خیر؟ وجدان اخلاقی انسان را به سعادت و کمال ره نمون کرده است یا خیر؟ در پاسخ باید بگوییم، انسان بدون دین و رهبری انبیای عظام نمی تواند از وجدان اخلاقی کمال استفاده را بنماید. اخلاق منهای دین، ناقص است و وجدان اخلاقی بدون دین و عقیده ی به خدا، رسول، قیامت و جزا ضامن اجرا ندارد، و مانند قانونی است که مجری ندارد و از چند جهت در رساندن بشر به سعادت کم رنگ و ناقص خواهد بود:

الف) بسیاری از مفاهیم اخلاقی، بدون دین و ایمان غیر معقول اند. مانند توکل به خدا، رضا، شکر، تسلیم، خوف و رجاء، ذکر الله، و امثال این ها که متفرع بر عقیده به خدای متعال است و از دین ریشه می گیرد؛ در حقیقت این گونه ارزش های اخلاقی، مولود دین و ایمان اند.

ب) وجدان اخلاقی بدون ایمان، حریف نفس سرکش انسانی نیست و انسان به خاطر حب ذات، در هر جا که منافعتش به خطر افتد، و یا در ضرر سنگین جانی و مالی قرار گیرد، وجدان

اخلاقی اش سرکوب و به فراموشی سپرده می شود و انسان در حالی که می داند مثلاً ظلم قبیح است، ولی به جهت رسیدن به منافع شخصی آن را انجام می دهد، حتی حاضر به آدم کشی شده و از تمام شعارهای خوب دست برمی دارد.

آری فقط دین است که انسان را تا سر حد از دست دادن جان و مال و تمام خواسته های نفسانی و امیال شخصی ثابت و پایدار نگاه می دارد. افراد بی دین با اندک سختی همه ی خوبی ها را فراموش، و وجدان اخلاقی را زیر پا گذاشته، از ارتکاب هیچ گناهی باک ندارند؛ برخلاف افراد متدین که در تمام سختی ها و کشاکش دهر، مثل کوه پا برجایند، و حاضر به انجام کوچک ترین خلافی نیستند؛ لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم عالم را به من بدهند که نافرمانی خدا کنم، به اندازه ی این که پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد [20].

و در نقطه ی مقابل عمر سعد در آن اشعارش می گوید: گر چه می دانم کشتن حسین بن علی، پسر دختر پیغمبر، بسیار بد است، ولی چشم من به حکومت ری روشن می گردد و شانس، یک مرتبه در خانه ی انسان را می زند؛ حسین بن عمی و الحوادث جمّة ولی فی الری قرّة عینی.

ج) وجدان اخلاقی همانند آینه ای است که انسان بینا در برابر آن قرار گرفته است، اگر آن آینه زنگ و غبار نگرفته باشد، خوبی ها و بدی ها را می توان در آن مشاهده کرد، ولی اگر آلوده به غبار معصیت و شهوت و غضب و خودخواهی باشد، چیزی را نشان نمی دهد، و تنها دستورات دینی و مقررات شرعی است که زنگ و غبار آن را بر طرف می کند.

بسیاری از افراد وقتی به ثروت و شهوت و مقام برسند خوبی ها و زشتی ها را دگرگون و وارونه می بینند. پس دین، نقش رهبری و هدایت دارد، و وجدان اخلاقی منهای دین، کاربرد و بازدهی ندارد.

نیت در ارزش های اخلاقی

نیت دو معنی داد: یکی قصد و اراده و دیگری انگیزه و هدف. بنابر معنای اول، امور اخلاقی جزء امور ارادی اند نه امور قهری و طبیعی که از اختیار خارج اند، یعنی انسان باید آنها را قصد و اراده کند؛ بنابراین، دانشمندان و علما، اخلاق را جزء حکمت عملی می دانند نه حکمت نظری، یعنی جزء اموری است که انسان باید با انتخاب و قصد انجام دهد یا انجام ندهد.

اما بنابر معنای دوم (هدف و انگیزه) همه ی کارهای بشر تابع انگیزه است؛ به این معنی که انگیزه و هدف و غرض باعث انجام هر کار و مشخص کننده ی چهره و جهت عمل است؛ لذا ممکن است یک کار و عمل واحد با دو نیت، دو چهره پیدا کند؛ مثلاً معلم اگر به قصد تربیت سیلی به یتیمی بزند، این عمل کار خوب و دارای چهره ی زیباست، ولی اگر به قصد ستم و انتقام باشد، چهره ی زشت و ناپسند خواهد داشت؛ بنابراین، تمام ارزش های اخلاقی بستگی

و ارتباط تنگاتنگی با قصد و نیت دارند؛ در حقیقت، نیت روح و جان عمل است؛ هم چنان که در روایات اسلامی، این واقعیت به خوبی بیان شده است. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَانُوءٌ، فَمَنْ غَزَى، ابْتِغَاءً مَا عَنِدَ اللَّهِ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ غَزَى يَرِيدَ عَرْضَ الدُّنْيَا، أَوْ نَوَى عَقَالًا، لَمْ يَكُنْ إِلَّا مَانُوءٌ [21] همانا کارها تابع قصد و انگیزه است و برای هر کسی، آنچه قصد کرده، خواهد بود؛ پس کسی که بخاطر جلب رضای خدا بجنگد، مسلماً به اجر و پاداش الهی خواهد رسید، و هر کس به خاطر مال ناپایدار دنیا یا به قصد رسیدن به غنایم جنگی بجنگد، چیزی برای او نخواهد بود جز آنچه قصد نموده است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لَا حَسَبَ إِلَّا بِالْتَّوَّاضِعِ وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِالتَّقْوَى وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ [22] شخصیت انسان فقط به فروتنی است، و بزرگی در گرو تقوی است و هیچ عملی نیست جز آن که بستگی به نیت دارد. هم چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَأَمَّا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَمَّا يَنْظُرُ إِلَى الْقُلُوبِ، لِأَنَّهَا مِزَانُ النِّيَّةِ [23] خداوند به صورت ها و مال های شما توجهی ندارد، بلکه به دل های شما نگاه می کند، و توجهش به دل ها به خاطر آن است که دل، ظرف و جایگاه نیت است. نتیجه این که ارزش تمام کارها و از جمله امور اخلاقی بستگی کامل به قصد و انگیزه ی انسان دارد، و لذا پاسخ بعضی از سؤال هایی که در این زمینه وجود دارد روشن می گردد؛ مثلاً آیا آقای ادیسن، مخترع برق، و یا پاستور، کاشف میکروب، و امثال این ها که خدمات ارزنده ای به بشر نموده اند به جهنم می روند یا بهشت؟ آیا ثواب و پاداش الهی دارند یا خیر؟ در پاسخ می گوییم باید دید هدف و غرض ایشان از این کارها چه بوده است؟ اگر هدفشان خدمت به خلق و در جهت رضای خدا باشد، قطعاً پاداش و ثواب خواهند برد، ولی اگر برای دنیا و شهرت و پول بوده باشد، نه.

می گویند در قدیم شخصی برای قلبان کشیدن به مجلس روضه ی امام حسین(علیه السلام) رفت. شب خواب دید که صحرای قیامت بر پا شده و امام حسین(علیه السلام) کسانی را که برای خدا و شنیدن احکام دینی و روضه و گریه به مجلس روضه ی او رفته بودند برائت آزادی از آتش می دهد، ولی وقتی نوبت به او رسید، حضرت(علیه السلام) یک پاکت تنباکو به دستش داد. عرض کرد چرا به من برائت ندادید؟ فرمود: تو برای قلبان کشیدن به مجلس من آمده بودی.

کارهای تبدی و توصلی

در دین مبین اسلام، بعضی از کارها عبادی است؛ یعنی شرط صحت آنها این است که به قصد نزدیکی به خدا (قربة الی الله) انجام دهد. هدف خداست؛ مانند نماز، روزه، زکات، حج،

غسل، وضو و امثال این ها، که اگر هدف از انجام آنها خدا نباشد، بلکه ریا و... باشد، آن عمل باطل خواهد بود؛ مثلاً نماز بخواند چون یک نوع ورزش است، یا روزه بگیرد چون رژیم غذایی است، غسل کند که پاکیزه شود، وضو بگیرد که خنک شود؛ ولی شرط صحت بعضی از کارها قصد قربت نیست، بلکه به هر انگیزه ای که به جا آورده شود صحیح است، که به آنها امور توصیلی گویند؛ حتی اگر آنها واجب باشند و به قصد قربت به جا نیاورد، باز انجام وظیفه شده است؛ مثل پرداخت قرض و دین و نفقه دادن به زن و فرزند، و یا اگر مستحب باشند، مثل احسان به دیگران و صله ی رحم، یا مباح باشند، مثل خرید و فروش و خوردن و آشامیدن. این گونه کارهای توصیلی، اگر به قصد قربت انجام گیرد، چهره ی عبادی به خود گرفته، دارای ثواب و پاداش اخروی می شوند؛ زیرا نیت به معنای هدف و انگیزه، چهره و روح عمل را تغییر می دهد.

نقش نیت در اخلاق اسلامی

پس می توان همه ی کارهای فردی و اجتماعی، و ملکات اخلاقی خود، مثل خوردن، خوابیدن، کسب و کار، درس، بحث و... را با قصد و انگیزه ی الهی به جا آورد، تا چهره ی عبادی به خود بگیرد و ثواب بر آن مترتب شود؛ هم چنان که بعضی از بزرگان دین نیز مانند مقدس اردبیلی، شهید ثانی، میرداماد، ملا عبدالله شوشتری و دیگران به آن قایل شده اند؛ هم چنین از آنچه ذکر شده روشن می گردد که کارهای اخلاقی و ملکات فاضله نیز اگر به قصد قربت صورت نگیرد، استحقاق ثواب و اجر اخروی نخواهد داشت؛ مثلاً تحصیل علم و دانش، اگر به قصد خودنمایی و مجادله و یا گمراه کردن دیگران باشد، گذشته از آن که ثواب ندارد، نامشروع است، و اگر به قصد شهرت و خوش نامی باشد، نه ثواب دارد نه گناه، بلکه فقط اثر دنیایی دارد؛ پس چه خوب است که در تمام کارها، خدا را در نظر داشته باشیم تا به ثواب و اجر و پاداش برسیم.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست *** عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست حسن فاعلی و حسن فعلی

ناگفته نماند که قصد قربت فقط در کارهای مشروع (کارهای واجب و مستحب و مباح) ممکن است. این کارها علاوه بر حسن فعلی که دارند، به واسطه ی حسن فاعلی، یعنی همان قصد قربت که در فاعل است، چهره ی الهی نیز به خود می گیرند، ولی در کارهای غیر مشروع (کارهای حرام و مکروه) به علت مبعوض بودن آنها نزد خدای متعال، نمی توان در انجام آنها قصد قربت نمود، یعنی با این قصد، قبح عمل برطرف نمی شود، چون اگر کسی جاهل به حرمت یا کراهت کاری باشد، و به خیال وجوب و استحباب آن را انجام دهد، در چنین فرضی حسن فاعلی پیدا می کند، و به این قصد قربت ثواب تعلق می گیرد؛ ولیکن حسن فعلی ندارد، یعنی چهره ی واقعی عمل عوض نمی شود.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ؛ [24] نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیت کافر از عملش بدتر است و هر کسی بر طبق نیت و انگیزه‌ی خود وارد عمل می‌شود.

در تفسیر این حدیث، وجوه گوناگونی آورده شده است؛ مرحوم حاج شیخ عباس در سفینه البحار شش وجه را بیان می‌کند:

وجه اول. منظور از نیت مؤمن، همان اعتقاد حق مؤمن است که از هر عملی بهتر است؛

وجه دوم. نیت بدون عمل بهتر از عمل بدون نیت و هدف است؛

وجه سوم. طبیعت نیت از طبیعت عمل خارجی بهتر است، زیرا بر نیت کار خیر، ثواب مترتب می‌شود، ولی بر نیت کار بد عقاب مترتب نمی‌شود؛

وجه چهارم. نیت از کارهای قلب، و عمل از کارهای جوارح است، و چون قلب از جوارح خارجی بهتر است، پس نیت هم از عمل بهتر است؛

وجه پنجم. نیت بعضی از اعمال سخت، مثل حج بهتر از عمل سبک و آسان، مثل تلاوت یک آیه‌ی قرآن است؛

وجه ششم. سید مرتضی فرموده که خیر، افعال تفضیل نیست تا به معنای بهتر باشد، بلکه به معنی خوب است، و «مِنْ» نیز برای تبعیض است، یعنی نیت مؤمن عمل خوبی است و از جمله‌ی اعمال او حساب می‌شود؛

بعضی نیز مانند مرحوم امام خمینی (ره) وجه هفتمی را قایل شده‌اند و آن این که کار خیر مؤمن که با هدف و انگیزه‌ی الهی و به قصد قربت انجام می‌گیرد مرکب از قصد قربت و نفس عمل است؛ جزء اول این مرکب (قصد قربت) افضل و ثوابش بیش‌تر از جزء دوم است که عنصر مادی کار است؛ یعنی همان حسن فاعلی در مؤمن، نتیجه‌اش بهتر از حسن فعلی خود کار است. کافر نیز، وقتی عمل زشتی را با سوء نیت انجام می‌دهد، به خاطر قصد مخالفتش با خدا، عذابش بیش‌تر خواهد بود، چون سرکشی و قلدری در برابر خالق است. [25]

اخلاق فردی و اجتماعی

مسائل اخلاقی، از جهت رابطه با فرد و اجتماع به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی.

اخلاق فردی ملکات و صفاتی است که در رابطه‌ی انسان با خود و با خدا مطرح می‌گردد، مثل توجه به خدا، صبر، رضا، توکل، شکر، خوف، رجا، قناعت، خضوع، خشوع، بندگی و عبودیت و اخلاص که اخلاق حسنه‌ی فردی‌اند؛ و بی‌تایی، غفلت، ناسپاسی، یأس از رحمت خدا، غرور، عجب و ریا که نمونه‌ی از اخلاق رذیله و پست فردی است. این اوصاف، ملکات و صفاتی هستند که به واسطه‌ی آنها چهره‌ی باطنی فرد، قطع نظر از اجتماع مشخص

می گردد، یعنی حتی اگر فرضاً در محیطی تنها و خارج از اجتماع زندگی کند، باز تحقیق می پذیرند.

اخلاق اجتماعی، صفات و ملکاتی است که در رابطه ی بشر و اجتماع مطرح می گردد، به طوری که اگر فرضاً جامعه و اجتماعی در کار نباشد آن صفات مفهومی نداشته و تحقق نمی پذیرد؛ مانند صفات پسندیده ی اجتماعی سخاوت، وفای به عهد، تواضع و فروتنی، عدالت، حلم و بردباری، انصاف، صداقت و راستی، امانت داری، ایثار و گذشت، عاطفه و محبت، عفو و اغماض، ادب، عفت و خیرخواهی؛ و صفات ناپسند اجتماعی، مانند حسادت، بخل، تکبر، ظلم، فتنه جوئی، کینه و بغض، خیانت، غضب، خدعه و مکر، قساوت، بی مهری، ترس و خوف و... .

اخلاق محموده و اخلاق رذیله

قبلاً توضیح داده شد که از تعدیل قوای عاقله، شهویه، غضبیه، و وهمیه، به ترتیب، حکمت، عفت، شجاعت و عدالت پدید می آید و گفتیم که تمام فضایل و کمالات اخلاق، به این چهار صفت باز می گردند. به این ها اخلاق محموده می گویند. اگر این چهار قوه تعدیل نگردند، بشر رو به نکبت و بدبختی رفته و به تباهی و رذایل اخلاقی کشیده می شود، و گفتیم از افراط و تفریط قوای چهارگانه، هشت صفت به وجود می آید، جربزه و جهل، شره و خمودی، تهور و جبن، ظلم و انظلام. تمام صفات رذیله و ناپسند به این هشت خصلت بازمی گردد، که به این ها اخلاق رذیله گویند. همان گونه که علم طب و پزشکی به دو بخش پیش گیری از بیماری و درمان تقسیم می شود، علم اخلاق نیز - که شبیه طب است، بلکه طب حقیقی است - به دو بخش تقسیم می شود: یکی کسب فضایل و تحصیل صفات پسندیده و جلوگیری از بدی ها، و دیگری رفع و معالجه ی رذایل.^[26]

راه پیش گیری و معالجه ی امراض نفسانی

برای معالجه ی هر یک از رذایل هشتگانه ی اخلاقی و رذایل ناشی از آنها، ابتدا هر رذیله ای را معرفی، و راه درمان آن را نیز بیان می کنیم، سپس فضیلت صفت مخالف آن را بازگو می کنیم تا بدین وسیله، هشدار و بیم از عاقبت و کیفر رذایل، و تشویق و ترغیب به فضایل نموده باشیم.

[1]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۴۶.

[2]. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۶؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۵۹.

- [3]. راجع به این سه قوه که در نهاد بشر است به تفصیل بحث خواهد شد.
- [4]. حرّ عاملی، اثبات الهداء، ج ۳، ص ۲۲.
- [5]. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۸۴.
- [6]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۸.
- [7]. سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- [8]. سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- [9]. سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- [10]. سوره ی شمس، آیه ی ۷ - ۸.
- [11]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۶.
- [12]. همان.
- [13]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۸.
- [14]. نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۶۵.
- [15]. برای مطالعه ی بیشتر ر.ک: مرتضی مطهری، فلسفه ی اخلاق؛ نقدی بر مارکسیسم؛ تعلیم و تربیت.
- [16]. جهت تفصیل این بحث ر.ک: کتب کلامی و یا اصولی.
- [17]. سوره ی شمس، آیه ی ۷.
- [18]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۶.
- [19]. نهج البلاغه، خطبه ی اول.
- [20]. واللّٰه لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصى الله فی نملۃ اسلبها جلب شعیرۃ ما فعلت ما لعلی و لنعم ینفی و لذّة لا تبقی: نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲ ص ۷۰۵؛ نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۴۵۳.
- [21]. وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵.
- [22]. همان، ص ۳۴.
- [23]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۸۹.
- [24]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۲۷.
- [25]. امام خمینی (ره)، چهل حدیث، ص ۳۳۲.
- [26]. برای اطلاع بیش تر ر.ک: کتاب های اخلاقی: محبّة البیضاء، جامع السعادات و معراج السعاده

فصل دوم

صفات نشئت گرفته از قوه ی عاقله

جربزه و جهل

جربزه در لغت به معنای شهامت و زیرکی است، ولی در اصطلاح علم اخلاق عبارت است از: افراط در فکر و تعقل، و خروج از حد اعتدال، به طوری که ذهن انسان در یک جا تمرکز پیدا نکند و همیشه ابداع شبهه نموده و در امور دقیقه برخلاف واقع، بسیار دقت و تأمل کند. مبتلای به جربزه در امور عقلیه، چه بسا به فساد عقیده و الحاد می رسد و گاهی منکر تمام حقایق موجودات می شود، مثل سوفسطاییه که می گویند:

هیچ چیز در عالم، حقیقت و واقعیت ندارد و هر چه هست، خیال ما است و بس. و در امور شرعیه، منجر به وسواس و دودلی می شود.

برای درمان آن، باید با رجوع به اعتقاد و استدلال علما و دانشمندان که درک و فکر آنها از ما بهتر و سلیقه ی ایشان کامل تر و برتر است، نفس خود را وادار بر طریقت و روش آنها نماید، تا کم کم ثبات و اطمینان حاصل شود.

اما جهل و کودنی که ناشی از تفریط در قوه ی عاقله است، عبارت است از به کار بستن این قوه، و تدبیر و تفکر نکردن، با توجه به این که می داند جاهل است (که این جهل، جهل بسیط نامیده می شود) و این جهل در ابتدای کار بد نیست و ردیله به حساب نمی آید، چون یاد گرفتن و علم، متوقف بر آن است، ولی اگر خدای ناکرده ثبات و دوام یابد، از رذایل مهلکه می شود.

راه علاج آن، این است که، انسان متذکر نقص و قبح آن شود و توجه نماید که انسان جاهل، فقط به صورت انسان و در واقع حیوان است. شرافت و فضیلت انسان بر سایر حیوانات به سبب همین ادراک کلیات و علم است؛ زیرا حیوانات نیز، شهوت و غضب و صدا و سایر قوای جسمی را دارند.

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت *** حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

هم چنین در روایاتی که در مذمت جاهل وارد شده دقت نماید؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ان الله عزوجل يعذب سته ستة العرب بالعصبيه و الدهاقين بالكبر و الامراء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخيانة و اهل الرستاق بالجهل؛^[1] خداوند شش گروه را به جهت شش صفت کیفر می دهد: عرب را به نژادپرستی و خان ها را به تکبر و حاکمان را به ستم و فقها را به حسد و بازرگانان را به خیانت و اهل روستا را به جهل و نادانی.

شرافت حکمت و علم

حکمت و علم ضد جریزه و جهل است و فضیلت و شرافت آن بر هیچ کس پوشیده نیست. علم انسان را به افق فرشتگان، بلکه به جوار قرب ربوبی می برد، موجب عزّت و سعادت و سرفرازی او در نزد دوست و دشمن، موجب تسخیر تمام جنّ و حیوانات و به سلطه در آوردن فضا و دریا و موجودات فضایی و دریایی برای انسان است. پس تمجید و تعریف علم، مستغنی از بیان است، و دلیل عقل، نقل و اجماع تمام مذاهب و ملل جهان، بر آن اتفاق دارند. برای نمونه به بعضی از آیات و روایات اشاره می کنیم:

(وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) [12] هر کسی که حکمت و دانش به او داده شد، پس به درستی که خوبی های بسیار به او داده شده است.

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) [13] همانا فقط دانشمندان از خدا می ترسند.
(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) [14] آیا کسانی که دانا هستند مثل کسانی هستند که نادانند؟ فقط صاحبان عقل و اهل دل متوجه این موضوع هستند.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، می فرماید:
من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم (تا آن جا که می فرماید): و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر و ان العلماء ورثة الانبياء [15]
و در حدیثی دیگر می فرماید:

اللهم ارحم خلفائي قيل يا رسول الله، من خلفائك، قال الذين يأتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی، [16] خدایا جانشینان مرا بیامرز. گفته شد: یا رسول الله جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا بازگو می کنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل می فرماید:
(يَا كَمِيلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ الْفَقَّةُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كَمِيلُ بِنَ زِيَادِ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كَمِيلُ هَلْكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ...) [17] ای کمیل، علم از مال بهتر است، زیرا علم نگهبان توست ولی مال را تو نگهبانی می کنی؛ مال با خرج کردن کم می شود، ولی علم را هر چه بیش تر به دیگران بیاموزی، پاکیزه تر و جا افتاده تر می شود؛ دوستان مادی و مالی با از بین رفتن مال آنان نیز می روند؛ (ولی دوستان عالم به خاطر علم همیشه باقی اند).

ای کمیل علم موجب دین داری است. انسان به وسیله ی علم تا زنده است، اطاعت خدا می کند و بعد از مردن، بهترین پاداش را خواهد گرفت؛ علم، حاکم و راهنمای انسان است،

ولی مال را باید در اختیار بگیری و محکوم توست؛ ای کمیل، مال اندوزان چه بسا در عین حالی که زنده اند، در حقیقت، به هلاکت رسیده باشند، ولی دانشمندان و علما تا دنیا باقی است، آنها با نام نیک خواهند ماند؛ جسم آنان از میان می رود، ولی آنان در دل های مردم برای همیشه جاویدند.

این دغل دوستان که می بینی *** مگسانند دور شیرینی

امام زین العابدین (علیه السلام)، می فرماید:

لو يعلم الناس ما في طلب العلم، لطلبوه ولوبسفك المَهَج، و خوض اللجج؛ [8] اگر مردم می دانستند که طلب علم چقدر پر فایده است، هر آینه به جستجوی آن می پرداختند، گر چه مستلزم خونریزی و فرو رفتن در امواج دریا باشد.

امام رضا از پدرانش (علیهم السلام)، نقل می فرماید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: طلب العلم فريضة على كل مسلم، فاطلبوا العلم في مظانّه، و اقتبسوه من اهله، فانّ تعلمه لله تعالى حسنة و طلبه عبادة، و المذاكرة به تسبيح، و العمل به جهاد، و تعليمه من لا يعلمه صدقة، و بذله لاهله قربة الى الله... [9] طلب دانش بر هر مسلمانی لازم است، پس به جست و جوی آن بگردید، و از اهلش اقتباس کنید، به درستی که یاد گرفتن علم برای خدا، حسنه و ثواب است، و طلب آن خود، عبادت است، و مذاکره ی آن حکم تسبیح گفتن دارد، و عمل به آن جهاد محسوب می شود، و یاد دادن آن به دیگران صدقه است، و بخشش آن به کسانی که اهل باشند، وسیله ی تقرب به خدای متعال خواهد شد.

چه خوش سروده سعدی

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود *** تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت او گلیم خویش به در می برد ز موج *** وین سعی می کند که بگیرد غریق را درجه بندی علوم و جایگاه اخلاق

در کتاب های اخلاق، بعد از بیان شرافت علم و حکمت، آداب تعلیم و تعلّم، وظیفه ی استاد و شاگرد نیز مفصلاً شرح داده شده است، ولی ما به خاطر اختصار از آنها صرف نظر می کنیم. گر چه تمام علوم برای انسان کمال، سعادت و فضیلت محسوب می شود، ولی مسلماً بین آنها تفاوت و اختلاف است؛ مثلاً علم طبّ بر خیلی از علوم دیگر شرافت دارد، ولی در عین حال اکثر فواید آن دنیوی است مگر این که پزشک در کار خود قصد قربت و خدمت به خلق، پاداش معنوی و اخروی نیز داشته باشد؛ هم چنین علم ریاضیات و عروض و موسیقی، که بیش تر مربوط به دنیا هستند و برای آخرت کم تر بهره و نتیجه دارند، مگر این که قصد قربت در کار باشد؛ اما علوم می که بیش تر در آخرت و نیز در دنیا برای انسان مؤثرند، بر اساس رتبه عبارت اند از: ۱. علم کلام (شناخت مبدء و معاد)؛ ۲. علم اخلاق، که موجب سعادت بشر و نجات او از مهالک است؛ ۳. علم فقه، که موجب شناخت مسائل عبادات و معاملات است، و

تحصیل این علم سبب رسیدن بشر به سعادت دنیا و آخرت است؛ هم چنین علمی که مقدمه و پیش درآمد این علوم اند، تحصیلشان لازم است، مثل شناخت نحو، صرف، لغت، منطق و غیره...

قصد قربت در تحصیل علم

ناگفته نماند، این علمی که تحصیل آنها واجب و لازم است و در آیات و روایات به آنها توجه شده است، در صورتی است که به قصد قربت و با خلوص نیت به هدف و انگیزه ی رسیدن خود و دیگران به سعادت ابدیه و مقامات اخرویه باشد، در غیر این صورت، چه بسا ممکن است همین علم موجب بدبختی و شقاوت شود؛ شیخ بهاء می فرماید:

علم نبود غیر علم عاشقی *** مابقی تلخیص ابلیس شقی

وہ چه خوش می گفت آن مرد عرب *** با دف و نی دوش از روی طرب

ایہا القوم الذی فی المدرسۃ *** کلّ ما حصّلتموہ وسوسہ

فکر کم ان کان فی غیر الحیب *** مالکم فی النشأۃ الاخری نصیب

درس اگر قربت نباشد ذو غرض *** لیس درساً آنہ بسّ المرض

اسب دولت بر فراز عرش تاخت *** هر که خود را زین مرض آزاد ساخت

کل من لم یعشق الوجه الحسن *** قربّ الجلّ الیہ و الرسن

یعنی هر کس که نباشد فکر یار *** بهر او پالان و افساری بیار

سایر رذایل مربوط به افراط و تفریط در قوه ی عاقله

رذائلی که از افراط و تفریط در قوه ی عاقله، یعنی از جریزه و جهل بسیط ناشی می شود، پنج صفت اند:

۱. جهل مرکب، انسان چیزی را نداند و در عین حال نداند که نمی داند. چنین انسان جاهلی، کارش مشکل است؛ چون جاهل است و نمی داند که جاهل است تا در فکر علاج آن باشد. راه علاجش این است که، انسان عقیده و مطالب ذهنی خود را بر بعضی از بزرگان که معروف به استقامت در فکرند، عرضه کند، اگر تصویب نمودند، بداند از این مرض مبری است و اگر تخطئه کردند برگردد. ابن یمین گوید:

آن کسی که نداند و بداند که نداند *** لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کسی که بداند و نداند که بداند *** بیدارش نماید که بس خفته نماند

آن کسی که نداند و نداند که نداند *** در جهل مرکب ابد الدهر بماند

و آن کسی که بداند و بداند که بداند *** اسب طرب از گنبد گردون برهاند

۲. صفت دوم شک است؛ یعنی نفس انسان از تحقیق حق و ردّ باطل عاجز باشد و نسبت به عقاید حقّه و دین خود، در تردید باشد. راه علاج آن، مصاحبت و مذاکره با صلحا و اهل ایمان، و مواظبت بر عبادات و طاعات و قرائت قرآن و توسل و تضرع به درگاه الهی است،

و در برابر این دو صفت (جهل مرکب و شک) صفت حسنه ی یقین است که بالاترین فضیلت برای انسان است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

در نزد خداوند، عمل کم با یقین افضل است از عمل بسیار بدون یقین.

برای یقین، مراتب و علامت هایی وجود دارد، مثل علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفات متقین می فرماید:

فهم و الجنة کمن رآها فهم فیما منعمون و هم و النار کمن رآها فهم فیها معذبون.

۳. صفت سوم شرک است؛ یعنی انسان غیر خدا را منشأ اثر بداند. اگر او را عبادت کند و بپرستد، شرک جلی یا شرک در عبادت نامیده می شود، و اگر او را در چیزی که رضای خدا نیست اطاعت کند، شرک خفی نامیده می شود. ضد شرک، توحید است که دارای سه قسم است: الف) توحید در ذات که صفات خدا را عین ذاتش بدانند؛ ب) توحید در وجود و وجوب، یعنی خدا منحصر در الله تعالی است و در این صفت شریک ندارد؛ ج) توحید در تأثیر و ایجاد که غیر از خدا احدی را منشأ اثر نداند.

۴. وسواس شیطانی. با وسواس شیطانی فکر و خیال انسان همیشه گرفتار است و باید به خدا پناه برد، با ذکر خدا و با افکار خوب، شیطان را دور کند.

۵. مکر و حيله. که انسان برای رسیدن به شهوت و غضب به آن گرفتار می شود، و دارای خیالات و راه های گوناگون و بی حد و حصر است، و راه معالجه ی آن، تذکر به بدی عاقبت و سرانجام این کار، رجوع به قرآن و روایات می باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لیس منا من مکر مسلماً^[10] از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر کند.

هم چنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

لولا ان المکر و الخدیعة فی النار لکنت امکر الناس^[11] همانا اگر مکر و کلاه برداری سبب رفتن به آتش نبود من مکارترین مردم بودم.

یکی از راه های معالجه ی آن، رجوع به عاقبت کار مکاران و بد عاقبتی و سرمشق گرفتن از آنان است.

با دیگران بگوی که ظالم به چه فتاد *** تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

[1]. تحف العقول مترجم، ص ۲۲۱.

[2]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۹.

- [3]. سورة ی فاطر، آیه ی ۲۸.
- [4]. سورة ی زمر، آیه ی ۹.
- [5]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۴.
- [6]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۱۱.
- [7]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۵۸، و نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۴۵.
- [8]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۱۲.
- [9]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۱۳.
- [10]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۹۱.
- [11]. همان، ص ۱۹۱.

صفات نشئت گرفته از قوه ی شهویه

حدّ اعتدال قوه ی شهویه، صفت عفت است که منشأ بسیاری از صفات کمال می باشد، و طرف افراط آن شره و عیاشی و طرف تفریط آن خمودی است. بسیاری از صفات رذیله و پست، از قبیل حبّ دنیا، حرص، طمع، خوردن مال حرام و غیره ناشی از این دو صفت است. ابتدا به بیان مذمت این ها و نیز تمجید و توصیف عفت، و سپس به صفاتی می پردازیم که از این ها سرچشمه می گیرد.

شره یا عیاشی

شره عبارت است از: پیروی از شکم و فرج، و افراط در خوردن و جماع نمودن، بیش از حدّ متعارفی که عقل و شرع حکم می کنند و تردیدی نیست که این صفت از مهالک و موجب بدبختی دنیا و آخرت است.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

اکثر ما یلج به امتی النار ألاجوفان البطن و الفرج،^[1] بیش ترین چیزی که موجب داخل شدن امت من در آتش می شود، شکم و فرج است.

و در جایی دیگر می فرماید:

من وقی شرّ قبقه و ذبدبه و لقلقه فقد وقی؛ هر کس از شرّ شکم و فرج و زبان خود را حفظ کند، از همه ی بدی ها خود را حفظ نموده است.

شکم پرستی

شکی نیست که پرخوری و افراط در غذا، موجب بسیاری از بیماریهای بدنی و ذلت و حقارت معنوی می گردد.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

لا تَمیتوا القلوب بکثرة الطعام و الشراب فانّ القلب کالزرع یموت اذ اکثر علیه الماء؛ به سبب پرخوری قلب را نمیرانید؛ زیرا قلب، مثل زراعت است که با زیاد آب خوردن از بین می رود.

تنور شکم دم به دم تافتن *** مصیبت بُود روز نیافتن

کشد مرد پر خواره بار شکم *** دگر بر نیاید کشد بار غم

کسی در مجلسی گفت، بیچاره شدیم از بس کار می کنیم و شکم می خورد. ظریفی پاسخ داد: حالا برادر مدّتی به عکس کن (شکم کار کند و تو بخور)؛ و لذا در روایات، از پرخوری، مذمت و از کم خوردن و گرسنگی تعریف و تمجید شده است. مرحوم مجلسی در بحار^[2] یک باب در مذمت پرخوری و یک باب در ستایش از کم خوردن آورده است؛ از جمله: حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) می فرماید:

الْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ؛ پرهیز سرآمد همه ی درمان ها و معده خانه ی دردهاست.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَّروا فِي الطَّعَامِ لَاسْتَقَامَتِ أَعْمَارُهُمْ؛ اگر مردم کم غذا می خوردند، هر آینه بدن های آنها سالم می ماند.

به اضافه این که وقتی انسان معده اش خالی باشد، بیش تر حال عبادت و مناجات با خدا، و توجه به فقرا و درماندگان پیدا می کند و به یاد روز قیامت و گرسنگی و تشنگی آن روز می افتد. انسان گرسنه ذهنش روشن تر، فکرش بازتر و سبک بارتر و درک درس و بحث و التفات به نکات علمی اش بیش تر می شود.

اندرون از طعام خالی دار *** تا در او نور معرفت بینی

تُهی از حکمتی به آن علّت *** که پُری از طعام تا بینی

شاید در زمان ما شیوع بسیاری از بیماری ها به علت پر خوری و فعالیت کم است. در سابق، غذاها کم تر و فعالیت مردم بیش تر بود، ولی الان میوه در تمام سال موجود است، غذاها و خوراکی های سردسیر در نقاط گرم سیر و به عکس، به وفور مصرف می شود و موجب مرض می گردد. نکته ی دیگر این که افراد پر خور چون دستشان به همه چیز می رسد، لذا آن لذتی را که فقرا و قشر کم درآمد از غذا می برند آنها نمی برند؛ چون همیشه در اختیار آنها بوده و خورده اند و بیش تر در حال سیری می خورند؛ برخلاف فقرا و بیچارگان که همان نان و پیاز را در حال گرسنگی، با لذت و کیف می خورند. به گفته ی سعدی:

مرغ بریان به چشم مردم سیر *** کمتر از برگ تره بر خوان است

وانکه را دستگاه و قدرت نیست *** شلغم پخته مرغ بریان است

در روزنامه ی فکاهی توفیق آمده بود:

شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد *** خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم

افراط در شهوت جنسی

تردیدی نیست که اگر غریزه ی جنسی با دین و عقل کنترل نشود، موجب هلاکت دین و تباهی دنیای انسان خواهد شد؛ چه بسا با انجام بعضی از کارها که از عقل سلیم دور است سلامتی جسم و آبروی شخص از بین برود؛ انسان در پیروی از غریزه ی جنسی نیز، همانند حبّ جاه، مال و مقام، حدّ و مرز نمی شناسد، و حتی بدتر از حیوانات می شود، چون هر چه ببیند، تا مرز نابودی یا رسوایی خود از آن استفاده می کند. در این زمینه مطالبی از خلفای جور و شاهان و حاکمان ستم نقل می کنند که باور کردن آنها برای افراد عادی سخت است، و قلم و گفتار از بیان آنها شرم دارد. چون بنابر اختصار داریم، لذا از ذکر آنها خودداری می کنیم [3]. روی همین جهات دین مقدّس اسلام از همان ابتدا جلوی افراط در شهوت

جنسی را گرفته است، حتی نگاه مرد به زن نامحرم و زن به مرد و حرف زدن با یکدیگر را جز در موارد احتیاج و ضرورت منع نموده است.

خداوند خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا لِيُضْرَبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). [41] بگو به مؤمنان، چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو بندند و عفت دامن خود را نگه دارند، این برای آنان پاکیزه تر است. خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است؛ و به زنان با ایمان نیز بگو چشم های خود را فرو بندند و دامن خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آنچه نمایان است آشکار نکنند و...

خمودی

تفریط در قوه ی شهویه، خمودی است؛ یعنی انسان توجهی به خوراک ضروری و متعارف و نیز ازدواج ندارد، که منجر به از دست دادن قدرت و قوت و قطع نسل او می گردد، و این در نزد شارع و عقلا مذموم است و انسان را از بسیاری مواهب و نعمت ها محروم خواهد نمود؛ چون خداوند این قوه را بر انسان مسلط فرمود تا با خوردن و آشامیدن، بر عبادت نیرو یابد و با ازدواج نیز نسل بشر باقی بماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من سَتِّي التزويج فمن رغب عن سَتِّي فليس مني، [51] ازدواج سنت من است و هر کس از سنت من رو بگرداند از من نیست.

و در جای دیگر فرموده:

(من تزوج فقد احرز نصف دينه فليتيق الله في النصف الآخر)، [61] هر کس ازدواج کند، پس همانا نصف دینش را به دست آورده است، پس باید در فکر تقوا نسبت به نصف دیگر باشد. تا وقتی که انسان ازدواج نکند و تشکیل خانواده ندهد، فکرش راحت نیست؛ هم چنان که خداوند می فرماید:

(هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ)، [71] آنها جامه ی عفاف شما، و شما نیز لباس عفت آنها هستید. عفت یا حد اعتدال در شهوت

عفت و پارسائی عبارت است از اعتدال قوه ی شهویه و مهار نمودن آن توسط عقل، که به حکم شرع و عقل ممدوح است. بسیاری از فضایل انسانی، از قبیل تقوا، ورع، زهد، سخاوت، ایثار، احسان، خموشی، به عفت باز می گردد؛ همان گونه که سرچشمه ی بسیاری از رذایل اخلاقی مثل حب دنیا و بخل و حرص و طمع و خیانت و... در نقطه ی مقابل آن، یعنی شره

و یا خمودی است. عفت شامل سه بخش است: عفت شکم، عفت دامن و عفت کلام. عفت، در آیات و روایات، بسیار مورد توجه قرار گرفته است: (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) [81] و اما آن که بترسد از ایستادن در پیشگاه عدل خدا و باز دارد نفس سرکش خود را از هوس های نفسانی، پس به درستی که جایگاه او در بهشت خواهد بود. (وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) [91]; کسانی که توانایی مالی بر ازدواج ندارند، باید عفاف و پارسایی پیشه کنند تا خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز سازد (و ازدواج نمایند).

از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که: کان امیر المؤمنین (علیه السلام) يقول افضل العبادۃ العفاف [101] (رحمه الله) امیر المؤمنین همیشه می فرمود: برترین عبادات عفاف است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله باعظم اجراً ممن قَدَرَ فَعَفَّ. لکاد العفیف ان یکون مَلْکاً من الملائکة [111] مجاهدی که در راه خدا به شهادت رسیده است بهتر نیست از کسی که به گناه قدرت یابد و صرف نظر کند؛ هر آینه انسان عفیف و پاکدامن نزدیک است فرشته باشد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: ما عبدا لله بشیء افضل من عَقَّة بطن و فرج [121] خداوند به هیچ عبادتی افضل و برتر از عفت شکم و دامن عبادت نشده است.

نیز آن حضرت می فرماید: افضل العبادۃ عَقَّة البطن و الفرج [131]; بهترین عبادت، عفت شکم و دامن است. نکته ای درباره ی تعدد زوجات پیامبر اکرم (ص)

بعضی از دشمنان اسلام مسئله ی تعدد زوجة های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دستاویزی برای جسارت های گوناگون خود قرار داده اند، حتی در بعضی مجلات یهودیان و مسیحیان تعبیرات زننده ای به کار برده اند. بعضی از افراد نیز به این روایت تمسک کرده اند: حبب الیّ من الدنیا ثلاث: النساء و الطیب و قرّة عینی فی الصلوة [141] سه چیز از این دنیای شما نزد من محبوب شده است: زنان، بوی خوش و نور چشمم در نماز است.

مرحوم مجلسی (ره) در بحار الانوار به تفصیل زنان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را نام برده [151] و فرموده است: به جز عایشه، همه ی آنان بیوه بوده اند؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) با بعضی از آنها فقط خطبه ی عقد جاری نمودند، و حتی با آنها هم بستر نشدند و با زنانی از طایفه های مختلف، به خاطر مصالح اجتماعی و سیاسی ازدواج نمودند. در تفسیر نمونه [161] شمه ای از آن جهات نقل شده است، که به طور مختصر به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

واضح است وقتی آن حضرت در سن عنفوان جوانی (۲۵ سالگی) با زن بیوه‌ی چهل ساله‌ای (حضرت خدیجه) ازدواج و تا ۵۳ سالگی فقط با ایشان زندگی می‌کنند، ازدواج مجدد ایشان در سن کهنولت، قطعاً به انگیزه‌ی جنسی نبوده است. با این که در میان عرب و خصوصاً در آن زمان، هیچ محدودیت اجتماعی و یا مالی برای تعدّد همسر وجود نداشت، پس ازدواج‌های متعدّد حضرت (صلی الله علیه و آله) برای پیش رفت دین مبین اسلام بوده است؛ زیرا ایشان دشمنان زیادی داشتند و ازدواج با قبایل مختلف جاهلی بعد از هجرت به مدینه، بهترین وسیله در ارتباط خویشاوندی بود؛ چون آنها داماد را از خود می‌دانستند و از او دفاع می‌کردند و او را تنها نمی‌گذاشتند؛ لذا اکثر زن‌های حضرت (صلی الله علیه و آله) ام‌ها، امّ سلمه، امّ حبیبه و امثال ذلک بود؛ هم چنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جهت شکستن این سنت جاهلی که با زن پسرخوانده ازدواج نمی‌کردند، با زینب بنت جحش، بعد از طلاق شوهرش (زید بن حارثه) عقد بستند که:

(لَکِیْ لَا یَكُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِی اَزْوَاجِ اَدْعِیَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ کَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا)^[17]؛ تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده‌ی خود که از آنها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش حرج و گناهی نپندارند و فرمان خدا به انجام رسید.

بعضی از قبیله‌ها به همین مقدار افتخار می‌کردند که پیامبر زنی از آنان گرفته و پیوند اجتماعی با ایشان برقرار کرده‌اند. در بعضی تواریخ آمده است، وقتی آیه‌ی شریفه‌ی (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ)^[18] نازل شد حضرت نفس راحتی کشید و از شرّ درخواست‌های قبیله‌ها و مردم آسوده شد، بلکه به مقتضای آیه‌ی (یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِکَ اِنْ کُنْتُمْ تُرِذْنُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَ زِیْنَتَهَا فَتَعَالٰینَ اُمْتَعِکُنَّ وَ اَسْرَحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلاً)^[19] حضرت به آنان آزادگی مطلق داد که بروند ولی به جز یک نفر (فاطمه بنت شریح) کسی حاضر نشد؛ هر چند او نیز پشیمان شد و بعدها می‌گفت: من بدبخت شدم و اختیار دنیا کردم.

نتیجه

پس ازدواج‌های متعدّد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به انگیزه‌ی سیاسی و اجتماعی و در جهت پیش برد دین مقدّس اسلام بوده است، نه غریزه‌ی جنسی؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جز از حضرت خدیجه، از هیچ کدام از این زنان فرزند نداشت، مگر ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه، که در سنّ یک سال و ده ماهگی از دنیا رفت.^[20]

آیا ازدواج عایشه، دختر ابوبکر، در سنّ هفت یا شش سالگی، که حداقل چهار سال دیگر قابلیت هم بستر شدن را پیدا می‌کند، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بیش از پنجاه سال داشت،^[21] و یا ازدواج حفصه دختر شوهر مرده‌ی عمر (شوهر قبلی حفصه، خنیس بن عبدالله بن حذافه سهمی بوده است) برای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) آن هم بعد از جنگ بدر و پیروزی اسلام^[22] برای شهوت بوده است؟

اما حدیث (حُبِّ آلِی مِنَ الدُّنْیَا ثَلَاثُ نِسَاءٍ وَ الطَّیِّبُ وَ قَرَّةَ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ)، هم از نظر سند و هم دلالت اشکال دارد؛ اما از نظر سند، به دو سند نقل شده که در هر دو افراد مجهول الحال وجود دارند. هر دو سند به انس بن مالک، خادم پیامبر (صلی الله علیه و آله) [23]، که در کتب رجال توثیق نشده است می رسد. هنگامی که امیرالمؤمنین از او و براء بن عازب خواست به واقعه ی غدیر خم شهادت بدهند، کتمان کردند. هر یک از آنها گفتند: من پیر شده ام و یادم رفته است. حضرت فرمود: خدایا اگر کتمان می کنند آنها را به بلا گرفتار فرما. پس انس به نفرین حضرت (علیه السلام) تمام سر و صورتش پیس شد و براء نیز کور شد. [24]

اما از جهت دلالت، مقصود حضرت (علیه السلام) بیان چیز دیگری، غیر از غریزه ی جنسی است، بلکه منظور مهر و عطوفت نسبت به زنان است؛ چون در زمان جاهلی با زنان رفتار بدی داشتند و زن را برده و پست و در ردیف حیوانات می دانستند (حتی در ایران و روم که متمدن بودند) و به نصّ آیه ی قرآن دخترها را زنده به گور می کردند:

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَلَّا يُؤْمِسْكَ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) [25]، هنگامی که به یکی از آنان مژده ی فرزند دختر می دادند، صورتش سیاه می شد و به شدت خشمگین می گردید و از قوم و قبیله ی خود پنهان می شد، به خاطر بشارتی که به او داده بودند. آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا زیر خاک کند. چقدر بد حکم می کردند.

با آمدن اسلام شأن و منزلت زن ها بالا رفت و حضرت (صلی الله علیه و آله) در مقام بیان این موضوع است؛ لذا می فرماید حُبِّ آلِی، به صیغه ی مجهول، یعنی به من سفارش شده که زن ها را دوست داشته باشم و محبوب باشند. دلیل بر این معنا، لفظ نِسَاء است که جمع آورده، بر خلاف لفظ طیب که لفظ مفرد و اسم جنس است. اگر مقصود حضرت (صلی الله علیه و آله) دوست داشتن از نظر جنسی بود، می فرمود «المرئة» که مفرد و اسم جنس است. آشنایان به زبان عربی این فرق را کاملاً درک می کنند.

عفت شکم

منظور از عفت شکم و اعتدال در خوراک این است که انسان کم بخورد، به طوری که نه سنگینی غذا او را ناراحت کند و نه درد گرسنگی او را رنج دهد؛ چون هر دوی این ها عذاب است؛ پس تا انسان خوب گرسنه نشود غذا نخورد و وقتی که هنوز اشتها دارد از سر سفره برخیزد.

نه چندان بخور کز دهانت در آید *** نه چندان که از ضعف جانت بر آید
یکی از بزرگان نقل می کرد که یکی از علما غذای خود را وزن می کرد و می خورد؛ چون خوردن برای سالم زیستن است، نه زیستن برای خوردن. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ)؛ [26] یعنی چه بسیار که یک لقمه ی زیادی و یا ناپرهیزی، از خوردن ها جلوگیری بکند.

اما این که در بعضی از روایات از گرسنگی تعریف شده است، منظور این نیست که به سبب گرسنگی، بدن انسان، ضعیف و نحیف و فاقد قدرت و نیرو شود تا منجر به بیماری گردد. بلکه مراد این است که در اسلام، شکم پرستی و تن پروری مذموم و زشت است، ولی تقویت جسم و حفظ سلامتی بسیار ممدوح، بلکه لازم و واجب است؛ لذا در روایات و دعاها هم دستورهای غذایی برای تقویت قوا، مثل چشم و گوش و معده و... داده شده است. (اللهم متعنا بابصارنا و اسماعنا و قوتنا ما احییتنا، واجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی). خلاصه این که: (كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا)؛ [27] بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

عفت دامن

اعتدال در شهوت جنسی، انسان با حفظ پاکدامنی به آن چه عقل و شرع حکم نموده عمل کند و از راه ازدواج صحیح و تشکیل خانواده، بهترین بهره برداری را از این نیروی خدادادی بنماید تا هم لذت ببرد، هم نسل او باقی بماند و هم از خطرات و خمودی و ضعف بدن جلوگیری نماید؛ لذا اسلام زنا، لواط و استمناء را حرام و به ازدواج تأکید فراوان نموده است. قال الله تعالی:

(وَ اتَّكِحُوا الْأَيَّامِ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)؛ [28] افراد عزب و بندگان و کنیزان صالح خود را به ازدواج در آورید، اگر فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می کند؛ خداوند روزی دهنده و آگاه است.

هم چنین، ازدواج سبب زیادی روزی و رزق می شود؛ چنان که سعدی می گوید:

یکی طفل دندان بر آورده بود *** پدر سر به فکر فرو برده بود

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که:

(تَنَاحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمْ الْإِمَامُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَوْ بَالَسَقَطِ)؛ [29] ازدواج کنید و نسل خود را زیاد سازید، پس به درستی که من به شما بر امت های دیگر افتخار می کنم، حتی به بچه ی سقط شده.

و امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

(رَكْعَتَانِ يَصْلِيَهُمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يَصْلِيهَا الْعَزَبُ)؛ [30] ثواب دو رکعت نماز انسان متأهل و همسر دار (چه مرد و چه زن) بیش تر از هفتاد رکعت نماز انسان مجرد است. در این زمینه و در مذمت شهوت رانی و خمودی و رهبانیت روایات زیادی نقل شده است. [31]

ایران اسلامی و جهان کنونی

در دنیای کنونی، مخصوصاً در اروپا و آمریکا، به اسم آزادی، شهوت رانی و عوامل شهوت انگیز و فساد و بی بند و باری به اوج خود رسیده، شرافت انسان را لکه دار نموده و او

را در ردیف حیوانات و یا بدتر قرار داده است. طبق آمار جرایم در آمریکا هر ساله یک و نیم میلیون سقط جنین غیر قانونی انجام می گیرد؛ هم چنین در بعضی از کشورهای اسلامی، ظواهر اسلام از بین رفته و تظاهر به فحشا و منکرات علنی شده است؛ وجود زن های نیمه برهنه، جوانان به فساد و فیلم های مبتذل آلوده شده و باشگاه ها و کلوب های شبانه و... جامعه را در منجلا ب فساد فرو برده و کرامت اسلامی، بلکه انسانی را نابود ساخته است. تنها در کشور اسلامی ایران، بحمد الله و به برکت انقلاب به رهبری بزرگ مرجع شیعیان جهان امام خمینی (ره) مظاهر فساد، جای خود را به ظواهر اسلامی داده و به حکم قانون اسلام، بی حجابی، هوس بازی، بی عفتی و می خواری ممنوع است و نیز راه برای امر به معروف و نهی از منکر باز شده و حدود الهی تا حدی در محاکم قضایی اجرا می گردد؛ اگر چه بعضی افراد که به فرهنگ غلط بی حجابی و بی بند و باری زمان پهلوی خو گرفته اند، حاضر به پذیرش اسلام و احکام شریف آن نیستند و قوانین جمهوری اسلامی را خلاف آزادی می پندارند.

عفت زبان

منظور از اعتدال گفتار این است که آدمی قوه ی نطق و گویش خود را در راهی که مورد رضای خداست به کار گیرد؛ مثلاً به ذکر خدا، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت و اندرز به دیگران و... مشغول گردد؛ هم چنین از کارهایی که موجب خشم و غضب خدا، و مورد نهی دین اسلامی است دوری جویند؛ مثل دروغ گفتن، بهتان، غیبت، سخن چینی، بدزبانی و...

صفات ناشی از افراط و تفریط در قوه ی شهویه

حبّ دنیا

صفات بسیاری از قوه ی شهویه سرچشمه می گیرند و از شاخه های شره و خمودی اند؛ از جمله حبّ دنیا که سر منشأ بسیاری از بدی ها و جنایات است. لفظ دنیا از دُئو گرفته شده و به معنای نزدیک است، در برابر آخرت که دور است؛ و دنیا عبارت است از این کره ی خاکی زمین و هر آنچه در آن است از حیوانات و نباتات و جمادات، که انسان برای استفاده و تلذذ خود، از آنها سود می برد؛ هم چنان که قرآن می فرماید:

(رَّزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ)^[32] برای مردم آرایش داده شده است حبّ شهوات نفسانی از زن ها و فرزندان و همیان های زر و سیم و اسب های نشانه دار و چهارپایان و مزارع کشت.

همه ی این ها متاع و سرمایه ی زندگانی دنیاست و سرانجام نیک نزد خداست و منظور از دنیا نسبت به بندگان خدا تمام چیزهایی است که انسان پیش از مُردن از آنها استفاده می کند، و منظور از امور آخرتی هر چیزی است که فایده و اثرش بعد از مُردن به انسان می رسد.

دنیای مذموم و دنیای ممدوح

آیات و احادیث و سخنانی از بزرگان و شعرا، در مذمت و بی اعتباری دنیا وارد شده است؛ هر چند دنیا در بعضی از آیات و روایات تعریف و تمجید نیز شده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی تحقیق کاملی درباره ی دنیای ممدوح و دنیای مذموم نموده اند و حاصل آن این است که:^[33]

دنیای مذموم و زشت عبارت است از غرق شدن در لذات حرام و جمع آوری مال و شهوت پرستی و آلوده شدن به گناهان؛ به طوری که خدا، پیامبر، مردن و آخرت را فراموش می کند و هر چه دیده بیند و دل تنگ بخواهد به دنبال آن می رود، که منشأ همه ی گناهان خواهد شد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

رأس کل خطيئة حب الدنيا؛ سرمنشأ همه گناهان دوستی دنیا است.

دنیای ممدوح یعنی به دست آوردن روزی حلال و صرف آن در راه های حلال به مقداری که با آن زندگی خود و خانواده اش را آبرومندانه و باوقار اداره کند و سربار جامعه نباشد؛ هم چنان که در قرآن می فرماید:

(وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا)^[34]؛ به وسیله ی آنچه خدا به تو عطا نموده، ثواب آخرت را به دست بیاور، و نیز بهره‌وری و استفاده از دنیا و لذات آن را فراموش نکن؛ گرچه آیه مربوط به نصیحت قارون است، ولی حکم کلی است.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

العبادة سبعون جزءً افضلها جزءاً طلب الحلال^[35]؛ عبادت هفتاد جزء است، بالاترین جزء آنها به دست آوردن مال حلال است.

هم چنین می فرماید:

ملعون من القى كَلَهَ على الناس^[36]؛ هر کس که زحمت زندگی خود را به دوش دیگران قرار دهد، ملعون است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَ يَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ وَ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَغِيرُ عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ)^[37]؛ مردم در دنیا دو دسته اند: دسته ی اوّل در دنیا برای دنیا کار می کنند، آن چنان مشغول دنیا هستند که آخرت را فراموش نموده اند، می ترسند که ورثه ی آنها فقیر

باشند و خودشان در امان، پس جان می کنند و عمرشان را در سود دیگران به پایان می رسانند.

دسته ی دوم برای رسیدن به آخرت در دنیا کار می کنند، خداوند به این گروه دنیا را نیز می دهد بدون آن که بخواهند؛ پس هر دو بهره را برده اند: هم به دنیا رسیده اند و هم به آخرت؛ در نتیجه نزد خدا آبرومندند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

من طلب الدنيا استعفافاً عن الناس وسیعاً علی اهله و تَعَطُّفاً علی جاره، لَقِيَ الله عزوجلّ يوم القيمة و وجهه مثل القمر ليلة البدر^[38]؛ هر کس به خاطر رو نزدن و دست نیاز دراز نکردن به سوی مردم و برای اداره ی زندگی خانواده اش و خیر رساندن به همسایه اش دنیا را طلب کند، در روز قیامت، در حالی که صورتش مثل ماه شب چهارده می درخشد خدا را ملاقات می کند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

لیس منّا من ترک دنیاہ لآخرته و لا آخرته لدنیاه^[39]؛ از ما نیست کسی که دنیا را به خاطر آخرت و یا آخرت را به خاطر دنیا، ترک کند.

هم چنین می فرماید:

الکاذب علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله^[40]؛ هر کس برای زندگی خانواده اش زحمت کشد، مثل رزمنده ای است که در راه خدا پیکار می کند.

پس، از این روایات استفاده می شود که انسان باید هم به دنیا و هم به آخرت برسد. در دعای معروف قنوت نیز می خوانیم:

(رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)^[41]؛ خدایا هم در دنیا به ما خوبی و خوشی مرحمت کن و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگهدار.

دنیای مذموم و نکوهیده

دنیای مذموم آن است که انسان فقط از جنبه ی مادی و در پس خواهش های نفسانی و رسیدن به انگیزه های شیطانی به دنیا توجه می کند، که بسیاری از امراض روحی و صفات ردیله، مثل ریا، حسد، بخل، کینه، دشمنی خلق، تکبر، حرص، طمع و غیره از این دنیاپرستی ناشی می شود. چنین دنیایی در آیات و روایات بی نهایت نکوهش شده است. به بعضی از آنها اشاره می کنیم. قال الله تعالی:

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)^[42]؛ بدانید که زندگانی دنیا عبارت است از: بازیچه و کار بیهوده، آرایش و خود ستایی، تفاخر با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان، همانند بارانی که به موقع بارد و گیاهان از زمین بروید؛ به طوری که کشاورزان

(یا کفار) را به شگفتی وادارد، سپس خشک شود و به زردی گراید و پیوسد، و در عالم آخرت عذاب دردناک است (برای کفار و دنیا طلبان) و آمرزش و خشنودی حق (برای مؤمنان) و بدانید دنیا جز متاع فریب و سرمایه ی غرور چیزی نیست.

در این آیه ی مبارکه مراحل پنجگانه ی دنیا بیان شده است که شاید مدت هر مرحله ده سال باشد؛ اول، کودکی و بازی؛ دوم، بیهودگی و وقت گذرانی که از ده سالگی تا بیست سالگی است؛ سوم، زینت و آرایش و به شکل ظاهری رسیدن، از بیست تا سی سالگی؛ چهارم، فخر فروشی و خودپسندی، از سی تا چهل سالگی؛ پنجم، افزون طلبی مال و اولاد که از چهل تا پنجاه سالگی و بعد که انسان مثل جهنم هر چه داشته باشد باز می گوید کم است و هلّ مِنّ مزید می گوید و سیری ندارد. نظامی این مراحل را جالب سروده است.

حدیث کودکی و خود پرستی

حدیث کودکی و خود پرستی *** رها کن کان خماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست *** نمی شاید دگر چون غافلان زیست
بهار عمر باشد تا چهل سال *** چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی *** بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آید شکست آید پدیدار *** چو هفتاد آید اعضا افتد از کار
به هشتاد و نود گر در رسیدی *** بسی سختی که از گیتی کشیدی
و از آنجا گر به صد منزل رسانی *** بُود مرگی به صورت زندگانی
اگر صد سال مانی و یکی روز *** بیاید رفت زین کاخ دل افروز
نکوهش دنیا

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء^[43]؛ اگر دنیا در نزد خدا ارزش بال مگسی داشت، حتی یک لیوان آب هم به کافر از آن داده نمی شد.
الدنيا ملعونة، ملعون ما فيها الا ما كان لله منها؛ دنیا نفرین شده و ملعون است و ملعون است هر چه در آن است، مگر چیزی که از آن برای خدا باشد.
يا عجباً كلّ العجب للمصدق بدار الخلود و هو يسعى لدار الغرور؛ بسیار جای شگفتی و تعجب است از کسی که عقیده به خانه ی ابدی آخرت دارد، ولی کوشش برای خانه ی غرور دنیا می کند.

حبّ الدنيا رأس كل خطيئة؛ دوستی دنیا سرآمد تمام گناهان می شود.

من احبّ دنیا اضرّ بآخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنیاه فآثروا ما یبقی علی ما یفنی؛ هر کس دنیا را دوست دارد ضرر به آخرتش می رساند، هر کس آخرت را دوست بدارد ضرر به دنیایش می رساند؛ پس اختیار کنید چیزی را که می ماند بر چیزی که از بین می رود.

فوالله ما الفقر اخی علیکم ولکنی اخی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا کما بسطت علی من ان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها و تهلکم کما اهلکتهم؛ به خدا سوگند از فقر بر شما نمی ترسم و لیکن من بر شما می ترسم که دنیا گریبان گیرتان شود، همان گونه که مسلط بر پیشینیان گردید؛ و به آن دل بندید، همان گونه که آنها دل بستند؛ پس شما را تباہ و هلاک کند، همان گونه که آنها را هلاک کرد.

دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مذمت دنیا در نهج البلاغه و دیگر سخنان و دعاهايش داد سخن داده است و از نظر بی اعتنائی به آن هیچ احدی جز فرزندان معصومش مثل آن حضرت نبوده و نخواهد بود. آن حضرت پس از بیان غصب خلافت به وسیله ی یک گروه و نقض بیعت به وسیله ی گروه دیگر، در خطبه ی ششقیه می فرماید:

کأنهم لم یسمعوا کلام الله حیث یقول تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فسادا و العاقبة للمتقین...؛ گویا اینان کلام خدا را نشنیده اند که می فرماید ما خانه ی آخرت را برای کسانی قرار دادیم که قصد بزرگی و فساد در روی زمین نداشته باشند و سرانجام خیر از آن پرهیزگاران است. چرا سوگند به خدا شنیده اند و خوب به خاطر دارند ولیکن دنیا در نظر آنها جلوه کرده و زرق و برقش آنان را فریب داده است.

و در آخر خطبه می فرماید:

سوگند به خدایی که دانه را در دل خاک می شکافد و بشر را خلق می فرماید؛ اگر حضور آن جمعیت انبوه بر در خانه ام نبود که حجت را تمام نمود، و نبود پیمانی که خدای تعالی از علما گرفته که بر پر خوری و سیری ظالم و گرسنه بودن مظلوم باید صحه نگذارند، هر آینه مهار شتر خلافت را رها می کردم هر جا بروم، و آخرش را به همان کاسه ی اولش آب می دادم (همان خانه نشینی را ادامه می دادم) و به شما می فهماندم که دنیای شما در نظر من (علی)، بی ارزش تر از عطسه ی بُز ماده است.

بعضی گفته اند این تشبیه حضرت از آن جهت است که بُز هنگامی که عطسه می کند صدای دیگری هم می کند.

اوصاف امیرالمؤمنین (ع) از زبان ضرار در حضور معاویه

ضرار بن ضمره یکی از اصحاب حضرت (علیه السلام) پس از شهادت آن حضرت بر معاویه وارد شد؛ معاویه گفت: ضرار اوصاف علی (علیه السلام) را برای ما بیان کن. ضرار گفت: مرا معاف بدار. معاویه گفت: باید بگویی. ضرار شروع به بیان اوصاف نمود:

كان والله بعيد المدى شديد القوى يقول فصلا و يحكم عدلا يتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحكمة على لسانه يستوحش من الدنيا و زهرتها و يأنس بالليل و ظلمته،^[44] به خدا سوگند علی شخص نامتناهی و فوق وصف است؛ بسیار قوی و شجاع بود؛ گفتار او حق و حکم او عدل بود؛ علم و دانش از هر سو از آن حضرت سرازیر بود و حکمت بر زبان مبارکش جاری بود؛ از دنیا و زرق و برقش وحشت داشت؛ با شب و تاریکی آن انس می گرفت. خدا را شاهد می گیرم در شب ظلمانی بر آن حضرت وارد شدم، دیدم در محراب عبادت ایستاده، محاسن مبارک را به دست گرفته، مثل مار گزیده به خود می پیچد و مثل شخص درد کشیده و مصیبت دیده، گریه می کند، گویا الان صدایش را می شنوم که می گوید:

يا دنيا دنیه اَبی تعرّضتِ، ام الی تشوقتِ، هیئات هیئات غری غری لا حاجة لی فیک قد تبّتك ثلاثاً لارجعه لی فیها فعمرک قصیر و خطرک یسر و اَمَلک حقیر آه آه من قلّة الزاد و بُعد السفر و وحشة الطريق و عظم المورد،^[45] ای دنیای پست از من دور شو، آیا تو می توانی علی را گول بزنی و تحت تأثیر قرار دهی، هرگز هرگز.

«برو این دام بر مرغ دگر نه *** که عنقا را بلند است آشیانه

من نیازی به تو ندارم، تو را طلاق باین (سه طلاقه) داده ام، رجوع به تو امکان ندارد؛ ای دنیا عمر تو کوتاه، خطر تو آسان و آرزویت حقیر و بی ارزش است؛ آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه (حال احتضار و برزخ و قیامت) و فراوانی نیاز و عظمت موضوع.»^[46] و از کلمات آن حضرت است:

اینها الناس انما الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لمقرکم و لا تهتکوا استارکم عند من یعلم اسرارکم و اخرجوا من الدنيا قلوبهم من قبل ان تخرج منها ابدانکم ففیها اختبرتم و لغيرها خلقتهم الی آخر^[47]؛ دنیا فقط گذرگاهی بیش نیست و آخرت جای همیشگی است، پس از این گذرگاه برای قرارگاه خود توشه بردارید و نزد آن خدایی که رازهای شما را می داند آبروی خود را نبرید و دل هایتان را از این دنیا بیرون نفرستید پیش از آن که بدن هایتان را بیرون برند، پس آمدن شما در این دنیا برای امتحان بوده و در حقیقت برای جای دیگر خلق شده اید.

و از خطبه های آن حضرت است:

(دارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا یَسْلَمُ نُزُلُهَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتٍ مُتَصَرِّفَةٌ الْعِیشُ فِیْهَا مَذْمُومٌ وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِیْهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِیْهِمْ بِسِهَامِهَا وَ تُفْنِیْهِمْ بِحِمَامِهَا وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّکُمْ وَ مَا أَنْتُمْ فِیْهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْیَا عَلَى سَبِيلٍ مَنْ قَدْ مَضَى قَبْلَکُمْ مِمَّنْ کَانَ أَطُولَ مِنْکُمْ أَعْمَاراً وَ أَعْمَرَ دِیَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً وَ رِیَاحُهُمْ رَاكِدَةً وَ أَجْسَادُهُمْ بَالِیَةً وَ دِیَارُهُمْ خَالِیَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِیَةً فَاسْتَبْدُوا بِالْقُصُورِ الْمَشِیدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّخُورِ وَ الْأَحْجَارِ الْمُسْتَدَّةِ وَ الْقُبُورِ اللَّاطِئَةِ الْمُلْحَدَةِ (الی آخر))،^[48] دنیا سرایی است که غم و اندوه آن را فرا گرفته و به مکر و خدعه شهرت یافته، همواره بر یک حال باقی

نمی ماند و واردین در این سرا سالم به در نمی روند، حالاتش دگرگون و هر روزش به شکلی است که خوش گذرانی در آن نکوهیده و آسودگی در آن نایاب و اهلش همیشه هدف تیر بلا هستند که به آنها پرت می کند و به مرگ نابودشان می سازد. ای بندگان خدا بدانید به درستی که خود شما و آنچه در اختیار دارید همان راهی خواهید رفت که پیشینیان قبل از شما رفتند، همان هایی که عمرشان از شما درازتر و خانه هایشان از شما آبادتر و آثارشان از شما مهم تر بود؛ اکنون صدای آنها خاموش است و هیچ خبری از آنها نیست. اندامشان پوسیده، خانه هایشان خالی و آثارشان ناپدید شده است. به جای قصرهای برافراشته و بالش های گسترده، در گوشه ی لحد بر خاک و سنگ سرنهاده اند، همان قبرهایی که خراب شده و در خود فرو رفته است.

با دقت و تأمل در گفتار و رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) پستی و بی ارزشی دنیا آشکار می گردد؛ لذا باید از خواب غفلت بیدار شویم و جز آنچه موجب رضا و خشنودی خداوند است، خود را مشغول نسازیم.

العقل یکفیه الاشارة

سعدی نیز چه خوش سروده است:

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند *** یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
 نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک *** الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
 عارفان هر چه ثباتی و بقایی نکند *** گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند
 دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان *** حق عیانست ولی طایفه بی بصرند
 ای که بر پشت زمینی همه وقت ز آن تو نیست *** دیگران در شکم مادر و پشت پدرند
 گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز *** گوسفندان دگر خیره بر او می نگرند
 این سرایی است که البته خلل خواهد یافت *** خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
 آن که پا از سر نخوت نهاده بر خاک *** عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند
 کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق *** تا دمی چند که باقی است غنیمت شمرند
 گل بی خار میسر نشود در بستان *** گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
 سعدیا [49] مرد نکو نام نمیرد هرگز *** مرده آن است که نامش به نکویی ببرند
 مثل هایی که برای دنیا زده اند

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهًا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ) [50] دنیا مثل مار خوش خط و خالی است که دست به آن بکشی نرم است، ولی اندرونش زهر کشنده است؛ انسان نادان و فریب خورده به آن دل می بندد و کسی که عاقل دوراندیش باشد از آن فرار می کند.

(وَاللّٰهُ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ اَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ) [51] به خدا سوگند این دنیای شما به نظر من بی ارزش تر و خوارتر است از استخوان بی گوشت خوکی که در دست بیمار مبتلا به جزام و مرض خوره باشد (این مرض بدترین بیماری هاست).
 (الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَصُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا) [52] به راستی دنیا مغرور می کند و زیان می رساند و زودگذر است؛ به راستی خدای تعالی که راضی نشد آن را پاداش دوستانش قرار دهد (از نظر پستی آن) و یا کیفر دشمنانش قرار دهد (زیرا کیفر بعضی گناهان در دنیا ممکن نیست).

به درستی که مردم دنیا مانند کاروانی هستند که در محلی پیاده شدند و اتراق کردند و هنوز منزل نگرفته اند، که راهنمای کاروان آنان را صدا می زند (حرکت) پس کوچ می کنند.
 امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودۃ القزّ کلّما ازدادت من القزّ علی نفسها لفأ کان ابعدها من الخروج حتی تموت غمّا [53]؛ کسی که حرص بر دنیا داشته باشد، همانند کرم ابریشم است، آن چنان بر دور خود می تند تا راه نجات خود را سدّ کند و هر چه بیش تر بر خود می تند خلاصی و آزادی اش مشکل تر می شود، تا بالاخره اصلاً راهش مسدود می شود و از غم و اندوه هلاک می شود.

آلم تر انّ المرء طول حیاته *** حریص علی ما لا یزال یناسجه
 کدود کدود القز ینسج دائماً *** فیهلك غمّاً وسط ما هو ناسجه

از شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از بعضی حکما نقل شده که مثال انسان در دنیا، مثل کسی است که در چاهی عمیق به ریسمانی آویزان شده است، چون به وسط چاه برسد به پایین نگاه کند، ازدهایی ببیند که دهن باز نموده که وقتی بیفتد او را ببلعد و نگاهی به بالا کند دو موش سیاه و سفید ببیند که مشغول جویدن بندی هستند که او به آن آویزان است و در عین حال به دیوار چاه زنبور عسل لانه کرده، و مقداری عسل آمیخته با خاک از آن می ریزد، و آن شخص با توجه به ازدها و موش ها و پاره شدن ریسمان، به خوردن عسل خاک آلود مشغول شود و زنبورها هم دور او را گرفته و نیش می زنند؛ آری منظور از چاه همین دنیا، و از ریسمان، رشته ی عمر و از ازدها مرگ و از موش ها شب و روز - که مرتب رشته ی عمر انسان را پاره می کنند - و از عسل خاک آلود، لذات دنیاست که با هزار گونه درد و مصیبت و بیماری و گرفتاری آمیخته است و زنبورها نیز اهل دنیا و حسودان و بدخواهانند.

حبّ مال و ثروت

صفت دوم از شاخه های قوه ی شهویه، حبّ مال است که از آثار حبّ دنیا است و شکی نیست که هر انسانی به آن نیاز دارد، اگر مال تحصیل نشد انسان فقیر است؛ هم چنان که فرموده اند: کاد الفقر ان یكون کفراً و کاد الحسد ان یغلب القدر^[54]؛ چه بسا فقر نتیجه ی کفر دهد، و حسد بر قضا و قدر چیره شود.

اگر انسان ثروتمند گردد، چه بسا سرکشی و طغیان کند و کافر گردد؛ پس مال و ثروت هم فایده و سود و هم ضرر و زیان دارد و انسان با آن امتحان می شود. اگر انسان تهی دست باشد، یا قناعت می کند و یا حرص می ورزد که اولی پسندیده و دومی ناپسند است، و اگر ثروتمند شد یا بخیل می شود و دست تنگ - که ضد ارزش است - و یا بذل و بخشش می کند که اگر به حدّ اسراف برسد قبیح و چنان چه متعارف باشد خوب و ممدوح است. تشخیص این صفات و مواد آنها از هم خیلی آسان نیست. حافظ چنین سروده است:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار *** کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

مذمت مال

قال الله تعالى:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)^[55] ای کسانی که ایمان آورده اید، نکند اموال و اولاد شما موجب شود که خدا را از یاد ببرید و کسانی که این چنین باشند زیانکارند.

(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)^[56] یعنی جز این نیست که اموال و اولاد شما برای شما فتنه و موجب امتحان است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ما ذئبان ضاریان أرسلا فی زریبة غنم باکثر فساداً من حبّ المال و الجاه فی دین الرجل المسلم^[57]؛ دو گرگ گرسنه که به گله ی گوسفندی حمله کند، ضررش کم تر است از حبّ ریاست و ثروت نسبت به دین مرد مسلمان.

ان الدنيا و الدرهم اهلکا من کان قبلکم، و هما مهلکاکم^[58]؛ همانا دینار طلا و درهم نقره هلاک کردند کسانی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک و نابود خواهند کرد.

امیرالمؤمنین درهم نقره ای را در دست مبارک گرفته و به او می فرمود: تا تو از دست من بیرون نروی سودی برای من نداری.^[59] از ابن عباس روایت شده است که:

وقتی دینار و درهم سکه زده شد شیطان آنها را برداشت و به چشمان و سینه چسباند، سپس بوسید و گفت هر کس شما را دوست داشته باشد، به حق، بنده ی من خواهد بود و همین دوستی شما برای من بس است، حتی اگر بت پرست نباشد و موحد باشد^[60].

مرحوم نسیم شمال گوید:

اسکناس ای اسکناس ای اسکناس *** برده ای از مرد و زن هوش و حواس

تو همان بودی که با صد عزّ و ناز *** گاه منصب دادی و گاه امتیاز
تو همان بودی که دزدان شرور *** جمع کردند از تو ملیان و کرور
خائنین خاک وطن بفروختند *** تا که مشتی اسکناس اندوختند
و انصافاً پول از جمله چیزهایی است که سرفراز بیرون آمدن از امتحان آن خیلی سخت
است.

یک داستان آموزنده

یکی از اقوام می گفت: در نجف اشرف دوستی متدین و مقید به واجبات و مستحبات داشتم
که بعداً ساکن کویت شد. پس از مدتی به دیدن او رفتم؛ دیدم وضعش تغییر کرده، در اطاق
پذیرایی و خوابش تلویزیون رنگی بود و برنامه های مبتدل آن چنانی تماشا می کرد. گفتم:
تو که این گونه نبودی. گفت: فلانی پول دارم. چون تا آخر شب نماز نخواند به او یادآوری
کردم. گفت: حالش نیست. گفتم: یعنی چه! گفت: فلانی پول دارم. معلوم شد ماه رمضان هم
روزه نگرفته، چون پول داشته است.

داستان ثعلبه ی انصاری نیز معروف است.^[61] مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب داستان
راستان در توضیح آن می نویسند: ثعلبه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درخواست نمود
تا پول دار شود و قسم یاد کرد حقش را ادا می کند. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) دعا کرد.
پس چند رأس گوسفند خرید و زیاد شدند، تا این که به خارج مدینه و سپس به دهات اطراف
رفت و دیگر در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی کرد. پس رسول خدا کسی را نزد ثعلبه
فرستاد که زکوة گوسفندانش را بگیرد. او گفت: نمی دهم؛ این که مثل جزیه ای است که
از کفار می گیرند. پیغمبر فرمود: وای بر ثعلبه؛ سپس این آیه نازل شد:

(وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ)^[62] از مسلمانان کسی است که با خدا پیمان می بندد که
اگر ثروتمند شد حتماً صدقه می دهد و از خوبان خواهد شد، پس وقتی خداوند از فضل
و کرمش به او داد بخل ورزیده و رو می گرداند (اعراض مینماید).

گر به دولت برسی مست نگردي مردی. شیخ بها فرموده است:

لا تَغْرُكْ مِنَ الْمَرْءِ لِبَاسٌ رَقْعَةٌ *** و قمیص فوق ساق الکعب منه وضعه

و جبین لاح منه اثر قد قلعه *** اره الدرهم تعرف غیّه او ورعه

یعنی به ظاهر انسان گول نخور و تحت تأثیر قرار نگیر، اگر لباس پینه دار و وصله زده یا
پیراهن بلند تا زیر زانو دربر کرده باشد، و حتی در پیشانی او آثار سجده باشد؛ چون این ها
ملاک نیست، پول را به او نشان بده تا بدی یا ورع و خدا ترسی او را بشناسی.

زهد چیست و زاهد کیست؟

زهد یعنی ضدّ محبّت دنیا و مال، و دل کندن از آنها و اکتفا نمودن به کم ترین مقداری که
حفظ سلامتی بدن شود و آبرو و شخصیت اجتماعی انسان محفوظ بماند؛ بنابراین، زاهد و

پارسا کسی است که به جهت رسیدن به قرب معنوی الهی و نعمت های بهشت از دنیا و خوش گذرانی و آن چه در آن است از، مال، مقام و منصب بگذرد و به حداقل زندگی اکتفا نماید. بالاترین درجه ی زهد، این است که فقط به خاطر عشق به خدا و تقرب به ذات مقدس باری تعالی، از دنیا صرف نظر کند، نه به طمع بهشت و نه به جهت ترس از جهنم. پس زاهد حقیقی کسی است که توانایی رسیدن به دنیا و مال و منال آن را داشته باشد، ولی به خاطر پستی و بی ارزشی آنها در برابر نعمت های آخرت، و یا تقرب به خدای متعال، از آنها دل بکند. زاهد حتی در دنیا نیز فکرش راحت و آسوده است و هیچ غصه و اندوهی نخواهد داشت. بدین جهت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ) [63] تمام زهد بین دو کلمه از قرآن است. خداوند فرموده هرگز بر آن چه از دست داده اید، اندوه نخورید، و از آنچه به شما داده شده، شاد نشوید، و کسی که بر گذشته افسوس نخورد و به آینده شاد نگردد، پس زهد را از دو سمت گرفته است (بی اعتنایی به گذشته و آینده). یکی از دانشمندان خارجی گفته است در قرآن مسلمانان یک آیه وجود دارد که اگر مردم دنیا به آن عمل کنند، هرگز پیر نخواهند شد و آن این است که:

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) [64].

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

(اَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ) [65] تو در دنیا زهد را پیشه ی خود کن تا خداوند بدی ها و زشتی های دنیا را به تو نشان دهد و نباید غفلت کنی، چون همه ی کارهای تو حساب رسی دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من اراد ان يؤتیه الله علماً بغیر تعلّم و هدی بغیر هدایه فلیزهد فی الدنیا [66]; هر کس بخواهد که خداوند به او دانش و علم دهد، بدون درس خواندن و هدایت کند بدون راهنما، پس در دنیا زهد ورزد و از آن دل بکند.

ازهد فی الدنیا یحبک الله، و ازهد فیما فی ایدی الناس یحبک الناس [67]; یعنی از دنیا دل بردار و بی علاقه باش، تا خدا تو را دوست بدارد و از آنچه در نزد مردم است دل بردار، تا مردم تو را دوست داشته باشند.

نامه ی جالب امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ی بی اعتنایی به دنیا، و زهد و پارسایی، نامه ای به عبدالله ابن عباس نوشته است که به قول مرحوم حاج شیخ عباس قمی سزاوار است با آب طلا نوشته شود. [68] هم چنان که خود ابن عباس می گوید:

پس از سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از هیچ سخنی مثل این کلام، سود نبردم: فان المرء قد یسرّه درک مالٍ یکن لیفوتّه، و یسوئه فوت مالٍ یکن لیدرکّه، فلیکن سرورک بما نلت من آخرتک، ولیکن اسفک علی مافاتک منها، و ما نلت من دنیاک فلا تكثر به فرحاً، و مافاتک منها فلا تأس علیّه جزعاً، ولیکن همک فیما بعد الموت؛ [69] پس از حمد و ستایش خدا و درود بر رسول خدا، همانا انسان، شاد و خوشحال می شود از رسیدن به چیزی که خواست خدا بوده که حتماً از دست او نرود، و ناراحت می گردد به سبب از دست دادن چیزی که مقدّر بوده حتماً به او نرسد؛ پس ای ابن عباس، باید شادی تو به خاطر رسیدن نعمتی از نعمت های آخرت، و اندوه و غصه ی تو به خاطر از دست دادن آن باشد، ولی به آنچه از دنیا رسیده ای، خیلی خوشحال نباش، و به آنچه از دست رفت، افسوس نخور (چون آنچه در دنیا هست، بالاخره از بین می رود) و باید همت و کوشش تو برای بعد از مرگ باشد. در شب بیست و هفتم ماه رمضان دعای جالبی از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که حضرت مکرّر از اوّل شب تا آخر می خواندند:

اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور، و الانابة الی دار الخلود، و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت؛ پروردگارا به من روزی بفرما که از خانه ی غرور دنیا دل بکنم و به خانه ی جاوید آخرت بازگردم، و مهیا شوم برای مرگ، پیش از رسیدن زمان آن.

و در فضیلت و شرافت زهد همین بس که از صفات بارز انبیا و اولیای خدا بوده است. اکثر خوراک حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) نباتات و برگ درختان بود. لباس حضرت عیسی (علیه السلام) بافته ای از مو بود و خانه و کاشانه ای هم نداشت. در هر کجا بود اگر شب می رسید، همان جا می خوابید، زن و فرزند هم اختیار نکرد؛ اصلاً انس به دنیا نگرفت. زهد و بی اعتنائی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) به دنیا، برای ما قابل درک نیست و مستغنی از بیان است؛ به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. عایشه می گوید:

در خانه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیش تر خوراک ما خرما بود و شب ها می گذشت و آتشی برای خوراک و چراغی جهت روشنائی روشن نمی شد و تا زمانی که حضرت (صلی الله علیه وآله) زنده بود، دنیا بر ما سخت گذشت و وقتی آن جناب رحلت کرد، دنیا به ما رو آورد [70].

۲. اوّلین روزی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید و با او بیعت کردند، دستور داد فقرا جمع شدند و تمام موجودی بیت المال را تقسیم کرد، سپس بیل و زنبیل خود را برداشت و در بیرون مدینه، نزدیک مسجد قبا مشغول کار خود شد [71].

۳. در بین راه بصره برای جنگ صفین، حضرت در ربهذه توقف نمودند و داخل خیمه شدند. جمعی از اصحاب و حجاج منتظر بودند آن حضرت بیرون بیایند، ولی طول کشید و نیامدند.

ابن عباس می گوید: اجازه گرفتم و وارد شدم. دیدم آن جناب نعلین خود را پینه و وصله می زنند، عرض کردم: جمعیت منتظر شماست، حالا که وقت کفش دوختن نیست. حضرت جواب مرا نداده به کار خود ادامه دادند، تا این که کارشان تمام شد؛ بعد نعلین را جفت کرده، فرمودند: ابن عباس، این ها چه مقدار ارزش دارند. گفتیم: قیمتی ندارند. فرمود با همین حال. گفتیم: کم تر از یک درهم. فرمود:

(وَاللّٰهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا) [72] به خدا سوگند این جفت نعلین نزد من محبوب تر است از حکومت بر شما، مگر آن که اقامه ی حقی کنم و یا باطلی را از میان بردارم. [73] ۴. سوید بن غفله می گوید:

پس از آن که مردم با حضرت (علیه السلام) بیعت کردند بر آن جناب وارد شدم؛ دیدم روی حصیر کوچکی نشسته و در خانه هیچ وسیله ی زندگانی و اسباب نیست. عرض کردم یا امیرالمؤمنین، اکنون که بیت المال در اختیار شماست، چرا وسایلی که مورد احتیاج است تهیه نمی کنید؟ حضرت فرمود:

إِنَّ الْبَيْتَ لَا يُتَأَثَّثُ فِي دَارِ النُّقْلَةِ وَ لَنَا دَارُ أَمْنٍ قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَ أَنَا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ؛ ای پسر غفله، در خانه ی موقتی اثاث لازم نیست، ما خانه ی امن دیگری داریم (بهشت) که بهترین وسایل را آن جا فرستاده ایم، و به زودی آن جا خواهیم رفت.

۵. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمجید فراوانی از زهد و پارسایی می نماید، و نمونه هایی از زهد انبیای عظام و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بیان می فرماید، تا آن که در آخرش می فرماید:

(وَاللّٰهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِي) [74] به خدا سوگند این جبه ام را آن قدر وصله زدم که دیگر از خیاط خجالت کشیدم، و کسی به من گفت: یا امیرالمؤمنین، آن را از خود دور کن، (مناسب شما نیست) به درد پرت کردن می خورد، یعنی به درد دیگری هم نمی خورد؛ جوابش دادم، گم شو از برم، هنگام بامداد، از مردم شب رو سپاس گزاری می شود.

پس نتیجه ی زحمت انسان در آینده معلوم می گردد؛ هم چنان که در فارسی ضرب المثلی می زنند: «جوجه ها را وقت پاییز می شمارند.» یا «شاهنامه آخرش خوش است».

۶. همه شنیده اید که حضرت علی (علیه السلام) در شب ضربت خوردنش، افطار در منزل دخترش ام کلثوم بود، و وقتی مشاهده کرد که بر سفره نان و شیر و نمک است، اعتراض کرد و فرمود: دخترم؛ چه وقت دیده ای که بر سفره ی پدرت دو نوع غذا باشد؟ و چون خواست نمک را بردارد، فرمود: نه، شیر را بردار.

زهد امام خمینی(ره)

ائمه ی اطهار(علیهم السلام)، اصحاب، بزرگان دین، مراجع و علما توجهی به دنیا نداشته، با کمال زهد و بی اعتنایی به آن، عمر خود را سپری نموده اند. به آنچه خودم در زندگی بزرگ مرجع تقلید، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، مرحوم امام خمینی(رضی الله عنه) در نجف اشرف مشاهده کردم اشاره می کنم: پس از تشریف ایشان به نجف اشرف، خانه ی محقری در محله ی حویش اجاره نمودند که تمام مساحت بیرونی و اندرونی آن حدود ۱۲۰ متر بود و اطاق پذیرایی آن در طبقه ی بالا بود که حدود پانزده متر بود و گنجایش ۳۰ الی ۴۰ نفر را داشت؛ و برای تدریس و نماز جماعت - در مدرسه ی مرحوم آیه الله العظمی بروجردی و مسجد مرحوم شیخ انصاری، و حرم مطهر - پیاده رفت و آمد می کردند، و در لباس و خوراک به ساده ترین مقدار اکتفا می نمودند، و هر چه به ایشان اصرار کردند که خانه ای تهیه کنند قبول نفرمودند؛ حتی حاضر نشدند که برای مرحوم حاج آقا مصطفی نیز خانه خریداری شود، بلکه ایشان هم خانه ی محقری اجاره نموده بود. برای ایام زیارتی، یا شب جمعه که به کربلا مشرف می شدند، با اتومبیل کرایه می رفتند؛ هم چنان که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به همان صورت زندگی نمود، و پُست، مقام، ثروت، شخصیت، مرجعیت، رهبریت، و غیره هیچ گونه تغییری در روحیه ی آن بزرگوار نگذاشت، کالجبل لا تحرکه العواصف. منزلش همان خانه ی محقر وقفی جماران، پذیرایی اش حسینیه ی جماران، لباس و خوراکش به ساده ترین وجه، وقتی هم از دنیا رحلت نمود، رسماً حجة الاسلام حاج سید احمد (ره) اعلام نمود که پول هایی که به نام مرحوم امام (ره) در بانک موجود است حقوق شرعیه اند، که تا مدت ها صرف شهریه ی حوزه ها گردید.^[75] آری این است معنای ولایت فقیه که دنیای متمدن مادی نمی تواند درک کند.

یک حقیقت تلخ

در دنیای مادی کنونی، مردم جهان، حتی در ایران اسلامی، آن چنان گرفتار مادیات و تشریفات زندگی شده اند که زهد و بی اعتنایی به دنیا و سرگذشت های انبیا و امیرالمؤمنین(علیهم السلام) و امامان و صلحا و علما برای آنها شبیه به افسانه است؛ چنان که رفتار خوراک، پوشاک، منزل، وسایل زندگی ما با آنان فرسنگ ها فاصله دارد، و اصلاً شاید غیر ممکن باشد که کسی ساده باشد، و لباس کهنه بپوشد و در خانه ی محقر زندگی کند. متأسفانه بعد از جنگ تحمیلی، تشریفات زندگی بیش تر شده و اصلاً دنیا، دنیای مادی و تعیش شده است؛ دنیای غرب و شرق بیش از ایران به این چیزها توجه دارند و به خیال خودشان در آزادی مطلق زندگی می کنند؛ و حال آن که بعضی نقل می کنند که فرصت جواب سلام یکدیگر را ندارند و گاهی شنیده می شود که بعضی از مؤمنین یا روحانیون، خانه های بیش از صد میلیون تومانی و یا ماشین آن چنانی و یا مسافرت های تشریفاتی و مجالس و مخارج

سرسام آور در عروسی ها و جشن ها دارند که بسیاری از آنها اسراف و تبذیر و نامناسب اند، و هیچ محمل صحیح و درستی ندارند، و به هیچ وجه با عقل سلیم سازگار نیستند.

صفت غنا و بی نیازی

صفت سوم از صفاتی که از قوه ی شهویه سرچشمه می گیرد، غنا و بی نیازی است که عبارت است از این که هر چه مورد احتیاج و نیاز انسان است بتواند به دست آورد. غنا مراتب و اقسام زیادی دارد که بعضی از آنها مذموم و ناپسند و بعضی ممدوح و پسندیده است.

بعضی از افراد در جمع کردن مال و ثروت کوشش فراوانی دارند و خود را به زحمت و مشقت وامی دارند، و اگر اندکی از آن تلف شود ناراحت و متأثر می شوند؛ این ها ثروتمندان حریص اند.

بعضی بدون زحمت و مشقت به ثروت می رسند و به داشتن آن شادند و اگر آن را از دست بدهند غصه می خورند، این افراد هم خالی از حرص نیستند.

گروهی دیگر ثروت را بدون زحمت به دست می آورند و از داشتنش خوشحال هستند و اگر هم تلف شود بی خیال اند و زیاد اندوهناک نمی شوند؛ به این ها ثروتمند قانع گویند.

پس انسان غنی و ثروتمند، یا حریص است و یا قانع؛ و هم چنین ثروت و مال یا تماش حلال است و یا حرام و یا مخلوط؛ ثروت و مال حلال هم یا حقوق واجبه و مستحبه اش پرداخت می شود یا نمی شود؛ پرداخت حقوق، یعنی انفاق و بذل و بخشش که درجات و مراتبی دارد و کم ترین آنها پرداخت حقوق واجبه، از خمس و زکوة و غیره است؛ بنابراین، اگر انسان مال حلالی را به دست آورد و به مصرف حلال نیز برساند و اگر تلف شد برای آن غصه نخورد، این ثروت ارزشمند و ممدوح است و غیر آن ضد ارزش و مذموم است. روی این جهت آیات و روایاتی در مذمت آن وارد شده است. قال الله تعالی:

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) [76] انسان سرکش می شود اگر ببیند که ثروتمند و غنی شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنیائهم بخمسائة عام، و قال اطلعت علی الجنة، فرأیت اکثر اهلها الفقراء، و اطلعت علی النار، فرأیت اکثر اهلها الاغنیاء [77] فقرای امت من پانصد سال پیش از اغنیای ایشان وارد بهشت می شوند، و فرمود: آگاه شدم بر بهشت، دیدم بیش تر اهل آن فقرا هستند و آگاه شدم بر آتش، دیدم بیش تر ساکنان آن ثروتمندان می باشند.

فقر و تنگدستی

فقر، ضد غنا است و عبارت است از: نداشتن آنچه به آن نیاز است، و آن بر دو قسم است:

۱. فقر حقیقی که همه ی موجودات نیاز مطلق به مال و غیر مال دارند، به جز ذات واجب الوجود احدیت جلّ شأنه؛ و مقابل آن غنای مطلق است که هیچ گونه نیازی ندارد، و آن هم مختص به ذات مقدس اوست؛ هم چنان که در آیه ی شریفه به این معنا اشاره شده است:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) [78] ای گروه مردم، همه ی شما به خدای تعالی نیازمندید و فقط خدا غنی مطلق و بی نیاز محض است.

۲. فقر اضافی که به معنای احتیاج به مال و بعضی لوازم زندگی است. چنین فقری مورد بحث ماست و آن بر چهار قسم است: اوّل آن که انسان مال را خیلی دوست بدارد و با زحمت از هر راهی (حتی حرام) آن را به دست آورد که در علم اخلاق به چنین شخصی حریص گویند؛ دوّم آن که مال را دوست بدارد، ولی از هر راهی و با زحمت زیاد به دست نیآورد، بلکه اگر با مشقّت کم به دست آورد، شاد گردد، که به او قانع گویند؛ سوّم آن که اصلاً رغبتی به مال ندارد و اگر به دستش بیاید، از آن بدش می آید، یعنی عدمش را بر وجودش ترجیح می دهد، که به او زاهد گویند؛ چهارم آن که نه محبت به مال دارد و نه از آن بیزار است، بلکه وجود و عدمش نزد او مساوی و در هر دو حال از خدای خود راضی است و به وظیفه اش عمل می کند، که به او مستغنی و راضی، یا فقیر عارف گویند. سه قسم اخیر، فقیر ممدوح و ارزشمند است، و قسم اوّل نیز فقیر حریص است، که از غنیّ و ثروتمند حریص، بهتر است؛ چون او تهی دست است، و فقط سوء نیت دارد، برخلاف ثروتمند که هم حریص است و هم به وظیفه ی خود عمل نمی کند. پس صفت فقر به خودی خود از صفت غنا، برتر و افضل است.

فقر افضل است یا غنا

در بعضی روایات، از فقر تعریف شده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که:

قال الفقر فخری و به افتخر و قوله (صلی الله علیه وآله) اللهم احیني مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمره المساکین [79]؛ فقر افتخار من است و به آن می بالم، و فرمود: خدایا مرا بر فقر زنده بدار و بمیران و در روز قیامت مرا با گروه فقرا محشور دار.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

کلّما ازداد العبد ایماناً، ازداد ضیقاً فی معیشته، و قال لولا الحاح المؤمنین علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال الّتی هم فیها الی حال اضیق منها؛ [80] هر اندازه ایمان بنده بیش تر شود، زندگی بر او سخت تر گردد، و اگر اصرار مؤمنین نبود که از خدا درخواست روزی می کنند، هر آینه از آن فشار زندگی که دارند در حالت بدتری قرار می گرفتند.

از ابی جعفر (علیه السلام) نقل شده است:

إذا کان یوم القیمه امر الله تعالی منادیاً ینادی بین یدیه این الفقر آء فیقوم عنق من الناس کثیر، فیقول عبادی، فیقولون لیبک ربنا فیقول انّی لم افقرتکم لهوان بکم علیّ، ولكن انما اخترتکم لمثل هذا الیوم، تصفحوا وجوه الناس، فمن صنع الیکم معروفاً لم یصنعه الاّ فیّ، فکافوه عنی بالجنه؛ [81] هنگامی که روز قیامت شود، خداوند دستور می دهد که در حضور او منادی صدا بزند: کجا هستند فقرا؟ پس جماعت زیادی از مردم سر پا می ایستند. خداوند ایشان را صدا

می زند؛ پس همه لبیک می گویند. می فرماید: من شما را در دنیا به سبب بی احترامی تنگدست نکردم، بلکه برای چنین روزی شما را انتخاب نموده ام؛ به صورت مردم نگاه کنید، هر کس به شما در دنیا نیکی نمود و کارش فقط قربۀ الی الله بود، امروز او را جبران نمایم و به بهشت ببریم.

حافظ گوید:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار *** کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

من لقی فقیراً مسلماً و سلّم علیه خلاف سلامه علی الغنی لقی الله يوم القيمة و هو علیه غضبان، [82] و قال الفقر شین عند الناس و زین عند الله، يوم القيمة، [83] اگر ثروتمندی با فقیری ملاقات کند و همانند ثروتمند به او سلام نکند (مثلاً صبر کند تا فقیر بر او سلام کند و او جواب دهد)، روز قیامت خداوند را ملاقات می کند در حالی که خدا از او خشمگین باشد، و فرمود: گرچه فقر و تهی دستی در نزد مردم پسندیده نیست، ولی روز قیامت نزد خدای تعالی زینت است.

روایاتی در مذمت فقر و جمع آنها با روایات مدح آن

و در عین حال در بعضی روایات از فقر نکوهش شده است: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کاد الفقر ان یكون کفراً و کاد الحسد ان یغلب القدر [84]؛ نزدیک است که فقر و تنگدستی کفر باشد و نزدیک است حسد بر قضا و قدر چیره شود.

و شاید مراد از این خبر این باشد که چه بسا شخص فقیر نتواند صبر کند و کلامی بگوید یا رفتاری کند که موجب خشم خدا شود، و خدای ناکرده از دین خارج گردد؛ ولی اگر فقیر شکر خدا را به جا آورد و شکبیا باشد و تحمّل کند، فضیلت و شرافت دارد.

نتیجۀ ی کلام و جمع بین روایات

مسلماً فقر با صبر و قناعت، افضل و برتر است از غنای با حرص و بخل و خسیسی؛ هم چنین شکی نیست که ثروت با انفاق و بذل و بخشش، بهتر است از فقر با حرص و آه و ناله؛ ولی اختلاف و تردید در این است که آیا غنا و ثروت با انفاق و پرداخت حقوق واجبه و مستحبه و کمک به بندگان خدا بهتر است، یا فقر با قناعت و شکیبایی و راضی بودن از خدا. بعضی از علمای اخلاق غنا را افضل دانسته اند و برخی دیگر، فقر را. صاحب جامع السعادات می فرماید: حق آن است که هر کدام که بیش تر باعث ارتباط بنده با خدای متعال شود و او را از انجام وظیفه و عبودیت دور نکند، همان افضل است.

در سفینه البحار [85] می فرماید: هر کدام از فقر و غنا، مراتب و حالات مختلفی دارند و مشکل است که یکی را برتر و افضل بدانیم، ولی ظاهراً حدّ متوسط و کفاف از هر دو، بهتر و سالم تر و خطرش کم تر است؛ لذا در بسیاری از دعاها، تقاضای کفاف و عفاف شده است، شیخ بهاء می فرماید:

اندازه نگه دار که اندازه نکوست *** هم لایق دشمن است و هم لایق دوست

گر نبود اسب مطلا لگام *** زد بتوان با قدم خویش گام

ور نبود مشربه از زرناب *** با دو کف دست توان خورد آب

ور نبود بر سر خوان آن و این *** هم بتوان ساخت به نان جوین

ور نبود جامه ی اطلس تو را *** دلک کهن ساتر تن بس تو را

شانه ی عاج ار نبود بهر ریش *** شانه توان کرد به انگشت خویش

جمله که بینی همه دارد عوض *** وز عوضی گشته میسر غرض

آنچه ندارد عوض ای هوشیار *** عمر عزیز است غنیمت شمار [86]

آری آن چه مهم به نظر می رسد، تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال و انجام وظیفه ی عبودیت و اطاعت و عبادت است، خواه همراه با فقر و تنگدستی باشد، و خواه با ثروت و مال.

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از هجران و وصل و درد و درمان *** پسندم آنچه را جانان پسندد

سزاوار است که فقیر این صفات را داشته باشد

فقیر باید دارای صفاتی باشد:

۱. از این که فقیر است ناراحت نباشد و آن را نقص نداند، چون خواست خدا بوده است،

پس باید راضی و خوشحال باشد؛ زیرا امتحان ثروتمند سخت تر از امتحان او است؛

۲. توکلش بر خدا باشد و اطمینان داشته باشد که رزق به قدر ضروری به او خواهد رسید و

چشم طمع از مال مردم ببرد؛

۳. صابر و شکیبا باشد و شکر خدا را در همه حال به جا آورد. امیرالمؤمنین(علیه

السلام) می فرماید:

انَّ لِلَّهِ عَقُوبَاتٌ بِالْفَقْرِ، وَ مَثُوبَاتٌ بِالْفَقْرِ، فَمِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْرِ إِذَا كَانَ مَثُوبَةً، اِنْ يُحْسِنَ عَلَيْهِ خَلْقُهُ،

و يَطِيعُ بِهِ رَبَّهُ، وَ لَا يَشْكُو حَالَهُ وَ يَشْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى فَقْرِهِ، وَ مِنْ عَلَامَاتِهِ إِذَا كَانَ عَقُوبَةً، اِنْ

يَسُوءُ عَلَيْهِ خَلْقُهُ، وَ يَعْصِي رَبَّهُ بِتَرْكِ طَاعَتِهِ، وَ يَكْثُرُ الشَّكَايَةُ، وَ يَتَسَخَّطُ بِالْقَضَاءِ [87] فقر از جانب

خدا برای بعضی کیفر و عقوبت و برای بعضی موجب ثواب و کرامت است. نشانه ی فقری

که سبب ثواب است این که صاحب خود را خوش خلق نموده، و مطیع پروردگار می نماید،

و هیچ گاه از حالش شکوه ندارد، بلکه بر همان حال فقر، شکر خدا را به جا می آورد. ولی

نشانه ی فقری که سبب کیفر است این است که، صاحبش را بد اخلاق نموده و نافرمانی خدا

به ترک عبادت می نماید، و زیاد شکوه و آه و ناله دارد و به قضای الهی راضی نیست.

پس، از این حدیث استفاده می شود که هر فقری موجب ثواب و فضیلت نیست.

۴. سزاوار است که فقیر منیع الطبع باشد، ناداری خود را پنهان کند، اظهار استغنا و بی نیازی نماید، رفت و آمدش را با ثروتمندان کم کند، و در مقابل آنها، به خاطر مال، تواضع نکند، بلکه تکبر هم نکند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ) [88] چه نکو است فروتنی ثروتمندان برای فقیران بجهت پاداشی که در نزد خداست و از آن نیکوتر، تکبر و بی اعتنایی تهی دستان نسبت به اغنیاست به جهت اعتماد بر خدای تعالی.

(الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى) [89] بلند نظری و بخشش، زینت و آرایش تنگدستی است؛ و شکر گزاری، زینت توانگری است.

اگر فقر با عفاف همراه نباشد ممکن است باعث خیانت و دزدی در مردان و عدم نجابت در زنان شود؛ هم چنین ثروت اگر همراه با شکر نباشد، انسان یاغی و طاغی می شود.

۵. جا دارد که فقیر با همان تنگدستی، بذل و بخشش (هر چند اندک) داشته باشد، چون ثواب و پاداش آن چند برابر است؛ هم چنان که گفته اند: کمال الجود، بذل الموجود، یعنی نهایت سخاوت این است که آنچه دارد بذل کند.

برگ سبزی است تحفه ی درویش، چه کند بی نوا ندارد بیش.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

درهم من الصدقه افضل عند الله من مائة الف دينار، قيل و كيف ذلك يا رسول الله، قال اخرج رجل من عرض ماله مائة الف دينار يتصدق بها، و اخرج رجل درهماً من درهمين لا يملك غيرهما طيبة به نفسه، فصار صاحب الدرهم افضل من صاحب مائة الف دينار [90] یک درهم نقره صدقه، در نزد خدای متعال چه بسا افضل باشد از صد هزار دینار طلا. عرض شد چگونه چنین می شود؟ فرمود: شخصی از مال فراوان و بسیار خود، صد هزار دینار صدقه می دهد، و دیگری از تمام دارایی خود که دو درهم است یک درهم صدقه می دهد که غیر از آنها هیچ ندارد، پس همین یک درهم از آن صد هزار بهتر و برتر است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

لا تستح من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه [91]؛ از بخشیدن چیز اندک شرم نکن، زیرا نومید کردن طرف، از آن کم تر است.

نیم نانی گر خورد مرد خدا *** بذل درویشان کند نیمی دگر

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه *** هم چنان در بند اقلیم دگر

۶. سزاوار است که فقیر بیش از نیازش ذخیره سازی و پس انداز نکند؛ اگر فقط به اندازه ی احتیاج یک شبانه روز بگیرد از صدیقین خواهد بود، و اگر به اندازه ی نیاز چهل روز بردارد از متقین است، و اگر به اندازه ی یک سال بگیرد از صالحین است، پس فقرای مؤمن سه دسته اند: صدیق، متقی و صالح.

اما اگر کسی به اندازه ی احتیاج خوراک و لباس و امرار معاش زندگی یک سال خود و خانواده اش را داشته باشد، شرعاً فقیر نیست، بلکه غنی است و نمی تواند صدقه و زکوة بگیرد. فقیر سائل به کف

انسان مؤمن، هر اندازه فقیر و تنگدست باشد، نباید به سوی کسی دست نیاز دراز کند و از او سؤال و طلب مال نماید، مگر در صورت اضطرار، و تا می تواند باید عقیف النفس باشد و اظهار احتیاج نکند، و چه بسا اگر سؤال مستلزم شکوه ی از خدا، و ذلت و خواری سائل باشد، یا موجب شود که سؤال شونده چیزی بدهد و از ته دل ناراضی باشد، یعنی در رودربایستی قرار گیرد و یا برای ریا و خودنمایی بدهد. چنین مالی حلال نیست. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

مَنْ سَأَلَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا يُغْنِيهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ وَجْهُهُ عَظِيمٌ يَتَقَفَّعُ، لَيْسَ عَلَيْهِ لَحْمٌ [92]؛ هر کس از مردم سؤال کند و خوراک و پوشاک خود را داشته باشد، روز قیامت محشور می شود در حالی که صورت او استخوان خالی باشد، و هیچ گوشت نداشته باشد.

ما مِنْ عَبْدِ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بِأَمْنِ الْمَسْأَلَةِ، إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ، وَ قَالَ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِفَقْرٍ مُدْقِعٍ، أَوْ غُرْمٍ مُفْطَعٍ، [93]؛ هیچ بنده ای دری از سؤال به روی خود باز نمی کند و به کسی رو نمی زند، مگر آن که خداوند هفتاد درب فقر به روی او باز می کند، و فرمود: سؤال و رو زدن جایز نیست، مگر در فقری کشنده، و یا بدهی رسوا کننده.

روایت شده که جمعی از انصار خدمت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) رسیدند و عرض کردند: ما حاجتی از شما داریم. فرمود: چیست؟ گفتند: حاجت مهمتی است. فرمود: چه حاجتی؟ عرض کردند: بهشت را برای ما ضامن شوید. حضرت سر مبارک به زیر انداخت و مقداری فکر کرد، بعد سر را بلند کرد و فرمود: ضامن می شوم، به شرط آن که شما از احدی سؤال نکنید و رو ننزید و چیزی از کسی نخواهید. بعد از این ماجرا هیچ کدام از هم سؤال نمی کردند و هر کس کارش را خودش انجام می داد، حتی اگر کسی از آنها سوار بود و تازیانه از دستش می افتاد، پیاده می شد و بر می داشت، و به رفیقش که کنارش پیاده ایستاده بود نمی گفت؛ یا اگر کسی سر سفره تشنه اش می شد خودش آب می ریخت و از کسی که نزدیک تر به آب بود، درخواست آب نمی کرد؛ و نقل شده که بعضی از علما و صلحا کاری را که از عهده ی خودش بر می آمد، به دیگری، حتی به بچه ی خودش واگذار نمی کرد. ناگفته نماند که شخص مسلمان وظیفه دارد، اگر از او سؤال و خواهش شد، در صورت توان، حاجت برادر مسلمان را برآورد و او را محروم نکند. قال الله تعالی:

(وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) [94] سائل را نباید محروم کنی.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

لا تردّوا السائل ولو بشق تمره، و قال لولا ان المساكين يكذبون ما افلح من ردّهم، [95] سائل را ردّ نکنید هر چند به نصف یک دانه ی خرما باشد، و فرمود: اگر نبود که فقیران به دروغ سؤال می کنند، هر آینه رستگار نمی شد کسی که آنها را جواب ردّ بدهد.

متأسفانه یا خوشبختانه در زمان ما بیش تر کسانی که سائل به کف هستند، فقیر واقعی و محتاج نیستند، و بسیار شنیده می شود که بعد از مردن افراد سائل، معلوم می شود که پول دار بوده اند. اگر چنین نبود وظیفه ی ما سنگین بود، چون گاهی چنان اظهار حاجت می کنند، که از گرسنگی می میرد. از بعضی علما نقل شد که فرموده اند: خدا را شکر که بیش تر افراد سائل به کف دروغ می گویند و گرنه وظیفه ی ما خیلی سنگین بود.

حرص یا فزون طلبی مال

چهارمین صفت ناشی از قوه ی شهویه، حرص است و آن عبارت است از صفتی نفسانی که موجب می شود انسان بیش از مورد نیاز، مال و ثروت جمع کند و به حد سیری نرسد، و نیز برای او سودی ندارد. این صفت از بدترین آثار حبّ دنیاست، و بدون تردید، انسان را در دنیا و آخرت بدبخت می کند و هر کس به آن گرفتار شود، راه نجات و برگشت ندارد، به هر اندازه از مال و ثروت برسد، باز هم برای زیاد کردن آن تلاش می کند، و چه بسا افرادی که هفتاد، هشتاد سال از عمرشان گذشته و فرزند هم ندارند یا کم دارند، آن چنان ثروت اندوخته اند که اگر صد سال دیگر بریز و بپاش کنند، کافی باشد، ولی باز هم درصدد جمع آوری مال هستند. چه بسا هر چه سن بالاتر رود، حرص و آز انسان بیش تر گردد. آدمی پیر چو شود حرص جوان می گردد *** خواب در وقت سحرگاه گران می گردد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى ورائهما ثالثاً و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب، و قال (صلی الله علیه وآله) يشبّ ابن آدم و يشبّ فيه خصلتان الحرص و طول الامل [96]، اگر فرزند آدم، دو درّه ی پر از طلا داشته باشد باز هم به دنبال سوّمی می گردد، و اندرون او را جز خاک پر نمی کند؛ یعنی فقط با رفتن زیر خاک حرصش تمام می شود؛ و فرمود: بشر پیر می شود، ولی دو صفت در او جوان می گردد، حرص و آرزوی طولانی.

آن شنیدستم که در صحرای غور *** بارسالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار را *** یا قناعت پر کند یا خاک گور

و سئل امیرالمؤمنین(علیه السلام) ایّ ذلّ اذلّ؟ قال(علیه السلام) الحرص علی الدنيا [97]، از علی(علیه السلام) پرسیدند بدترین اسباب ذلّت چیست؟ فرمود: حرص بر دنیا. هم چنین می فرماید:

من أيقن انه يفارق الاحباب و يسكن التراب و يواجه الحساب و يستغنى عما خلف و يفتقر الى ما قدّم كان حرياً بقصر الامل و طول العمل [98]، هر کس یقین دارد که از عزیزان جدا شده

و زیر خاک رفته و حساب رسی خواهد شد و دستش از هر چه داشته کوتاه می شود و به آن چه جلو فرستاده نیاز پیدا می کند، بسیار به جا است که آرزوها را کم کند و عمل را زیاد نماید.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودۀ القزّ، کَلَمَّا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلٰی نَفْسِهَا لَفًا، کان اَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتّٰی تَمُوتَ غَمًّا^[99]؛ انسان حریص، مثل کرم ابریشم است، هر چه بیش تر دور خود می تند گرفتارتر می شود، تا از غم و اندوه بمیرد.
یکی از بزرگان می گوید:

از شگفتی انسان این است که اگر فرضاً به او بگویند تو برای همیشه در دنیا خواهی بود، معلوم نیست که حرص و ولع او به دنیا بیش تر از آنچه بشود که الان هست.
قناعت و زندگی ساده

قناعت، ضد حرص است و آن عبارت است از صفت نفسانی ای که موجب می شود، انسان با کم ترین لوازم، زندگی بسنده کند؛ یعنی بیش از آن چه مورد نیاز و ضرورت است نمی خواهد؛ هم چنین این صفت از فضایل انسانی اسلامی است و بسیاری از صفات حسنه از آن ناشی می گردد. اگر قناعت نباشد انسان گرفتار بسیاری از رذایل اخلاقی خواهد شد. هم چنین کسی که قانع است و به آنچه دارد می سازد، خاطری آسوده دارد و به سعادت نزدیک تر، و در آخرت نیز سؤال و جواب، و کیفر و عذابش کم تر است و همیشه فارغ البال و بی خیال و آسوده زیست می کند و به عبادت و اطاعت خدا هم بیش تر توجه می نماید.
رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

طوبی لمن هُدی للاسلام، و کان عیشة کفافاً و قنع به^[100]؛ خوشا به حال کسی که به اسلام هدایت شده، و در زندگی به مقدار نیاز مال داشته و به همان هم قانع باشد.
امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

ابن آدم ان کنت ترید من الدنیا ما یکفیک فانّ ایسر ما فیها یکفیک و ان کنت ترید ما لا یکفیک، فانّ کل ما فیها لا یکفیک^[101]؛ ای بشر اگر از دنیا به اندازه ی آنچه تو را کفایت کند بسازی، پس به کم ترین مقدار می توانی سازش کنی، و اگر بیش تر از آنچه کفایت کند بخواهی، پس تمام آنچه در دنیا هست برای تو کافی نخواهد بود.

امام محمد باقر(علیه السلام) می فرماید:

(اَیَاکَ ان تَطْمَح بِصَرَکَ الی من هو فوقک فکفی بما قال الله عزّوجلّ لنبیّه(صلی الله علیه و آله) فَلَا تُجَبِّکْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ^[102] و قَالَ وَلَا تَمْدَنَّ عَیْنُکَ إلی ما مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا^[103] فان دخلک من ذلک شیء، فاذاکر عیش رسول الله(صلی الله علیه و آله) فانما کان قوته الشعیر، و حلواه التمر، و وقوده السعف اذا وجده؛ پرهیز از این که در زندگی به کسی که از تو بهتر است چشم بدوزی. خداوند تعالی به پیامبرش می فرماید:

تکند زیادی مال و اولاد کفار سبب تعجب و شگفتی تو شود، این خود برای آنها عذاب است، و می فرماید: ای رسول ما چشمت را به دقت به زندگانی خوشی که به بعضی از کفار داده ایم ندوز، این ها موجب فتنه و گرفتاری آنهاست.

سپس امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

اگر در این موضوع تردید داری، پس به زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توجه کن که خوراکش نان جو، و خورشتش خرما، و وسیله ی سوختش، چوب سنف نخل خرما بود امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

من رضى من الله باليسير من المعاش، رضى الله عنه باليسير من العمل؛ هر کس از خدای خود به زندگی و روزی کم، قانع و راضی باشد، خداوند هم از او به عمل کم راضی می شود. از امام جواد (علیه السلام) نقل شده است:

عزّ المؤمن من غناه عن الناس؛ عزّت مؤمن در قناعت و بی نیازی از مردم است.

دو قرص نان اگر از گندم است یا از جو *** دوتای جامه اگر کهنه است یا از نو

چهار گوشه ی دیوار خود بخاطر جمع *** که کس نگوید از این جا بلند شو آن جا رو

هزار مرتبه بهتر به نزد ابن یمین *** ز فرّ مملکت کی قباد و کی خسرو

درمان و علاج حرص و تحصیل قناعت

برای درمان حرص و به دست آوردن صفت قناعت اولاً، باید توجه نمود که حرص موجب غم و غصه و گرفتاری، و زیر بار رفتن زحمت و مشقت و ذلت است، و برعکس، قناعت موجب آسودگی خاطر و عزّت نفس و سربلندی و مسئولیت کم تر است؛ زیرا هر که بامش بیش برفش بیش تر؛ ثانیاً، باید در رفتار انبیای عظام و اوصیای کرام و علما و بزرگان دین دقت نمود که به کم ترین وسایل زندگانی از خوراک و پوشاک و مسکن قناعت می نمودند؛ در حالی که اگر می خواستند، همه چیز در اختیارشان بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قسمتی از نامه ای که به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره نوشته، که بسیار نامه ی شیرین و پر محتوایی است، می فرماید:

(وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ وَلَكِنْ هِيَئَاتُ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ أَوْ آيَتٍ مَبْطَأًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّتِي إِلَى آخِرِ) [104] اگر خواستم می توانستم خوراکم را عسل خالص و مغز نان گندم قرار دهم، و لباسم را بافته ی ابریشم نمایم، ولی مباد که خواهش نفس بر من چیره شود و حرص مرا وادار به خوراک گوناگون کند، در حالی که شاید در حجاز، یا یمامه (شهرهای مسلمان نشین) کسی باشد که آرزوی یک گرده ی نان داشته و هیچ وقت شکم سیری به خود ندیده باشد،

هرگز که من با شکم پر به بستر خواب روم و کسانی از همسایه ها با شکم گرسنه و جگرهای سوخته باشند.

قناعت توانگر کند مرد را *** خبر کن حریص جهان گرد را

قناعت کن ای نفس بر اندکی *** که سلطان و درویش بینی یکی

ثالثاً، خداوند برای هر کسی رزق و روزی ای مقرر فرموده است که به او خواهد رسید، و با حرص و جوش و کار و کوشش بیش از حد، نه بیش تر می شود و نه از آن چیزی کم می گردد.

درست است که خداوند، عالم را عالم اسباب قرار داده است، و کسی بدون سبب به جایی و به چیزی نمی رسد، «آبی الله ان یجری الامور الا باسبابها»؛ و باید انسان در دنیا فعالیت کند و عضو فلجی در اجتماع نباشد؛ «و لیس للانسان الا ما سعی»؛ ولی قضا و قدر الهی و خواست خدا مافوق این هاست، و تا خدا چیزی را نخواهد صورت نخواهد گرفت و انسان هر چه تلاش کند چه بسا بیهوده باشد؛ پس باید هر کسی در حد معمول فعالیت کند و کسب و کاری برای خود اختیار نماید و در عین حال عقیده داشته باشد که آنچه اراده و مشیت الهی است به او خواهد رسید، و حرص آن را بیش تر نمی کند.

پس زانو منشین و غم بیهوده مخور *** که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ وَ قَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ أَكْثَرَ مِمَّا سَمِيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ لَمْ يَخُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَ قَلَّةِ حِيلَتِهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سَمِيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ الْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَةِ وَ النَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ سُعْلاً فِي مَضَرَّةٍ) [105] با یقین و باور کامل، بدانید که خداوند قرار نداده است برای بنده - هر چند بسیار چاره جو باشد، و سخت کوش، و در مکر و تدبیر توانا باشد - بیش از آنچه در علم الهی برای او مقدر فرموده است؛ همان گونه که جلوگیری نمی شود بین بنده - که ناتوان و بیچاره است - و بین رزقی که در علم الهی گذشته است که به او برسد، و هر کس این راز را درک کند و به آن عامل باشد، از نظر منفعت و آسودگی خاطر برترین مردم است، و کسی که آن را ترک نماید و تردید در این عقیده داشته باشد، بیش تر از همه در ناراحتی و ضرر خواهد بود.

رابعاً، حالات کسانی را که در گذشته حرص و ولع بر جمع مال و ثروت داشتند، و شب و روز به زراندوزی می پرداختند و زحمت های فراوانی را تحمل نمودند مطالعه کنند و ببینند چه عاقبتی داشتند و کجا رفتند و چه با خود بردند، و برعکس، کسانی که قانع بودند، از خدای خود راضی بودند و در حد متوسط فعالیت و کوشش داشتند، چگونه با خیال راحت دنیا را گذراندند.

شنیده ام که محمود غزنوی شب دی *** شراب خورد و شبش جمله در ثَمور [106] گذشت

گدای گوشه نشینی لب تنور گرفت *** لب تنور بر آن بینوای عور گذشت

علی الصباح بزد نره ای که ای محمود *** شب ثمور گذشت و لب تنور گذشت طمع

طمع عبارت است از چشم داشتن به مال دیگران، و یکی از شاخه های حبّ دنیا و قوه شهویه است، که ضد ارزش و کشنده است. فرق طمع و حرص در این است که حرص، فزون طلبی بیش از اندازه ی مال، بدون توجه به مال دیگران است؛ ولی در طمع، امید و چشم داشت به مال دیگران است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

ایّاک والطمع فأنّهُ الفقر الحاضر^[107]؛ از طمع دوری کن؛ زیرا آن فقر زودرس است.

گویا شخص طمعکار، پیش از آن که فقیر باشد، خود را فقیر و ذلیل می کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

استغن عمّن شئت تکن نظیره، و ارغب الی من شئت تکن اسیره، و احسن الی من شئت تکن امیره^[108]؛ از هر کسی بی نیاز شدی به هر مقام و ثروتی که باشد، هم ردیف او خواهی بود؛ و به هر کس چشم طمع دوختی اسیر او شده ای، و به هر کس خوبی کردی سرور او خواهی شد.

طمع از صفات رذیله است؛ چون خدا به انسان عزّت نفس داده، پس او نباید برای احدی غیر از خدا، به خاطر مال، خود را خوار و حقیر نماید. به قول ایرج میرزا:

گرد سرداری سلطان گشتن؛ بله قربان، بله قربان گفتن.

در معراج السعاده آمده است: شخصی در راهی می رفت، دو کودک را دید که هر یک نانی می خوردند؛ یکی از آنها کمی عسل روی نان داشت، ولی دیگری نداشت؛ او گفت کمی از آن عسل به من بده. آن یکی گفت: سگ من شو تا به تو بدهم. گفت: باشد. طفلکی دست ها را به زمین زد و عو و کنان دنبال او رفت تا عسلش داد.^[109] اگر شعور داشت می فهمید که این عسل از تریاک تلخ تر است. سعدی گوید:

دزد از جفای شحنه چه بیداد می کشد *** گو گردنت نمی زند الاّ خطای خویش

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی خرد *** با نفس خویش کند به مراد هوای خویش

خونت برای قالی سلطان بریختند *** ابله چرا نخفتی بر بوربای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند باتفاق *** بهتر ز دیده ای که نبیند خطای خویش

استغنا و بی نیازی از مردم

استغنا و بلند نظری صفتی است مخالف طمع؛ و آن عبارت است از این که انسان فقط امیدش به خدا باشد، و نباید به هیچ کس چشم داشت داشته باشد.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر *** که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان *** هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود

پند سعدی که کلید در گنج سعد است *** نتواند که بجاش آورد الاّ مسعود

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ليس الغنى عن كثرة العروض، انما الغنى، غنى النفس^[110]؛ ثروتمندی به پول زیاد داشتن نیست، بلکه غنا و بی نیازی، در بلند نظری و عزت نفس است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ليجتمع في قلبك الافتقار الى الناس، والاستغناء عنهم، فيكون افتقارك اليهم في لين كلامك و حسن بشرک، و يكون استغناؤك عنهم في نزاهة عرضك، و بقاء عزك^[111] باید در دلت این دو صفت جمع شود، هم محتاج مردم باشی، و هم بی نیاز از آنها؛ احتیاجت به این صورت باشد که گفتارت با مردم با لطف و نرمی باشد و نیز گشاده رو و خوش برخورد باشی، و بی نیازی ات به این صورت که آبروی خود را حفظ کنی و عزت را برای همیشه نگه داری. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

شيعتنا من لا يسئل الناس و لومات جوعاً^[112]؛ پیروان ما «اهل بیت» اگر از گرسنگی بمیرند، به کسی رو نمی زنند.

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

اليأس مما في ایدی الناس عز المؤمن في دینه^[113]؛ چشم طمع نداشتن به آنچه در دست مردم است، موجب عزت و سربلندی مؤمن نسبت به دینش است.

ابر اگر آب زندگی بارد *** هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرومایه روزگار مبد *** کز نی بوریا شکر نخوری

هر که نان از عمل خویش خورد *** منت از حاتم طائی نبرد

بلکه منت از هیچ بنی آدمی نخواهد برد.

بخل

یکی دیگر از شاخه های محبت دنیا که از قوه ی شهویه ناشی می شود، بخل است و آن عبارت است از این که در جایی که انسان باید بذل و بخشش نماید، امساک نموده، دستش را می بندد و خرج نمی کند که این تفریط است و در مقابل آن، اسراف است که عبارت است از بیهوده و بی حساب و بی مورد خرج کردن مال، که آن افراط است، و هر دو (بخل و اسراف) مذموم و ضد ارزش اند، و حدّ متوسط آنها که سخاوت و جود است، پسندیده و ارزشمند است. خداوند تعالی به رسول گرامی اش می فرماید:

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا)^[114] نه این که دستت را به گردن بچسبانی (که هیچ خرج نکنی) و نه این که کاملاً دستت را باز کنی (یعنی هر چه داری خرج کنی) و در نتیجه ملول و غمگین شوی.

در بیان صفات مؤمنین نیز می فرماید:

(وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا)^[115]; مؤمنین کسانی هستند که هنگام بخشش، زیادی روی نمی کنند و هم چنین دست تنگ نیستند، بلکه حد متوسط این دو را که اعتدال است رعایت می کنند.

علمای اخلاق در اصطلاح به آن سخاوت گویند.

چون تیشه مباح جمله ذی خود متراش *** چون رنده ز کار خویش بی بهره مباح

تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش *** نیمی سوی خود بریز و نیمی می پاش

گویا آقای احمد جامی سراینده ی شعر، رفیق نجاری داشته که موضوع را مجسم نموده است؛ و بخل و تنگ نظری از صفات رذیله ای است که مورد نکوهش عقل و شرع قرار گرفته است. قال الله تعالی:

(الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَكَتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا)^[116] خداوند دوست ندارد کسانی را که بخل می ورزند و دیگران را به بخل سفارش می کنند، و پنهان می دارند آنچه را که خداوند از فضل و کرمش به آنها داده است. و قال الله تعالی:

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)^[117] گمان نکنند کسانی که بخل می ورزند از آنچه خداوند از فضل خود به ایشان داده، که این کار به خیر آنهاست، بلکه برای آنها شرّ است، چه آن که به زودی در روز قیامت آنچه اندوخته و بخل ورزیده و جمع کرده اند، طوق گردنشان شود، و موجب عذاب آنان خواهد شد.

و قال الله تعالی:

(وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْأُخْطُمَةِ)^[118] وای به هر مسخره کننده ی عیب جو؛ آن کس که مال فراوان جمع نموده و فقط شمارش گر باشد (و حقوق واجبه را پرداخت نکند)، او گمان می کند مال فراوان جاودانه اش می سازد؛ هرگز چنین نیست که می پندارد، بلکه به زودی در آتش سوزنده پرتاب خواهد شد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

البخیل بعید من الله، بعید من الناس، بعید من الجنة، قریب من النار، و جاهل سخیّ احبّ الی الله من عابد بخیل وادوی الدآء البخل^[119]؛ انسان بخیل هم از خدا دور است، هم از مردم، هم از بهشت، ولی به آتش نزدیک است؛ و انسان نادان سخاوتمند، در نزد خدا محبوب تر است از عابد بخیل، و بدترین دردها بخل است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

(عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَمُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِتَاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ)^[120] تعجب می کنم از انسان بخیل که

چرا فقری را که از آن گریزان است، از پیش برای خود آورده است (چون خرج نمی کند مثل فقیر است) و غنایی که خواهان آن است، (استفاده و بهره وری از مال در دنیا و آخرت را) به اختیار خود از دست داده است؛ بنابراین در دنیا زندگی فقیران را دارد، ولی در آخرت مانند اغنیا حساب رسی می گردد.

هم چنین می فرماید:

(الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ)؛ [121] بخل همه ی زشتی ها را در بر دارد، و مهاری است که انسان را به هر بدی می کشاند.

چون حرص، طمع، حق کشی، عدم پرداخت خمس و زکوة و... از آن ناشی می شود. احادیث بسیاری در مذمت و نکوهش بخل آمده است. وجدان انسان و عقل سلیم از بخل بیزار و از شخص بخیل منزجر است. بعضی از افراد نه خودشان و نه زن و فرزندشان و نه دیگران از مال آنها بهره نمی برند؛ فقط از این خوشحال است که ثروتمند و پول دار است. وه که گر مرده باز گردیدی *** در میان قبیله و پیوند

رد میراث سخت تر بودی *** وارثان را ز مرگ خویشاوند

سخاوت و بخشش

حدّ اعتدال و متوسط انفاق و صرف مال، سخاوت، و طرف تفریط آن بخل، و طرف افراط آن، اسراف است. سخاوت نتیجه ی زهد و بی اعتنایی به مال دنیا است؛ همان گونه که بخل نتیجه ی حبّ دنیا است. شکی نیست که جود و بخشش از بهترین صفات حسنه و موجب سرافرازی انسان در نزد خدا و خلق در دنیا و آخرت است و همه ی پیامبران به سخاوت متّصف بوده اند و آیات و روایات بسیاری در تمجید و ترغیب آن وارد شده است. قال الله تعالی:

(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)؛ [122] مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، مثل دانه ای است که در زمین کشت شود و هفت خوشه کند و هر خوشه صد دانه بگیرد و خداوند برای هر کس که بخواهد، چند برابر مرحمت می کند و خدا مال بسیار دارد و داناست.

هم چنین می فرماید:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)؛ [123] چه کسی با انفاق مالش در راه خدا، به خدا قرض الحسنه می دهد، تا خداوند چند برابر به او باز پس دهد (مالی که در راه خدا مصرف شود) گیرنده خداست و بازگشت شما به سوی اوست.

آری در حقیقت گیرنده خداست؛ لذا در بعضی از روایات آمده است که صدقه را در کف دست خود قرار دهید، تا دست فقیر که نمایانگر دست خداست بالا قرار گیرد. روزی این

روایت را نقل می کردم، مؤمن ظریفی پرسید، با فقیر نابینا چه کنیم. گفتیم: با دست دیگر دستش را بگیر و روی دست خودت قرار ده. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ، أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّئَةٌ إِلَى الْأَرْضِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهَا غَصْنًا قَادَهُ ذَلِكَ الْغَصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ^[124] سخاوت درختی است از درختان بهشت که شاخه های آن در دنیا سرازیر است؛ پس هر کس یک شاخه از آن را بگیرد (با سخاوت باشد) او را به بهشت راهنمایی می کند.

هم چنین می فرماید:

إِنَّ السَّخِيَّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ^[125] انسان سخاوتمند به خدا، به مردم (در دل ها جا دارد) و به بهشت نزدیک است، و از آتش دور است.

و روایت شده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به عدی پسر حاتم طایی فرمود:

خداوند عذاب شدید را از پدرت برداشت، بدین سبب که سخاوتمند بود^[126].

امام حسین(علیه السلام) می فرماید:

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجِدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طَرَأَ قَبْلَ أَنْ تَتَقَلَّبَ *** فَلَا الْجُودَ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَ لَا الْبَخْلَ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ^[127]

هنگامی که دنیا به تو رو آورد، پس بر همه کس بذل و بخشش کن، پیش از آن که دنیا بر تو برگردد؛ زیرا اگر ثروت و مال به تو رو آورد، نه سخاوت آن را از بین می برد، و نه اگر بنا باشد تهی دست شوی، بخل و کم خرج کردن جلوی آن را می گیرد.

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود *** هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ای که در نعمت و نازی به جهان غره مباح *** که محالست در این مرحله امکان خلود ای که در شدت فقری ز پریشانی حال *** صبر کن کاین دو سه روزی به سر آید معدود

راه درمان بخل و تحصیل سخاوت

بخل از دو راه معالجه و درمان می شود که یکی از آن دو علمی و دیگری عملی است. اما راه علمی این است که، انسان مال را مثل دنیا بی ارزش و بخل را مرض بداند. انسان بخیل، نه در دنیا از مالش لذت می برد و نه ثواب آخرت را تحصیل می کند؛ چون در دنیا در نزد مردم، سرافکنده و بی خاصیت است و در آخرت، به خاطر ندادن صدقه، زکوة، خمس و به حج نرفتن و... گرفتار عذاب می شود. انسان بخیل مثل حیوان گرسنه ای است که بارش خوراکی است و او فقط سنگینی آن را حس می کند. مال برای آسایش عمر است نه عمر برای جمع آوری مال. اگر کسی از مال خود استفاده نکند، فرقی بین اسکناس های او و

کاغذ نیست. هم چنین برای درمان بخل، باید از سخاوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) مخصوصاً امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) الگو گرفت که سه روز خوراک خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و سوره ی «هل اتی» در حق ایشان نازل شد.

(و يطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً انّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً) [128].

مردان نیک و ابرار دارای این صفات اند ... و در راه محبت خدا به بیچارگان و یتیمان و اسیران اطعام می دهند. هم چنین باید توجه کند که این مالی که جمع می کند، روزی آن را می گذارد و می میرد، پس باید در آن دنیا حساب آنها را پس دهد. امام حسین (علیه السلام) در بین راه کربلا، هنگامی که خبر شهادت حضرت مسلم را شنید بعد از دعا در حق آن حضرت فرمود:

فان تکن الدنيا تعدّ نفسیه *** فدار ثواب الله اعلی و انبل

و ان تکن الابدان للموت انشأت *** فقتل امرء بالسيف فی الله افضل

و ان تکن الارزاق قسماً مقدراً *** فقلّه حرص المرء فی الرزق اجمل

و ان تکن الاموال للترك جمعها *** فما بال متروک به الحرّ یبخل [129] یعنی: گرچه دنیا نفیس و با ارزش است، ولی خانه ی ثواب آخرت (بهشت)، بسیار برتر و نفیس تر است؛ و اگر انسان بناست که بمیرد، پس شهادت مرد با شمشیر در راه خدا افضل است؛ و اگر برای رزق و روزی ها اندازه ی مقدری است، پس هر چه انسان کم تر در جمع آوری مال حرص کند، جمیل تر است؛ و اگر بناست که انسان مال را پس از جمع آوری رها کند و برود، پس چه ارزش دارد که انسان آزاده، بخل ورزد و خرج نکند.

و اما راه عملی درمان بخل این است که انسان به زور خود را به بذل و بخشش وادار کند و دل از مال بکند - حتی اگر به قصد خود نمایی و شهرت باشد، از باب دفع افسد به فاسد - و با تمرین و تکرار آن را به صورت عادت در آورد و کم کم فکر شهرت و ریا را هم از ذهن خود برطرف کند.

درمان این بیماری به خصوص در پیری آسان نیست، چون مرض مزمن و پابرجا شده است؛ لذا افراد پیری که دارای ثروت زیادند و هیچ خرج و مصرف و انفاقی ندارند، خسر دنیا و الاخره هستند، نه در دنیا از آن بهره می برند و نه در آخرت. آنها پول و مال را به خودی خود دوست دارند. نه به خاطر استفاده از آن؛ یعنی پول - به گفته ی ما طلبه ها - برای آنها موضوعیت دارد نه طریقیّت، بدین معنا که خود پول داشتن و ثروتمند بودن برای آنان سبب لذّت است.

خلاصه این که، بهترین راه معالجه ی بخل همان دل بردن از دنیا است؛ زیرا سبب اصلی آن حبّ دنیا است. اگر کسی حبّ دنیا را کم کند و به مرگ فکر کند و به خود تلقین و تفهیم

نماید که باید مال و ثروت را در این دنیا گذاشت و رفت تا به دیگران برسد، حاضر می شود که بالاخره کم ترین حقوق واجبه از زکات و خمس و نفقه ی زن و فرزند را بپردازد. درجات سخاوت

سخاوت در افراد نسبت به مقدار ثروتی که دارند فرق می کند. ممکن است تمام دارایی فردی هزار تومان باشد که نصف آن را برای مصرفی بدهد، و فرد دیگری همین مبلغ را که یک هزارم دارایی اش است خرج کند، که اولی سخی و دومی بخیل است؛ هم چنین نسبت به موارد مصرف و انفاق نیز فرق می کند، مثلاً اگر هزار تومان به فقیری بدهد، سخی است؛ ولی اگر همان مقدار را به پدر محتاجش یا یکی از بستگانش بدهد، بخیل است؛ هم چنین از نظر زمان و شرایط و خصوصیات دیگر، که کاملاً موجب اختلاف صدق بخل و سخاوت می شود.

ایثار بالاترین درجه ی سخاوت

بالاترین درجات سخاوت آن است که شخصی به چیزی محتاج است، ولی آن را به دیگری می بخشد، که به آن ایثار گویند؛ یعنی از خود گذشتگی و به دیگران رسیدن. قال الله تعالی: (يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَفَهُ فَإِنَّكَ لَهُمُ الْمُفْلِحُونَ). [130] از جمله ی خوبی ها و صفات حسنه ی مؤمنین مهاجرین این است که، دیگران را بر خود مقدم می دارند، گرچه خود محتاج باشند.

و از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: بالاترین صدقه کدام است؟ فرمود: جُهد المقل؛ سخاوت شخص تهی دست.

چون همیشه گفته اند: کمال الجود، بذل الموجود، یا به قول بعضی، نهایت سخاوت، بخشیدن آن چیزی است که موجودی او می باشد.

برگ سبزی است تحفه ی درویش *** چکند بینوا ندارد بیش
و انصافاً این که انسان هر چه دارد به دیگران بدهد و خود نخورد، مردانگی و از خود گذشتگی است.

غارتگر خانه ی گدا مهمان است *** در خانه ی مور شبنمی طوفان است
از این جا می فهمیم که چرا خداوند تبارک و تعالی یک سوره ی کامل (سوره ی هل اتی) در مدح امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (علیهما السلام) نازل می فرماید؛ زیرا آنان سه شبانه روز با آب افطار نمودند و خوراک خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند. و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً. یا این که حضرت زهرا (علیها السلام) پیراهن عروسی خود را به سائل داد، و بالاتر از همه این که در تمام غزوات، امیرالمؤمنین (علیه السلام) جان خود را، سپربلای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می کرد؛ مخصوصاً در لیلۃ المبیت برای سالم ماندن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در زیر صدها شمشیر، در رختخواب حضرت خوابید. که این آیه ی شریفه در شأنش نازل شد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) [131] کسانی از مردم هستند که جان خود را می فروشند و رضای خدا را می خرند.

انواع انفاق

انفاق واجب و غیر واجب

بذل و بخشش که از سخاوت و جود سرچشمه می گیرد، دارای اقسام مختلفی است که بعضی از آنها واجب اند، مثل خمس، زکات، مخارج زن و فرزند و نفقه ی پدر و مادر، و بعضی مستحب. با توجه به احادیث و روایات، هر کدام از آنها دارای فضیلت و ثواب و نیز آداب و رسومی است که به طور اختصار به آنها اشاره می کنیم.

زکات

در مدح انفاق زکوة و مذمت ترک آن، آیات و روایات بسیاری وارد شده است و در بیش تر مواردی که خداوند تعالی به نماز سفارش فرموده، به زکات نیز تأکید نموده است؛ مانند: (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) [132] پس نماز را به پا دارید و زکات بدهید.

امام باقر (علیه السلام) در این باره می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، قَرَنَ الزَّكَاةَ بِالصَّلَاةِ، قَالَ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، فَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَلَمْ يُؤْتَ الزَّكَاةَ فَلَمْ يَقُمْ الصَّلَاةَ؛ خداوند تعالی زکات را در قرآن مقارن با نماز آورده است؛ پس اگر کسی نماز بخواند، ولی زکات ندهد، گویا نماز نخوانده است.

قال الله تعالى:

(وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُومٌ بِهَا جَبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ) [133] کسانی که طلا و نقره را پنهان می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک؛ روزی که آنها را در آتش جهنم داغ کنند، پس بسوزانند پیشانی و پهلوی و پشت ایشان را، و گفته شود این است آنچه برای خودتان پنهان کردید، پس بجشید آنچه پس انداز نمودید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اِذَا مُنِعَ الزَّكَاةَ، مُنِعَتِ الْأَرْضُ بُرْكَاتِهَا؛ هنگامی که زکات پرداخت نشود، خداوند برکت زمین را دریغ می دارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاطَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ) [134] همانا خداوند سبحان روزی فقرا را در دارایی ثروتمندان قرار داده است، پس هیچ فقیری گرسنه نمی ماند، جز آن که ثروتمندی حق او را نداده و خودش استفاده کرده است؛ خداوند تعالی روز قیامت از او بازپرسی خواهد فرمود.

هم چنین می فرماید:

(إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصِمُهُمُ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيَقْرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوهَا فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ) [135] خداوند به بعضی از بندگان خود برای سود رساندن به بندگان دیگر، نعمت و ثروت داده، پس تا زمانی که به دیگران بذل و بخشش دارند، آن نعمت ها را در دست آنان باقی می گذارد و هنگامی که نپرداختند از آنها می گیرد و به کسان دیگر واگذار می نماید.

شکر نعمت نعمت افزون کند *** کفر نعمت از کفت بیرون کند امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من منع قيراطاً من الزكوة، فليس بمؤمن ولا مسلم، وهو قوله تعالى: (قال رب ارجعون لعلي اعمل صالحاً فيما تركت، كلاًّ آنها كلمه هو قائلها) [136]; هر كس اندكى از زكات را ندهد (به مقدار يك قيراط) [137] پس نه مؤمن است و نه مسلمان، و اين كلام خداست كه مى فرمايد: بعضى در هنگام مرگ آرزوى بازگشت به دنيا مى كنند و مى گویند خدایا ما را برگردان جبران گذشته مى كنیم و عمل صالح انجام مى دهیم (زكات مى دهیم) جواب مى شنوند: هرگز؛ اين گفتارى است كه مى گویند، و ترتيب اثرى به آن داده نمى شود. هم چنین می فرماید:

أما وضعت الزكوة اختباراً للأغنياء، و معونة للفقراء و لو أن الناس ادوا زكوة أموالهم، ما بقى مسلم فقيراً محتاجاً، و لا ستغنى بما فرض الله له، و أن الناس ما افتقروا و لا احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا إلا بذنوب الأغنياء [138]; همانا وجوب زكات قرار داده شده تا ثروتمندان امتحان شوند، و فقرا به نوايى برسند، و اگر همه ی مردم زكات مالشان را مى پرداختند، تمام فقرا بى نیاز مى شدند و هيچ مسلمان فقير و نیازمندی پيدا نمى شد، و بدانيد، مردم، فقير و نیازمند و گرسنه و برهنه نمى گردند، مگر به گناه ثروتمندان.

انصافاً اگر زكات و خمس و صدقات مستحبه و هديه و صله ی رحم پرداخت شود نه فقیری می ماند و نه تراکم ثروت، تا بعضی افراد آن چنان ثروت اندوزی کنند که ندانند آن را در کجا صرف کنند.

چرا دادن زکوة و خمس واجب است؟

چند چیز را می توان سبب وجوب زکوة، بلکه تمام حقوق واجبه دانست:

۱. انسان موحد مسلمان خدا شناس باید فقط يك محبوب داشته باشد و آن خدای تبارك و تعالی است؛ هم چنین باید هر چه را دوست می دارد، در راه او و برای او مصرف کند. انسان هر چه بیش تر به مال و ثروت علاقه یابد، نسبت به مرگ، ترس و وحشت بیش تری پیدا می کند؛ هر چند كه انسان با مردن به ملاقات خدا می رود؛ پس با پرداخت زكات و دیگر حقوق واجب، محبت انسان نسبت به مال كم می شود و به خدای تعالی زیاد می گردد؛ لذا خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ) [139] خداوند از مؤمنین جان و مال آنها را می‌خرد، و در عوض بهشت را به ایشان مرحمت می‌کند.

۲. با پرداخت زکات صفت رذیله ی بخل از انسان دور می‌شود؛ زیرا زکات واجب است و عدم پرداخت آن موجب عذاب است؛ پس انسان وقتی هر ساله زکات را بپردازد، کم کم بخل از او برطرف شده و بذل و بخشش برای او عادت می‌گردد.

۳. با ادای زکات و خمس و صدقات و هدیه و... از تراکم ثروت جلوگیری می‌شود، و نیاز فقرا و مستمندان نیز برطرف، و اختلاف طبقه ی محروم و مرفه کم می‌گردد؛ لذا دستورهای اسلام، حدّ وسط بین دنیای سرمایه داری غرب و دنیای کمونیسم شرق است. مرحوم آیه الله شهید صدر در کتاب اقتصادنا این موضوع را کاملاً روشن نموده است که این دو، در افراط و تفریط اند، ولی برنامه ی اقتصادی اسلام در حد اعتدال است که هم از تراکم ثروت جلوگیری می‌نماید و هم انسان با دست رنج خود و با فعالیت بیش تر به مال زیادتر می‌رسد؛ یعنی جلوی فعالیت و کار و کوشش و تلاش بیش تر او گرفته نشده است.

۴. پرداخت زکات، شکرگزاری عملی مال و ثروت است؛ همان گونه که عبادات بدنی، مثل نماز و روزه، شکرگزاری بدنی است و واضح است که شکر زبانی بدون شکر عملی هیچ اثری نخواهد داشت؛ پس انسان باید با پرداخت زکات و دیگر حقوق واجب شکر مالی خدای تعالی را به جا آورد تا نعمتش افزون شود.

سعدیا گرچه سخن دان و نصایح گویی *** به عمل کار برآید به سخن دانی نیست
آداب مستحبی پرداخت زکات

۱. سزاوار است که انسان در پرداخت زکات یا خمس و یا هر انفاق و بخششی شتاب نکند؛ زیرا هم فقرا زودتر استفاده می‌کنند و خوشحال می‌گردند و هم ترس از تلف شدن مال یا مانع در پرداخت آن کم تر می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

الفرصة تمرّ مرّ الحساب فانتهزوا قرصَ الخير [140]؛ فرصت مثل ابر زودگذر است، پس فرصت های شایسته را از دست ندهید.
و گفته اند:

فی التأخیر آفات؛ در تأخیر، آفت و مانع وجود دارد.

پس کار خیر را هر چه زودتر باید انجام داد. خیر الخیر ما کان عاجله. از طرفی ممکن است شیطان یا انسان های شیطان نما مانع پرداخت زکات گردند؛ مثلاً می‌گویند: فلان مصرف فعلاً مقدّم بر زکات است، یا خیری که به خانه رواست به مسجد حرام است، یا چرا مالی را که با زحمت به دست آورده ای به مفت خورها بدهی، و... .

۲. بهتر است به منظور ترغیب و تشویق دیگران، زکات و خمس و صدقه آشکارا داده شود؛ البته در صورتی که موجب ریا یا خجالت فقیر نشود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

كَلَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَعْلَانَهُ أَفْضَلُ مِنْ إِسْرَارِهِ، وَ كَلَّمَا كَانَ تَطَوُّعاً فَإِسْرَارُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِعْلَانِهِ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ زَكَاتَ مَالِهِ عَلَى عَاتِقِهِ وَ عْلَانِيَةً كَانَ ذَلِكَ حَسَنًا جَمِيلًا وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» [141] هِيَ مَا سِوَى الزَّكَاتِ، فَإِنَّ الزَّكَاتَ عْلَانِيَةً غَيْرَ سِرٍّ [142]، اِبْرَازْ وَ اِظْهَرِ بِرِدَاخْتِ حَقُوقِ وَاجِبِ الْهَيِّ، أَفْضَلُ اسْتِ از پنهان کردن آن؛ ولی هر چیزی که مستحبی باشد پرداخت آن در خفا و پنهانی افضل است، و اگر کسی زکات مالش را روی دوش بگیرد و آشکارا بپردازد، کار نیک و به جایی کرده، و حضرت فرمود: آیه ی قرآن که می فرماید: اگر صدقات را به صورت پنهان بدهید بهتر است، مقصود غیر از زکات است؛ چون زکات واجب است و باید آشکارا باشد، نه مخفیانه.

به نظر بنده در مورد نماز نیز از روایات استفاده می شود که نماز واجب را باید به جماعت و آشکارا بخوانیم، ولی نماز نافله ی مستحبی بهتر است در خانه و پنهانی خوانده شود.

مسئله ی شرعی

اگر فقیر از گرفتن زکات سرافکنده شود، لازم نیست که به او گفته شود بابت زکات است.

خدمت امام باقر (علیه السلام) عرض شد:

الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَسْتَحْيِي مَنْ أَنْ يَأْخُذَ الزَّكَاتَ، فَأَعْطِيَهُ مِنَ الزَّكَاتِ وَ لَا اسْمِيَ لَهُ أَتَاهَا مِنَ الزَّكَاةِ، فَقَالَ اعْطِهِ وَ لَا تُسَمِّ لَهُ، وَ لَا تَذَلِّ الْمُؤْمِنَ [143]؛ مردی از شیعیان خجالت می کشید که زکات بگیرد، پس من زکات به او می دهم و حرفی نمی زنم. حضرت فرمود: آری به او بده و نگو بابت زکات است، و مؤمن را خوار نکن.

خلاصه این که پرداخت آشکار یا پنهانی زکات بستگی به قصد زکات دهنده و زکات گیرنده و خصوصیات حالات و شرایط زمانی و مکانی دارد؛ هم چنین حقوق شرعی دیگر، از جمله: خمس، نفقه ی پدر و مادر، هدیه، صدقه و...

۳. انسان نباید در پرداخت زکات، خمس، هدیه و یا هر بذل و بخشش دیگر، بر سر گیرنده ی آن منت گذارد و یا بزرگی و فخر بفروشد. قال الله تعالى:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْإِذْيِ) [144] ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقات خود را با منت و اذیت طرف گیرنده، باطل نکنید.

گاهی وعده هایی و یا حواله هایی به فقیر می دهند که باید با چند مرتبه رجوع، آنها را اخذ کند؛ چنین صدقه و کار خیری بی فایده و باطل است و چه بسا موجب سرافکندگی و تحقیر گیرنده ی آن شود.

مرنجان دلی را که این مرغ وحشی *** زهر بام برخاست مشکل نشیند

بزرگی داد یک درهم گدا را *** که هنگام دعا یاد آر ما را

یکی خندید و گفت این درهم خورد *** نمی ارزید این بیع و شرا را

روان خویش را آلوده میسند *** حجاب دل مکن روی و ریا را [145]

مکن هرگز به طاعت خودنمایی *** بران زین خانه نفس خودنما را

تو نیکی کن به مسکین و تهیدست *** که نیکی، خود سبب گردد دعا را

۴. سزاوار است آنچه را که انسان بذل می کند، کوچک و بی ارزش بداند، و آنچه را خود بیش تر دوست می دارد بپردازد، نه چیز خراب و ناقص و پست را مثل غذای مانده، و لباس کهنه و مندرسی که دیگر نمی پوشد.

(لَنْ تَأْلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) [146] به بهشت نمی رسید، جز آن که از چیزی که دوست دارید، انفاق کنید.

(انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ) [147] از بهترین چیزی که به دست آورده اید، و آنچه را خداوند از زمین برای شما بیرون می آورد انفاق کنید، نه چیز پست را در حالی که اگر به خود شما بدهند نخواهید گرفت.

۵. چه خوب است که انسان بتواند مال زیادی به فقیر بدهد تا او را بی نیاز کند؛ مثلاً سرمایه ی کسب برای او تهیه کند، یا قرض او را ادا نماید، نه آن که مال کمی بدهد که فردا نیز محتاج باشد، و فلسفه ی این که ائمه ی اطهار (علیهم السلام) مال فراوان به مستمندان و محتاجان می دادند این بود که فرد قرض خود را ادا کند و یا سرمایه ای برای گذران زندگی فراهم نماید.

۶. باید با نهایت احترام، زکات و... را به فرد بدهیم. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ما تقع صدقة المؤمن في يد السائل، حتى تقع في يد الله، (ثم تلا هذه الآية):
الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات [148] صدقه ای را که مؤمن می دهد، پیش از آن که در دست فقیر قرار گیرد، به دست خدا می رسد. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: آیا نمی دانند که خداوند، خود توبه ی بندگان را می پذیرد، و اوست که صدقات را می گیرد.

۷. مستحب است که انسان، صدقات واجبه و مستحبه ی خود را به کسانی بدهد که ثواب و پاداش بیش تری دارد، مثل بستگان مستمند، فقیر باتقوا و خدا شناس، اهل علم و دانش که نیازمندند و...

وظیفه ی فقرا

سزاوار است که فقیر نیز نکاتی را رعایت کند؛ مثلاً توجه نماید که خدای تعالی این وظیفه ی سنگین را بر عهده ی ثروتمندان قرار داده، تا فقر رفع گردد؛ بنابراین، او باید شکر خدا را به جا آورد؛ هم چنین از صدقه دهنده تشکر و سپاس گزاری کند. امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

من لم يشكر المنعم لم يشكر الله عزوجل^[149]، هر کس از رساننده ی نعمت تشکر نکند، شکر خدا را نیز به جا نیاورده است.

در سفینه البحار روایتی از امام رضا(علیه السلام) به این مضمون نقل شده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود:

روز قیامت بنده ای را می آورند که او را به آتش برند، عرض می کند: خدایا من قرآن خوانده ام. خطاب می رسد: بله، ولی شکر نعمت های مرا به جا نیاوردی. عرض می کند: خدایا فلان نعمت را دادی شکر به جا آوردم، فلان نعمت را دادی فلان شکر را به جا آوردم. خطاب می رسد: این ها درست، ولی شکر کسی که واسطه ی رسیدن این نعمت ها به تو بود به جا نیاوردی، و من قسم یاد کردم که شکر بنده ای را که از واسطه ی رساندن نعمت من تشکر نکرده است نپذیرم، جز آن که از او نیز شکرگزاری نماید.^[150]

وظیفه ی دیگری که فقیر دارد این است که: نباید چیزی را که به او داده اند کم فرض کند و چنانچه عیب و نقصی داشت، آن را اظهار نکند و آبروی دهنده را نبرد، یا اگر از کسی چیزی خواست و او نداد، او را سرزنش و توبیخ نکند؛ در مقابل هر کس اظهار فقر و تنگدستی نکند؛ چون اگر طرف دوست انسان باشد ناراحت می شود.

گر نگارم به برت شرح پریشانی *** خویش حیف باشد که تو هم نیز پریشان گردی و اگر دشمن باشد خوشحال شود؛ و در حضور مردم از کسی مطالبه و درخواست مال نکند که طرف مأخوذ به حیا شود. از کسانی که مال آنها مشکوک و یا حرام است چیزی قبول نکند؛ هم چنین در صورت امکان از صدقات و زکات کم تر مصرف نماید. فقیر باید خود را با زیر دست خود و پایین تر خود مقایسه کند و از خداوند به خاطر سلامتی و نعمت های دیگر تشکر نماید.

به روز نیک کسان غم مخور ای دوست *** بسا کسان که به روز تو آرزومندند

خمس

دومین واجب مالی، خمس است که از نظر شیعه به چند چیز تعلق می گیرد که مهم ترین آن، منافع کسب و تجارت است و خداوند خمس را برای ذریه ی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)قرار داده تا رفع احتیاج و نیاز آنان شود و در حقیقت یک نوع احترام برای پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)اسلام است. خمس دو قسمت می شود؛ نصف آن برای سادات مستحق و قسمت دیگر آن سهم امام(علیه السلام) است که باید با نظر مجتهد مرجع تقلید، صرف امور خیریه و اداره ی حوزه های علمیه گردد و در حقیقت به مصارفی برسد که تا اندازه ای (بر حسب ظاهر) رضای امام زمان ارواحنا فداه احراز گردیده باشد. قال الله تعالی: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)^[151] آگاه باشید آنچه خداوند به شما غنیمت و روزی دهد، پس به

درستی که یک پنجم آن برای خدا و رسول و بستگان او و برای یتیمان و مستمندان و درماندگان در سفر است، اگر شما به خدای تعالی و آنچه بر بنده اش فرستاده ایمان آورده اید....

به خوبی از آیه استفاده می شود که هر کس خمس ندهد، ایمان ندارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ اَعَانَ ذَرِيَّتِي بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ مَالِهِ، [152]; شفاعت من حق کسی است که به دست، زبان و یا مالش، ذریه ی مرا کمک و اعانت نموده باشد.

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن *** قدمی یا قلمی یا درمی یا بدنی هم چنین می فرماید:

من اصطنع الى احد من اهل بيتي يداً كافية يوم القيمة؛ هر کس به یکی از ذریه و اهل من خوبی کند و کمکی رساند، روز قیامت تلافی خواهم نمود.

خمس دهنده نباید این کار را بزرگ بشمارد و بر سادات منت گذارد، باید بداند که او بنده ی خداست و خدا او را واسطه قرار داده که مقداری از مال و ثروتی را که به او مرحمت نموده، به ذریه ی رسول خدا برساند و در مقابل آن، در دنیا ثروت بیش تر و در آخرت، ثواب و پاداش فراوان بگیرد.

به تجربه ثابت شده است کسانی که خمس می دهند، هر سال مال و ثروت آنها افزایش می یابد و به عکس، کسانی که خمس نمی دهند، مال از ایشان گرفته می شود؛ هم چنین کسانی که مستطیع اند و به حج مشرف می شوند ثروت آنها افزایش می یابد، ولی اگر به حج نروند مال از آنها گرفته می شود و فقط آه و افسوس بر آنان باقی می ماند.

تأمین مخارج و نفقه ی زن و فرزند

سومین مورد، وجوب انفاق و تأمین مخارج زن و فرزند است که تفصیل آن در کتاب های فقهی بیان شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

الكَاذِبُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [153]; کسی که برای اداره ی زندگی خانواده اش کوشش کند، مثل کسی است که در راه خدا جهاد می کند.

هم چنین می فرماید:

خيركم خيركم لاهله؛ بهترین شما کسی است که به خانواده اش بهتر رسیدگی کند.

من الذنوب، ذنوب لا يَكْفُرُهَا إِلَّا اللَّهُ بِطَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ بعضی از گناهان، هیچ چیز کفاره ی آن نمی شود، مگر زحمت کشیدن برای زندگی.

ملعون ملعون من القى كَلَهً عَلَى النَّاسِ، ملعون ملعون من ضَيَّعَ مِنْ يَعُولِهِ [154]; ملعون است، ملعون است کسی که زحمت زندگی خود را به دوش دیگران بگذارد؛ ملعون است ملعون است کسی که نان خور خود را در مضيقه ی مالی و تحت فشار قرار دهد و مخارج او را تأمین نکند.

امام سجاد(علیه السلام) می فرماید:

ارضاکم عندالله اسبغکم علی عیاله^[155]; خداوند از هر کسی که بهتر به زندگی عیالش برسد راضی تر است.

و احادیث فراوانی در ثواب داشتن انفاق بر عیال، فعالیت برای رفاه و آسایش آنان، اداره ی آبرومندانه ی زندگی آنان و کمک در کار خانه وجود دارد. تأمین مخارج لازم زن، از خوراک، پوشاک، مسکن و دیگر لوازم متعارف زندگی، مطابق با شأن و شخصیت او بر مرد واجب است. و این نفقه، فقط در برابر امر زناشویی است. بر زن واجب است همیشه خود را در اختیار شوهر قرار دهد، ولی کارهای خانه، مثل پختن غذا، شست و شوی لباس ها، نظافت و غیره و حتی شیر دادن به بچه بر زن واجب نیست، چنان چه زن شیر به بچه ندهد، شوهر حق ندارد او را مجبور کند، یا اگر طلب اجرت و مزد نمود، واجب است به او پرداخت شود. بله شوهر حق دارد بچه را به دایه واگذار کند.

پس این که گاهی شنیده می شود، بعضی از آقایان به خاطر شوری غذا، یا نشستن لباس، یا امثال این امور جزئی، با زن خود کج خلقی، دعوا و... می کنند، خلاف شرع مبین است و باید دانست که نفقه ی زن حق شرعی است نه فقط حکم؛ یعنی اگر کسی مدتی نفقه را پرداخت نکند، باید بعداً به عنوان نفقه ی معوقه پرداخت نماید، به خلاف نفقه ی پدر و مادر که فقط حکم شرعی است و چنانچه پرداخت نکند، اگر چه ترک واجب نموده، ولی لازم نیست که بعداً به آنها بپردازد.

انفاق مستحب

صدقه

یکی از انفاق های مستحب، دادن صدقه است که بسیار ثواب دارد و موجب دفع بلا، شفای بیمار، و ازدیاد مال و ثروت می شود. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ارض القیامه نار، ما خلا ضل المؤمن، فان صدقته تظله^[156]; زمین قیامت آتش است، مگر سایه ی مؤمن؛ همانا صدقه ی او، سایه بان او خواهد گردید.

ان الله لا اله الا هو، لیدفع بالصدقه الداء و الدبيلة، و الحرق و الغرق و الهدم و الجنون (وعدت سبعین باباً من الشر)^[157]; به حق آن خدایی که جز او الهی نیست، هر آینه با صدقه برطرف می شود، بیماری و زخم دمل و آتش سوزی و غرق شدن و خراب شدن ساختمان و دیوانگی، (حضرت هفتاد نوع از این گونه بلایا را شمارش فرمود).

ما من عبد مسلم یتصدق بصدقه من کسب طیب، و لا یقبل الله الا طیباً، الا کان الله آخذها بیمینه، فیرتبهها له کما یرتی احدکم فصیله، حتی تبلغ التمره مثل احد^[158]; هیچ بنده ی مسلمانی نیست که صدقه ای از کسب حلال بدهد - و خداوند جز از حلال و پاکیزه نمی پذیرد - مگر آن که خداوند به دست خود می گیرد، و آن را برای او پرورش می دهد;

همان گونه که یکی از شما کره شتر خود را پرورش می دهد، تا این که یک دانه ی خرما مثل کوه احد می شود.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

الْبُرَّو وَ الصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ، وَ يَزِيدَانِ فِي الْعَمْرِ، وَ يَدْفَعَانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا سَبْعِينَ مِئْتَةً سُوءٍ [159].
نیکی به دیگران و صدقه دادن، موجب رفع فقر و ازدیاد عمر می شوند، هم چنین هفتاد نوع مرگ بد را از صاحب خود دور می کنند.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

دَاوُوا مَرْضَاكُم بِالصَّدَقَةِ، وَ ادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالْإِعَاءِ وَ اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ [160]. بیماران خود را با صدقه درمان کنید و بلا را با دعا از خود دور کنید، و با صدقه دادن طلب رزق و روزی نمایید.

بلا ندیده دعا را شروع باید کرد *** علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

و در احوال آن حضرت است که هر شب پس از نماز عشا انبانی از نان و گوشت و پول را بر دوش می گرفت و بر مستمندان و فقرای مدینه تقسیم می کرد، و تا پس از رحلت آن حضرت کسی نفهمید که آن شخص امام صادق(علیه السلام) بوده است.

یک اتفاق جالب در صدقه دادن

حدود بیست و چند سال پیش یک شب از حرم امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیرون می آمدم در صحن مطهر به یک فقیر برخورددم، او در خواست مقداری پول برای تهیه ی شام نمود. به نظرم آمد راست می گوید، فقط یک درهم که معادل یک تومان بود داشتم و آن برای تهیه ی شام کافی بود. به او دادم و برگشتم طرف حرم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا) [161] هر کس کار خیری انجام دهد، ده برابر به او می رسد. از صحن بیرون آمدم. شاید دویست متر دور نشده بودم که دیدم سید بزرگواری از فامیل با یک زایر ایرانی حرف می زند. در حالی که به من اشاره می کرد، به او گفتم: به ایشان بگو شاید قبول کند. زایر گفت: خواستم یک زیارت عاشورا به نیابت از طرف پدرم در حرم بخوانید؛ هر وقت باشد خوب است. گفتم: قبول است؛ و مبلغ ده تومان ایرانی داد؛ فکر کردم اگر همین امشب بخوانم بهتر است؛ لذا برگشتم به حرم و از مولا تشکر نمودم؛ اما پشیمان شدم که چرا آیه ی مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله را نخواندم که خداوند در آن وعده ی هفتصد برابر داده است.

ثواب آب دادن

ضمناً از روایت استفاده می شود که بهترین صدقات، آب دادن است. امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

من سقى الماء فى موضع يوجد فيه الماء، كان كمن اعتق رقبة، و من سقى الماء فى موضع لا يوجد فيه الماء كان كمن احيى نفساً و من احيى نفساً فكأنما احيى الناس جميعاً^[162]. هر کس دیگری را سیراب کند در جایی که آب باشد، مثل کسی است که بنده ای را آزاد نموده است و اگر در جایی باشد که آب یافت نشود، مثل کسی است که جانی را از مرگ نجات داده، و هر کس یک جان را نجات دهد، مثل این است که تمام مردم را زنده نموده است.

کسانی که در تابستان به حج تمتع یا عمره مشرف شده اند به ثواب آب دادن در هوای داغ پی می برند.

هدیه و بخشش

یکی دیگر از اقسام انفاق، هدیه ای است که به برادر یا خواهر مسلمان - چه مستمند و چه فقیر - داده می شود. در دین اسلام به منظور جلب دوستی بیش تر و ایجاد مودت و الفت به آن سفارش شده است و قطعاً اگر به قصد قربت باشد، عبادت است و ثواب دارد؛ مثل سوغات سفر، به خصوص سفر حج، کادوی خرید خانه، عروسی و زایمان، و یا هر مناسبت دیگر، بلکه هدیه ی بدون سبب. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

تحابوا تهادوا فاتها تذهب بالضغائن^[163]؛ با هم انس بگیرید و هدیه به هم بدهید؛ زیرا هدیه کینه ها را برطرف می کند.

لأن أهدي لآخي المسلم هدية أحبّ إليّ من أن اتصدق بمثلها^[164]؛ اگر به برادر مسلمانم هدیه بدهم، برای من بهتر است از این که همان مقدار صدقه بدهم.

ضمناً ناگفته نماند که هدیه ی ابتدایی افضل است از هدیه ای که به عنوان جواب و تلافی داده می شود، هر چند زیاده تر از آن چیزی است که برای او آورده اند؛ مثل سلام کردن بر برادر مسلمان که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است سلام کننده ۶۹ حسنه دارد و جواب دهنده یک درجه حسنه دارد^[165]. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(إِذَا حُبِّيتَ بِحَيَّةٍ فَحَيَّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي)^[166] هنگامی که مورد احترام قرار گرفتی، پس تو بهتر از آن احترام کن و هنگامی که دستی به احسان و نیکی به سوی تو دراز شد، تو آن را به افزون تر پاسخ ده؛ با این همه، فضیلت از آن کسی است که ابتدا نیکی کرده است.

و انسان باید چیزهای خوب و با ارزش را هدیه دهد، نه این که مثلاً سوغات دفع شری بدهد، که ندادن آنها بهتر است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

الهدية على ثلاثة وجوه، هدية مكافأة، و هدية مصادقة و هدية لله تعالى^[167]؛ هدیه بر سه قسم است: هدیه ی تلافی در مقابل هدیه، و هدیه ی کارگشایی و سازش، و هدیه برای خدای تعالی.

واضح است که قسم سوّم که برای خداست افضل است.

مهمانی و ضیافت دادن

قسم دیگر اتفاق مستحبی، مهمانی دادن است که دارای ثواب زیاد و نیز موجب زیادی رزق می شود و به آن سفارش بسیار شده است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

الضيف اذا جاء فَنزل بالقوم، جاء برزقه معه من السماء فاذا اكل غفر الله له [168].

مهمان هنگامی که وارد می شود، رزق خود را همراه خود از آسمان می آورد و هنگامی که غذا بخورد، خداوند گناهان میزبان را می آمرزد.

هم چنین می فرماید:

اذا اراد الله بقوم خيراً، اهدى لهم هدية قالوا و ما تلك الهدية، قال الضيف ينزل برزقه، و یرتحل بذنوب اهل البيت؛ هرگاه خداوند اراده نماید که به گروهی خیری رساند، یک هدیه برای آنان می فرستد. گفتند: چگونه؟ فرمود: مهمان، که رزق خود را با خود می آورد و وقتی می رود گناهان اهل خانه آمرزیده می شود.

نیز می فرماید:

ما من مؤمن يسمع بهمس الضيف و فرح بذلك، الا غفرت له خطايه [169]، هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمانی را بشنود و از آمدنش خوشحال شود، مگر آن که گناهان او آمرزیده شود.

و باید توجه نمود که ثواب این کار فقط برای مهمانی که از جایی دیگر وارد شده نیست، بلکه دعوت از برادران دینی - چه با مناسبت و چه بدون مناسبت - نیز دارای ثواب است. امام باقر(علیه السلام) به یکی از اصحاب به نام سدید فرمود:

ای سدید آیا هر روز یک بنده در راه خدا آزاد می کنی؟ گفت: نه. فرمود: در هر ماه چطور؟ گفت: نه. فرمود: در هر سال؟ گفت: نه. فرمود: سبحان الله اما تأخذ بيد واحد من شيعتنا فتدخله الى بيتك فتطعمه شبعه، فوالله ذلك افضل من عتق رقبة من ولد اسمعيل [170]؛ سبحان الله، نمی توانی دست یک نفر از شیعیان ما را بگیری و به خانه ات ببری و او را سیر کنی؟ پس به خدا سوگند، همین کار از آزاد نمودن بنده ای از اولاد اسماعیل بهتر است.

در پنج مورد اطعام مستحب است.

به همین جهت، اسلام به مناسبت های گوناگون به ولیمه و خوراک دادن به برادران دینی تأکید نموده است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

لا وليمة الا في خمس في عرس او خرس، او عذار او و كار، او ركاز [171]؛ سور دادن در پنج مورد است: ۱. عروسی و ازدواج؛ ۲. در تولد نوزاد؛ ۳. ختنه؛ ۴. خانه خریدن؛ ۵. برگشتن از سفر مکه.

مخصوصاً در مورد ازدواج بیش تر سفارش شده است؛ هم چنان که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

انّ من سنن المرسلین الاطعام عند التزویج^[172]؛ از جمله برنامه های پیامبران، سور دادن وقت ازدواج است.

در ضمن، غذا دادن مستحب است، نه این که در بعضی از عروسی ها و مراسم ها، همه نوع مخارج، مثل کارت دعوت های گران قیمت و انواع شیرینی و میوه وجود دارد، ولی از غذا خبری نیست، یا برعکس، در بعضی از عروسی ها و مراسم ها انواع غذاها و میوه ها و شیرینی ها وجود دارد که انسان نمی داند از کدام بخورد. نباید به این صورت باشد که افراط است و نه به آن صورت که تفریط است، بلکه باید حد اعتدال را رعایت کرد.

نه از آن قدرِ سا و نه از آن خیمِ حمگی *** نه ازین شوری شور و نه ازین بی نمکی
پس چه خوب است غذای ساده و کم تشریفات، به افراد زیاد داده شود. مورد دیگر از موارد اطعام، افطار دادن در ماه رمضان است.^[173]

آداب سور دادن و وظیفه ی مهمان

سزاوار است انسان با قصد قربت و با هدف رسیدن به ثواب و عمل به سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و ایجاد دوستی و محبت و خوشحال نمودن برادران دینی اطعام بدهد، نه برای ریا و خودنمایی و مباهات، که در این صورت بی نتیجه است. هم چنین مستحب است که از افراد متدین و نیز هم از فقرا و هم ثروتمندان و نیز سعی شود تمام بستگان و همسایه ها را دعوت نماید، و زود سفره را آماده نماید تا مردم معطل نشوند. در نجف اشرف رسم بود که هر کس وارد مجالس عروسی یا عزاداری می شد، غذا جلوی او می گذاشتند و او می خورد و می رفت. شاید در اطاق بیست متری، حدود ۲۰۰ نفر به این ترتیب شام می خوردند. غذا باید به اندازه تهیه شود. باید به مهمان بسیار احترام گذاشت و از او کار نکشید؛ چون خلاف ادب است و در موقع رفتن تا درب خانه او را مشایعت کرد.

آداب دعوت شونده

سزاوار است مؤمنین دعوت برادر مؤمن را اجابت کنند، بدون این که بین ثروتمند و فقیر فرقی بگذارند؛ و نیز منظورشان از اجابت، عمل به سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و خوشحال نمودن برادر مسلمان باشد، نه شکم. نباید در مهمانی ظلمه و کسانی که مالشان مشکوک است یا در مجلس آنها خلاف شرع عمل می شود شرکت کند، و اگر به ناچار می رود کم تر بخورد. سزاوار است که مهمان احترام صاحب خانه و میزبان را داشته باشد و هر جا جا بود بنشیند و به میزبان دستور و سفارش ندهد. امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:
(شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ)^[174] بدترین برادران کسی است که وقتی وارد شود، میزبان به زحمت و تکلف بیفتد.

و اگر از جای دیگر آمده است، نباید بیش تر از سه روز در منزل میزبان بماند و نیز نباید زیاد یا تا دیروقت در نزد میزبان بنشیند.

میهمان گرچه عزیز است ولیکن چو نَفَس *** خفگی آرد اگر آید و بیرون نرود
دادن قرض الحسنه

یکی از شاخه های سخاوت، دادن قرض الحسنه است که از اخلاق نیک است و بسیار ثواب دارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

على باب الجنة مكتوب القرض بثمانية عشر و الصدقة بعشر و ذلك ان القرض لا يكون الا في
يد المحتاج و الصدقة ربما وقعت في يد غير محتاج^[175]، روی درب بهشت نوشته است صدقه
ده برابر، قرض هیچده برابر؛ زیرا قرض فقط در دست نیازمند قرار می گیرد، ولی صدقه چه
بسا به دست غیر فقیر برسد.

هم چنین می فرماید:

ما من مؤمن اقرض مؤمناً يلتمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقة حتى يرجع
ماله اليه، یعنی اعطاه الله في كل آن اجر صدقه^[176]، هر مؤمنی که به خاطر خدا به مؤمنی
قرض دهد، خداوند ثواب صدقه به او می دهد تا مالش برگردد، یعنی مرتب در هر لحظه
ثواب صدقه می برد؛ زیرا می تواند هر روز مطالبه کند و نمی کند.

چون قرض، مثل وکالت از عقود جاریه است و قرض دهنده می تواند قبل از وقت مطالبه
نماید حتی اگر وقت قرار داده اند لازم الاجراء نیست^[177]، البته چنان چه قرض گیرنده
نداشته باشد که بدهد، وظیفه ای ندارد؛ مثل هر بدهی دیگر. پیامبر اکرم (صلی الله علیه
وآله) می فرماید:

المفلس في امان الله.

نباید در قرض هیچ گونه نفعی شرط شود، وگرنه قرض باطل و ربا و حرام است.

مهلت دادن به بدهکار

یکی دیگر از آثار سخاوت، مهلت دادن به بدهکاری است که نمی تواند بدهی خود را
بپردازد؛ فرقی ندارد که بدهی او قرض باشد یا هر چیز دیگر. پسندیده تر و با ارزش تر از
آن، گذشت و بخشش است و در مقابل آن، فشار آوردن و سخت گیری است که بسیار زشت
و دور از اخلاق انسانی اسلامی است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من اراد ان يُظْلَهُ الله يوم لا ظل الا ظله، فلينظر معسراً او يدع له من حقه^[178]، هر کس
بخواهد سایه ی خدا بر سرش باشد در روزی که سایه ی دیگری جز سایه ی او نیست، پس
باید به بدهکار تنگدست مهلت دهد یا از حق خود صرف نظر کند.

در ضمن اگر به کسی قرضی دادید و نتوانست به موقع آن را رد نماید، نباید از کار خیری
که کرده اید پشیمان شوید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(لَا يُزْهَدُ تَكَّ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتَعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَ قَدْ تُدْرِكُكَ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرُ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) [179] ناسپاسی کسی که به او نیکی کرده ای هرگز تو را به احسان بی رغبت نکند، چه آن که حتماً کسی از تو قدردانی می کند که هیچ بهره ای از آن نیکی نبرده است (خداوند متعال) و از این سپاس گزار پاداش بیش تری خواهی برد، بیش از آنچه کفران کننده تباه کرده است؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

اقسام بخشش و هدیه

غیر از آنچه گذشت، بذل و بخشش دارای موارد دیگری نیز می باشد؛ از قبیل: منزل و لباس دادن به محتاج، چیزی را عاریه دادن، و... که در احادیث به آنها سفارش شده و ثواب زیادی دارد، و هر کدام به نوبه ی خود یک نوع شکر عملی از نعمت های خداست. اگر فردی بتواند برهنه ای را بپوشاند، یا وسایل زندگی از قبیل فرش، ظرف و... را به همسایه اش عاریه بدهد، و یا بتواند در هوای گرم یا سرد، یا نیمه شب، با وسیله ی نقلیه ی خود افرادی را که در مسیر او هستند به مقصد برساند، ولی به این امور توجهی نکند دلیل بر خست نفس اوست. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من کسا احداً من فقراء المسلمين ثوباً من عری، او اعانه بشیء مما یقویه علی معیشته، و کلّ الله عزوجلّ به سبعة آلاف ملک من الملائکه یتستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور [180]، هر کس یک مسلمان فقیر را لباس بپوشاند، یا او را در امور زندگی با چیزی کمک کند، خداوند هفت هزار فرشته را مأمور می نماید که برای هر گناهی که انجام داده است تا روز قیامت برای او طلب مغفرت کنند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

من یعطی بالید القصیره یعطی بالید الطویل [181]، هر کس با دست کوتاه چیزی در راه خدا بدهد، با دست بلند به او بازگشت داده خواهد شد.

سید رضی (ره)، دست کوتاه را، دست بنده، و دست بلند را دست خدا تفسیر نموده است، و مراد از دست را نعمت گرفته است.

تو نیکی می کن و در دجله انداز *** که ایزد در بیابانت دهد باز

خلاصه این که، اگر کسی از شما درخواست قرض یا امانتی، و یا طلب کمک یا سفارش نمود، او را محروم نکنید، امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

من ظنّ بک خیراً فصدّق ظنّه [182]، هر کس از شما امید خیر و نیکی داشت، جواب مثبت بدهید و او را ناامید نگردانید.

یک داستان عجیب و آموزنده

محدث بزرگوار سید جزایری در زهرالریح از ابن خلکان و حاج میرزا هاشم خراسانی در منتخب التواریخ از اثنی عشریه حکایت می کنند که:

روزی مردی با زن خود مشغول غذا خوردن بود و غذا مرغ بریان بود، سائلی بر درب خانه اظهار حاجت کرد، آن مرد او را محروم کرد و چیزی نداد، بعد از مدتی روزگار بر او برگشت و ثروت و دارایی اش از بین رفت و زن را نیز طلاق داد. زن با مرد دیگری ازدواج نمود. از اتفاقات عجیب آن که، روزی آن زن با شوهر دوم مشغول غذا خوردن و از جمله مرغ بریان بود که فقیری بر درب خانه خوراک خواست. مرد گفت: مقداری غذا و مرغ برای او ببر. وقتی زن غذا را به دست فقیر می داد، دید گویا او را دیده است، دقت کرد، سبحان الله، چه می بینم! همان شوهر اولش بود که به این روز افتاده بود. گریه اش گرفت و برگشت. شوهر سبب گریه را پرسید پاسخ داد: شوهر اول من بود، یک روز با او غذا می خوردم گدایی آمد و او آن گدا را محروم کرد. مرد گفت: خدا گواه است آن سائل من بودم و چون تلخی ناامیدی را دیده ام نمی خواهم کسی از در خانه ام محروم برود.^[183]

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

اذا وصلت الیکم اطراف النعم، فلا تُنفروا اقصاها بقلّة الشکر^[184]؛ هنگامی که رسیدن نعمت ها به شما شروع شد، با کمی شکرگزاری، کاری نکنید که به آخر نرسد و از شما سلب گردد.

صدقات جاریه یا کار خیر بادوام

یکی از اقسام انفاق و از شاخه های سخاوت، صدقات جاریه و همیشگی است؛ مثل ساختن مسجد، مدرسه، پل، بیمارستان، حسینیه و...، که در احادیث نقل شده که برای هر کدام از این ها ثواب و پاداش هایی وجود دارد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلاث، علم یتنفع به، او صدقة تجری به، او ولد صالح یدعو له^[185]؛ هنگامی که انسان بمیرد، دستش از عمل در دنیا کوتاه می شود و پرونده اش مختومه می گردد، مگر در سه مورد: یک. آثاری علمی (از کتاب و درس و بحث و شاگردان) داشته باشد که مردم از آن بهره ببرند. (مثلا شیخ طوسی بیش از هزار سال است که از دنیا رفته است، ولی هر چه از کتاب های او به خصوص تهذیب و استبصار استفاده می کنند او در ثواب شریک است)؛ دوم. کار خیر و نیکی که همیشه و با گذشت زمان مورد استفاده قرار گیرد، مثل مسجد و بیمارستان و مدرسه؛ سوم. فرزند صالحی که بعد از او طلب مغفرت کند و دعا نماید (یعنی به یاد پدر و مادر باشد و برای آنان عبادت، نماز قضا، صدقه و کار نیکی انجام دهد).

حرام خواری

خوردن مال حرام که از شاخه های قوه ی شهویه است، موجب هلاکت و گمراهی و شقاوت و بدبختی انسان در دنیا و آخرت می گردد. بسیاری از مردم به همین سبب، سعادت را از دست داده، کوردل شده، از حقیقت دور مانده و توفیق تقرب الی الله از ایشان سلب شده

است، و شاید منشأ بسیاری از گرفتاری ها، بی توفیقی ها، اجابت نشدن دعاها و بی برکتی رزق و روزی ها، خوردن مال حرام و شبهه ناک باشد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

من اکتسب مالا من الحرام فان تصدق به لم یقبل منه، و ان ترکه ورائه کان زاده الی النار^[186]؛ هر کس مالی را از حرام به دست بیاورد، حتی اگر آن را به فقیر صدقه دهد، از او پذیرفته نخواهد شد و اگر بمیرد و مال او به وارث برسد، توشه ی او برای آتش جهنم می شود.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

اذا اکتسب الرجل مالا من غیر حلّه ثم حجّ، فلبّی، نودی لا لیبیک ولا سعیدیک، و ان کان من حلّه، نودی لیبیک و سعیدیک^[187]؛ هنگامی که مردی مالی را از غیر راه حلال به دست بیاورد و با آن به حجّ برود، وقتی که می گوید: لیبیک اللهم لیبیک، به او گفته می شود: لا لیبیک، خوش نیامدی؛ ولی اگر از راه حلال باشد، خطاب می شود، خوش آمدی و تو را یاری می کنم. باید دانست که به دست آوردن مال حلال و مصرف نمودن آن در راه حلال بسیار مشکل و دشوار است. مرحوم ملا مهدی نراقی متوفی ۱۲۰۹ هـ.ق. در جامع السعادات، بیش از دویست سال پیش فرموده است:

در زمان ما حلالی باقی نمانده، مگر آب فرات و علف ییابان؛ زیرا دست ستمگران و داد و ستدهای باطل، همه چیز را شبهه ناک نموده است.^[188]

حالا خدا می داند که در زمان ما چگونه حلال پیدا شود و چه باید گفت؛ زیرا ارتباطی که تمام جهان، حتی کفار با مسلمانان پیدا نموده اند و نیز بعضی از معاملات بانکی، و داد و ستدهای بین المللی، معاملات ربوی، و انواع و اقسام خوراکی و غیر خوراکی که از کشورهای غیر اسلامی می آورند و ثروت های بادآورده ی بعضی افراد، و... چیزهایی است که در زمان مرحوم نراقی نبوده است و حتی فکرش را نمی کرد که چنین چیزهایی به وجود آید. در پایان تلخیصی از اشعار شیخ بها را نقل می کنم.

لقمه ی نانی که باشد شبهه ناک

لقمه ی نانی که باشد شبهه ناک *** در حریم کعبه ابراهیم پاک

گر به دست خود فشاندی تخم آن *** و ر به گاو چرخ کردی شخم آن

و ر مه نو در حصادش داس کرد *** و ر به سنگ کعبه اش دستاس کرد

و ر به آب زمزمش کردی عجین *** مریم آیین پیکری از حور عین

و ر بخواندی بر خمیرش بی عدد *** فاتحه یا قل هو الله احد

و ر بُود از شاخ طوبی آتشش *** و ر شدی روح الامین هیزم کشش

و ر تو بر خوانی هزاران بسمله *** بر سر آن لقمه ی پر ولوله

عاقبت خاصیتش ظاهر شود *** نفس از آن لقمه تو را قاهر شود

در ره طاعت تو را بی جان کند *** خانه ی دین تو را ویران کند [189]

(بنده عرض می کنیم) واقعاً شیخ بها گل گفته است *** حرف حق را هم چو بلبل گفته است
انواع مال ها

اموال بر سه قسم است: ۱. مال حلال واضح; ۲. مال حرام واضح; ۳. مال شبهه ناک. هر کدام نیز درجاتی دارند; مثلاً چیزی را که انسان به معامله ی باطل و با رضایت طرف گرفته، مالک نیست و حرام است، و یا مال یتیمی را که به زور گرفته، حرام است; اما این کجا و آن کجا، تفاوت از زمین تا آسمان است. به هر حال تصرف در مال حلال، جایز و تصرف در مال حرام، حرام و تصرف در مال مشتبّه، مکروه است. چیزی که حرمت ذاتی دارد، مثل گوشت خوک و سگ و دیگر حیوانات حرام گوشت، و یا گوشت حیوانات حلال گوشت که ذبح شرعی نشده باشد، یا خوردن خاک. چیزی که حرمت عارضی دارد; مثل غذای مسموم یا نجس; و قسم سوّم آن که، اشکال و نقص در داد و ستد و گرفتن آن باشد، مثل مال غصبی و دزدی و ریا و خیانت و کلاهبرداری و رشوه و کم فروشی و... که در کتب فقه مفصّلاً بیان شده است و در رابطه با هر کدام، آیات و احادیثی در مذمت و نهی و کیفر آنها وارد شده است که از ذکر آنها خودداری می کنیم، فقط به خاطر امکان اشتباه بین رشوه و هدیه، فرق آنها را بیان می کنیم.

فرق بین رشوه و هدیه

همان گونه که شیخ اعظم انصاری قده در مکاسب می فرماید: رشوه عبارت است از: مالی که انسان در مقابل باطل کردن حقّی، یا حق جلوه دادن باطلی بگیرد. یا اگر قاضی یا کسی مالی را بگیرد که در مقابل آن به نفع او حکم و قضاوت کند، گرچه حقّ با او باشد، یا کاری را برای او انجام دهد که حقّ مسلم اوست; این ها مسلماً حرام اند و عقوبت و کیفرشان سخت است. ولی هدیه عبارت است از: مالی که به خاطر جلب مودت و دوستی و به دست آوردن دل مجانی به کسی داده شود، که آن اقسامی دارد:

۱. مقصود هدیه دهنده ثواب و قربۀ الی الله و یا صرف دوستی و دل به دست آوردن باشد، که این حلال زلال است.

۲. مقصودش طمع مالی است، مثل این که فقیری به ثروتمندی یا ثروتمندی به ثروتمند دیگر هدیه و کادویی بدهد تا او بیش تر تلافی کند; این نیز حلال است، حتی اگر گیرنده قصد تلافی نداشته باشد; ولی بهتر آن است که تلافی و جبران کند.

(وَ إِذَا حُيِّنْتُمْ بِنَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً) [190] وقتی که به شما عرض ارادت کرد شما پاسخ بهتر بدهید، یا حداقل همان را رد کنید.

اسحاق بن عمّار می گوید:

خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرد فقیری به منظور این که من جبران و تلافی کنم، هدیه ای به من می دهد، اگر من بگیرم و چیزی به او ندهم، هدیه اش حلال است؟ حضرت فرمود: آری حلال است، ولی چنین کاری نکن، و او را محروم نگردان. به قول بابا طاهر:

چه خوب بی مهربونی هر دو سر بی *** که یک سر مهربونی در دسر بی
پس اگر کسی سوغات برای شما آورد، شما کادو بدهید؛ اگر برای عروسی و تولّد نوزاد و ختنه سرور چیزی داد، جبران کنید؛ این کارها سبب زیاد شدن دوستی می شود.
۳. منظور و هدف هدیه دهنده این است که گیرنده ی هدیه، کار او را انجام دهد، مثل بسیاری از هدایایی که به رؤسا و مسئولین داده می شود که اگر در آن پست و مقام نبود، به او داده نمی شد اگر کار دهنده ی هدیه حرام باشد، یا انجام آن بر گیرنده واجب باشد، شیخ می فرماید: این هدیه ملحق به رشوه است و حرام است، ولی اگر کار مباحی باشد، هدیه حلال و لیکن مکروه است و نگرفتن آن بهتر است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:
هدیه بر سه قسم است: هدیه ی جبرانی، هدیه ی انجام دادن کار، و هدیه برای خاطر خداوند متعال.

اجتناب از مال حرام یا ورع

اجتناب از مال حرام که ورع نامیده می شود دو معنی دارد: اول، پرهیز از مال حرام و شبهه ناک؛ دوم، خودداری و حفظ نفس از تمام کارهای حرام و معصیت ها، که این معنی، ضدّ بی باکی و ارتکاب مطلق معصیت است؛ که این معنا از ردایل قوای شهویه و غضبیه می باشد، ولی بنابر معنای اوّل، فقط از ردایل قوّه ی شهویه است. به هر حال مناسب است که مقداری در این موضوع بحث کنیم. لفظ تقوی نیز که مرادف ورع است، دو معنا دارد: تقوای خاص (اجتناب از مال حرام)، و تقوای عام، (اجتناب از تمام گناهان و هر چیزی که برخلاف رضای خدای تعالی باشد). خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) [191] ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و از قبیله های گوناگون قرار دادیم، تا از هم شناخته شوید، به درستی که گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.

این یکی از اساسی ترین و جالب ترین موضوعات اسلام، که در آن دنیای تاریک ۱۴۰۰ سال پیش تبعیضات نژادی و به خصوص در جزیره العرب، ملاک ارزش و عزّت هر کسی را به خداشناسی و دوری از گناه قرار داده است، نه به اقوام زیاد و ثروت و رنگ بدن و سیمای ظاهری و... پس ورع و تقوا موجب عزّت دنیا و آخرت و نیل به سعادت و علوّ درجه است.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

من لقی الله سبحانه ورعاً، اعطاه الله ثواب الاسلام کله^[192]؛ هر کس خدا را با ورع ملاقات کند، خداوند ثواب تمام اسلام را به او می دهد.

در آخر خطبه ی شعبانیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرض کردم یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) بهترین عمل در این ماه (رمضان) چیست. فرمود: الورع عن محارم الله؛ دوری جستن از آنچه خدا حرام نموده است.

ببینید با این که در ظاهر بهترین عمل در ماه مبارک، روزه، نماز، قرائت قرآن، نماز شب و افطار دادن است، ولی حضرت فرمود: الورع عن محارم الله، کارهای مثبت خوب است، ولی مهم تر از آنها ترک محرمات است. پس اول انسان باید از حرام دوری کند، بعد واجبات و مستحبات را انجام دهد؛ همان گونه که در علم پزشکی برای رفع مرض، اول پرهیز، سپس دارو و دوا تجویز می گردد. حضرت (علیه السلام) در نامه ای به عثمان بن حنیف، که در آن زندگی و خوراک و پوشاک ساده ی خود را متذکر می شود، می فرماید:

(أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ).^[193] شما (پیروان علی) نمی توانید مثل من شبانه روزی دو قرص نان بخورید و لباسان دو پیراهن ساده باشد، لیکن مرا به ورع و دوری از گناه و کوشش در راه خدا و داشتن عفت، و استقامت در دین یاری کنید.

هم چنین در این نامه می فرماید:

ای عثمان بن حنیف، هر غذایی را که شبهه ناک است از دهن بیرون بریز و آنچه اطمینان بر حلال بودن آن داری بخور.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در جایی می فرماید:

فما اقلّ والله من يتبع جعفرًا منكم انما اصحابي من اشدّ ورَعه، و عمل لخالقه، ورجا ثوابه، هؤلاء اصحابي^[194]؛ به خدا سوگند پیروان واقعی جعفر افراد کمی از شما هستند، اصحاب من فقط کسانی هستند که ورع و ترس از خدا در آنان زیاد و کارشان برای خداست و امید پاداش به او دارند، این ها یاران من هستند.

و به ابن ابی یعفور فرمود:

كونوا دعاة للناس بغير السنتكم، ليروا منكم الورع و الاجتهاد و الصلوة و الخير فان ذلك داعيه^[195]؛ مردم را با عمل به سوی ما دعوت کنید، نه به زبان. باید آنها از شما (شیعه)، ورع و دوری از گناه، کوشش، نماز و خیر و خوبی ببینند.

به این ترتیب باید دعوت به حق و کوشش به دین جعفری کنید.

سعدیا گرچه سخن دان و نصایح گویی *** به عمل کار بر آید به سخندانی نیست

خیانت و غدر

یکی دیگر از شاخه های قوه ی شهویه، خیانت به برادران دینی است و فرقی ندارد که در مال، آبرو، و یا ناموس باشد؛ هم چنین کم فروشی، غش در معامله، کلاهبرداری و گول زدن را نیز در برمی گیرد؛ و در مقابل آن امانت و رعایت حقوق دیگران است که در دین مبین اسلام سفارش اکید و احادیث بسیار در مدح و تمجید آن وارد شده است؛ همان گونه که در روایات بسیاری، خیانت، مذموم و حرام شمرده شده است. بعضی خود و یا فرزندشان را به مرض و فلج و کوری می زنند، و بعضی با گریه و زاری، بعضی با پهلوان بازی، بعضی با شعبده و جادوگری، بعضی با مارگیری و عقرب بازی تقاضای پول می کنند. شیخ اعظم انصاری فرمود: گدایان سه جورند: زورکی، که دزدی و چپاول و جیب برند؛ زیرکی، که کلاه بردارند؛ زارکی، که تضرع و زاری می کنند و با التماس چیزی می گیرند. به هر حال تمام این ها حرام و خیانت اند و نهی شده اند؛ البته حرمت آنها با هم فرق می کند و شدت و ضعف دارد؛ مثلاً ربا خواری، جنگ با خدا و پیامبر است:

(فَاذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) [196]

کم فروشی، تهدید دارد:

(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ).

کیفر دزدی بریدن دست است. البته با شرایط ده گانه اش که در کتب فقهی مذکور است:

(وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) [197]

ادای امانت

روایاتی را از باب نمونه در مورد ادای امانت و مذمت خیانت ذکر می کنیم. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

المسلم اخوالمسلم، هو عینه و مرآته و دلیله، لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه [198]؛ مسلمان برادر مسلمان و مثل چشم و آینه و راهنمای اوست، به او خیانت نمی‌ورزد، گولش نمی‌زند، به او ستم نمی‌کند، به او دروغ نمی‌گوید و غیبت او را نمی‌کند. ان الله عزوجل لم یبعث نبیاً قطّ الاّ بصدق الحدیث و اداء الامانة مؤداة الى البرّ و الفاجر [199]؛ خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر این که او را به راستگویی و ادای امانت به صاحبش - چه فاجر و چه نیکوکار - سفارش نموده است.

ثلاث لا عُذر فیها لاحد اداء الامانة الى البرّ و الفاجر، و الوفاء بالعهد البرّ و الفاجر، و برّ الوالدین برّین کانا او فاجرین [200]؛ در سه چیز عذر هیچ کس پذیرفته نمی‌شود: یکی ردّ امانت به صاحبش، چه فاجر باشد و چه نیکوکار؛ دوم، وفای به عهد، چه با شخص نیکوکار باشد و چه با فاجر؛ سوم، نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند چه فاجر.

در ضمن در روایات بسیاری فرموده اند و به تجربه نیز ثابت شده است که راست گویی و ادای امانت موجب زیادی رزق و، برعکس، خیانت موجب کم شدن رزق و روزی می‌شود.

صاحب وسایل آنها را در کتاب ودیعه بیان فرموده است.^[201] از جمله ی آنها داستان عبدالرحمن بن سیّابه است. وی می گوید امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: الا اوصیک، قلت بلی، قال علیک بصدق الحدیث و اداء الامانة تشرك الناس فی اموالهم هکذا، و جمع بین اصابعه، قال فحفظت ذلک عنه فزکیت ثلثمائة الف درهم^[202]؛ حضرت فرمود: میل داری سفارشی به تو کنم؟ گفتیم: آری. فرمود: بر تو باد به راست گویی و ادای امانت. این چنین شریک مال مردم خواهی شد - و حضرت انگشتان خود را به هم جمع نمود - پس این سفارش را جداً عمل کردم، تا یک سال زکات مالهم را - سیصد هزار درهم - پرداخت نمودم.

پس انسان عاقل، راست گویی و درست کرداری را پیشه می کند که موجب سعادت دنیا و آخرت و فراوانی رزق و روزی او گردد و هرگز به طرف خیانت و دروغ که سبب ننگ و عار و آبروریزی در دنیا و عذاب و آتش در آخرت است نمی رود.

گفتار باطل و عفت در کلام

یکی دیگر از رذایل مربوط به قوّه ی شهویه، گفتار باطل است، که نه در دنیا و نه در آخرت هیچ سودی ندارد. و آن گر چه حرام نیست، ولی از صفات پست و خبیث است و موجب تلف شدن عمر و تضییع سرمایه ی گران بهای وقت می شود.

هر چیز رود ز دست انسان *** شاید که به دست آید آسان

گر عمر رود ز دست ارزان *** با هیچ گهر خرید نتوان

و چه بسا کم کم موجب گناه و معصیت، مثل دروغ، غیبت، تهمت و... شود.

تمجید از خموشی و صمت

در مقابل گفتار باطل، صفت پسندیده ی خموشی قرار دارد که در احادیث بسیار از آن تعریف شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ی هفتم در وصف متّقین ۱۱۰ صفت بیان می دارد، از جمله می فرماید:

منطقهم الصواب، گفتار پرهیزکاران مقرون به حقیقت و واقع است.^[203]

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت. انّ الصمت باب من ابواب الحکمة - انّ الصمت یکسب المحبة و هو دلیل علی الخیر^[204]؛ از آثار فقه، بردباری و علم و خموشی است. حقاً خموشی دری از درب های حکمت است (خموشی سبب رسیدن به حکمت از طرف خدا یا خلق می شود) خموشی و سکوت، موجب دوستی و محبت می گردد؛ سکوت راه نمایی به سوی نیکی هاست.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

نجاه المؤمن فی حفظ لسانه^[205]؛ نجات شخص مؤمن در نگه داری زبان است.

و جاء رجل الى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال: يا رسول الله اوصني. فقال: احفظ لسانك قال يا رسول الله (صلى الله عليه وآله) اوصني قال: احفظ لسانك قال يا رسول الله اوصني قال احفظ لسانك ويحك و هل يكب الناس على مناخرهم في النار الا حصائد السنتهم [206].

شخصی خدمت پیامبر آمد عرض کرد: مرا نصیحت و سفارشی بفرمایید. فرمود: زبانت را نگهدار، باز عرض کرد مرا سفارشی فرمایید. فرمود: زبانت را نگه دار، باز عرض کرد سفارشی بفرمایید، فرمود زبانت را نگه دار، وای بر تو؛ آیا چیزی موجب افتادن مردم در آتش می شود غیر از گرفتاری های زبان آنان؟

ای عبدالله (علیه السلام) می فرماید:

قال ما عبد الله بشيء افضل من الصمت و المشي الى بيته [207]، خدای تعالی عبادت نشده است به چیزی که افضل از خموشی و راه رفتن به سوی خانه اش باشد (خانه ی کعبه یا شاید مسجد).

نبی اکرم (صلى الله عليه وآله) می فرماید:

قال عليك بطول الصمت فانه مطرده للشيطان و عون لك على امر دينك [208]؛ بر تو باد به این که تا می توانی سکوت را ادامه دهی؛ زیرا قطعاً سکوت، موجب طرد شیطان می شود و تو را در امر دینت یاری خواهد کرد.

به مجلس نشینی خموشی رواست *** اگر نقره گویی نگفتن طلاست
مشق قدیم

در دوران دبستان معلّمی داشتیم - خدا او را رحمت کند - یکی از تکلیف هایی که به عنوان مشق و انشا در موضوع سکوت به ما می گفت اشعار ذیل بود.

خموشی پاسبان اهل راز است *** از او کبک ایمن از چنگال باز است

نشد خاموش کبک کوهساری *** از آن شد طعمه ی باز شکاری

اگر طوطی زبان می بست در کام *** نه خود را در قفس دیدی نه در دام

ولی آن جا که باشد جای گفتار *** خموشی آورد صد نقص در کار

مرحوم حاج شیخ عباس هم [209] اشعار امیر خسرو را درباره ی خموشی آورده است.

پشیمان نگشت از خموشی کسی

سخن گر چه هر لحظه دلکش تر است *** چه بینی خموشی از آن بهتر است

در فتنه بستن دهان بستن است *** که گیتی به نیک و بد آبستن است

پشیمان ز گفتار دیدم بسی *** پشیمان نگشت از خموشی کسی

شنیدن ز گفتن به ار دل نهی *** کزین پر شود مردم از وی تهی

صدف زان سبب گشت جوهر فروش *** که از پای تا سر همه گشت گوش

همه تن زبان گشت شمشیر تیز *** به خون ریختن زان کند رستخیز

شاعر تشبیه لطیفی نموده که می گوید: صدف از آن رو که همانند گوش است جوهر فروش شده و در خود دُر جای داده است، ولی شمشیر که شکل زبان است خون ریز است. بعضی گفته اند خداوند دو گوش داده، ولی یک زبان، تا شنیدن دو برابر گفتن باشد.

داستان شیرین کلامی و حقیقت گویی طاوس یمانی

در خاتمه ی این بحث مناسب دیدم داستان موعظه ی طاوس یمانی به هشام بن عبدالملک را که مرحوم محدث قمی^[210] در سفینه البحار نقل کرده برای شما بیان کنم. او در ایام خلافتش جهت حجّ به مکه مشرف شد. گفت: اگر کسی از صحابه ی پیامبر اکرم زنده است، بیاورید (کسانی که به حضور حضرت شرفیاب شدند) پاسخ شنید که همه از دنیا رفته اند، گفت: اگر از تابعین کسی هست بیاورید (کسانی که صحابه را درک کرده باشند) پس طاوس یمانی را نزد او حاضر کردند، هنگامی که طاوس وارد بر هشام شد، تا نزدیک فرش های او با نعلین رفت و سپس آن را در آورد و به عنوان امیر مؤمنان بر او سلام نکرد (که رسم بر آن بود)، بلکه گفت: السلام علیک یا هشام؛ حتی کنیه ی او را - که در عرب رسم احترام است - نگفت و روبه روی او نشست و گفت: هشام حالت چطور است؟ هشام از این رفتار طاوس بسیار ناراحت و غضبناک شد و به صورت اعتراض گفت: ای طاوس این چه رفتاری بود که نمودی؟ پاسخ داد: مگر چه کردم؟ هشام بیش تر خشمگین گردید و گفت: کفشت را کنار من در آوردی و به عنوان امیری بر من سلام نکردی و مرا به کنیه صدا نزدی و روبه روی من نشستی و گفתי حالت چگونه است. طاوس پاسخ داد: اما بیرون آوردن نعلینم در کنار تو، پس من همه روزه پنج مرتبه در جلوی پروردگارم ربّ العزّه آنها را بیرون می آورم و خداوند خشم بر من نمی کند، اما به عنوان امیری بر تو سلام نکردم؛ زیرا همه ی مردم راضی به امیر بودن تو نیستند، پس نخواستم دروغ گفته باشم و اما این که گفתי چرا به کنیه مرا صدا نزدی؛ زیرا خدای عزّوجلّ تمام اولیا و دوستان خود را به نام صدا زده است، نه کنیه و فرمود: یا داود، یا یحیی، یا عیسی، ولی دشمنانش را به کنیه یاد کرده است «تَبَّتْ یَدَا ابْنِ لَهَبٍ» و اما چرا روبه روی تو نشستم؛ زیرا من از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم که فرمود: هرگاه خواستی به کسی که اهل جهنم و آتش است نگاه کنی، پس نگاه کن به مردی که نشسته باشد (متکبرانه) و گروهی اطراف او سر پا باشند. پس هشام گفت: مرا پندی ده و موعظه کن. طاوس گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) به درستی که در جهنم مارهایی همانند تپه های خاک (از بزرگی) و کژدم هایی همانند قاطر وجود دارد که این ها نیش می زنند هر حاکمی را که بر رعیت و ملتش به عدالت رفتار نکند. پس طاوس از جا بلند شد و به شتاب رفت.

- [1]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳.
- [2]. ج ۶۲، ص ۳۲۵.
- [3]. برای اطلاع بیش تر، ر.ک: مطبوعات و روزنامه های بعد از انقلاب اسلامی ایران؛ هم چنین خاطرات خانواده ی خبیث پهلوی و قاجار. از باب نمونه: احمد شاه در سن ۳۲ سالگی - ۱۳۰۸ ش - در اثر بیماری سفلیس که از فواحش فرانسه گرفته بود، در پاریس مُرد - پس از سه سال در بدری - و نیز محمد رضا پهلوی سرانجام به سرطان پرستات، طحال و غدد لنفاوی مبتلا شد و بعد از سه سال در بدری، در پنجم مرداد ۱۳۵۹ در مصر مُرد؛ همان گونه که پدرش، رضا شاه نیز بعد از سه سال در بدری در چهارم مرداد ۱۳۲۳ ش در ژوهانسبورک به درک رفت. این ها نمونه ای از مردان آنها بود؛ اما در مورد زنان آنها به خاطرات ارتشبد حسین فردوست بخش «شیطانی به نام اشرف» و نیز خاطرات ملکه ی پهلوی تاج الملوک آیرملو، مراجعه نمایید.
- [4]. سوره ی نور، آیه ی ۳۰.
- [5]. سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۰۸.
- [6]. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵.
- [7]. سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۷.
- [8]. سوره ی نازعات، آیه ی ۴۰.
- [9]. سوره ی نور، آیه ی ۳۳.
- [10]. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۹.
- [11]. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۳۳، نهج البلاغه، کلمه ی قصار ۴۸۲.
- [12]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰۲.
- [13]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰۲.
- [14]. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۱.
- [15]. ر.ک: همان، جلد ۲۲، ص ۱۹۱.
- [16]. همان، ج ۱۷، ص ۳۸۱.
- [17]. سوره ی احزاب، آیه ی ۳۷.
- [18]. سوره ی احزاب، آیه ی ۵۱؛ دیگر جایز نیست که با زنان ازدواج کنی و یا آنها را طلاق داده و دیگری را عقد ببندی.
- [19]. سوره ی احزاب، آیه ی ۲۱؛ ای پیامبر به زنان خود بگو: اگر زندگی بهتر در دنیا بخواهید بیاید مهربانان را به شما بدهم و با کمال آزادی جدا شوید.
- [20]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲.
- [21]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱ و ص ۲۰۲.
- [22]. همان.

- [23]. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۰۹.
- [24]. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۹۷.
- [25]. سوره ی نحل، آیه ی ۵۷.
- [26]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۷۸، کلمات قصار ۱۷۱.
- [27]. سوره ی اعراف، آیه ی ۳۰.
- [28]. سوره ی نور، آیه ی ۳۲.
- [29]. سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۰۹.
- [30]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱.
- [31]. برای اطلاع بیش تر ر.ک: سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱، ج ۳، ص ۵۰۹؛ و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳.
- [32]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴.
- [33]. سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۲۰.
- [34]. سوره ی قصص، آیه ی ۷۷.
- [35]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۸.
- [36]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۴.
- [37]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۰۰، کلمه ی قصار ۲۸۳.
- [38]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۵.
- [39]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۵.
- [40]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۵.
- [41]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۱.
- [42]. سوره ی حدید، آیه ی ۳۰.
- [43]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹.
- [44]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۲.
- [45]. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۰، و ج ۳۳، ص ۲۷۴.
- [46]. ر.ک: به اوصاف روزه داران، ص ۲۲۳.
- [47]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۴۱۸، خطبه ۱۹۴.
- [48]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۷۰۷، نهج البلاغه محمد عبده، ص ۴۵۴.
- [49]. کلیات، ص ۳۱۸.
- [50]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۶۴.
- [51]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۸.
- [52]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۶۹، کلمه قصار ۴۰۷.
- [53]. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳.

- [54]. سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۳۱.
- [55]. سوره ی منافقون، آیه ی ۹.
- [56]. سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- [57]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۶، بحار، ج ۷۳، ص ۱۴۴.
- [58]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۶، بحار، ج ۷۳، ص ۱۳۹.
- [59]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸.
- [60]. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۷.
- [61]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۹۷، چاپ اسوه، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۰.
- [62]. سوره ی توبه، آیه ی ۷۵.
- [63]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۳، ص ۲۳۸، قصار ۴۹۰.
- [64]. سوره ی حدید، آیه ی ۲۳.
- [65]. نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۲۲۹.
- [66]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۴.
- [67]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۴.
- [68]. منتهی الامال، ص ۱۴۹.
- [69]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۸۶۴، نامه ی ۲۲.
- [70]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۰ و ج ۳، ص ۵۴۱.
- [71]. سفینه، ج ۱، ص ۵۷۰ و ج ۳، ص ۵۴۳.
- [72]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۸۱، خطبه ی ۳۳.
- [73]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۵۷۰.
- [74]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۴۹۳.
- [75]. برای اطلاع بیش تر در این زمینه، ر.ک: سرگذشت های ویژه، ج ۱، ص ۴.
- [76]. سوره ی علق، آیه ی ۶.
- [77]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۶۰.
- [78]. سوره ی فاطر، آیه ی ۳۷.
- [79]. سفینه، ج ۲، ص ۳۷۸ و ج ۷، ص ۱۳۱.
- [80]. سفینه، ج ۲، ص ۳۷۷ و ج ۷، ص ۱۲۹.
- [81]. همان، ج ۲، ص ۳۷۷ و ج ۷، ص ۱۳۰.
- [82]. سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۳۳.
- [83]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۶۷: سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۹.
- [84]. ص ۳۷۸، که قبلا گذشت.
- [85]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸ و ج ۷، ص ۱۳۲.

- [86]. کلیات، ص ۵۵.
- [87]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۱.
- [88]. قصار فیض، ص ۱۲۶۷، نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۳۱، کلمه ی ۳۹۸.
- [89]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۰۶، نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۱، حکمت ۶۵.
- [90]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۲.
- [91]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۰۶، نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۱.
- [92]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۴.
- [93]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۵.
- [94]. سوره ی الضحی، آیه ی ۱۰.
- [95]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۵.
- [96]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۸.
- [97]. سفینه، ج ۲، ص ۵۳.
- [98]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۳.
- [99]. سفینه، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۲، ص ۱۵۴.
- [100]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۹.
- [101]. همان.
- [102]. سوره ی توبه، آیه ی ۵۶.
- [103]. سوره طه، آیه ی ۱۳۱.
- [104]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۶۱، نامه ی ۴۵.
- [105]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۰۹، کلمه ۲۶۵.
- [106]. ثمور پوست نرمی دارد.
- [107]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۲.
- [108]. همان.
- [109]. معراج السعاده، ص ۳۰۷.
- [110]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۳.
- [111]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۷.
- [112]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۴.
- [113]. همان.
- [114]. سوره ی اسراء، آیه ی ۲۹.
- [115]. سوره ی فرقان، آیه ی ۶۷.
- [116]. سوره ی نساء، آیه ی ۳۶.

- [117]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۰.
- [118]. سوره ی همزه، آیه ی ۱ به بعد.
- [119]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۵.
- [120]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۳۵، کلمه ۱۲۱.
- [121]. همان، ص ۱۲۵۷، کلمه ی ۳۷۰.
- [122]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۶.
- [123]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۵.
- [124]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۷.
- [125]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۷.
- [126]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۷.
- [127]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۹، و ج ۴، ص ۱۰۷ و بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.
- [128]. در سخاوت اهل بیت اطهار ر.ک: سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۷: و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱، سخاوت حسین (علیه السلام).
- [129]. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.
- [130]. سوره ی حشر، آیه ی ۹.
- [131]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۷.
- [132]. سوره ی مجادله، آیه ی ۱۳ و سوره ی حج، آیه ی ۷۸.
- [133]. سوره ی توبه، آیه ی ۳۵.
- [134]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۳۲، کلمه ۳۲۰.
- [135]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۳۵، کلمه ۴۱۷؛ و نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۷۵.
- [136]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۶، و سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۹.
- [137]. قیراط = ۱۲۱ مثقال: فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۷۶۶.
- [138]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۶.
- [139]. سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۱.
- [140]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۴۲.
- [141]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۱.
- [142]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۹.
- [143]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۹.
- [144]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۴.
- [145]. دیوان پروین، ص ۹۷.
- [146]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

- [147]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۷.
- [148]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۲، و سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.
- [149]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۷.
- [150]. سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۷۵.
- [151]. سوره ی انفال، آیه ی ۴۱.
- [152]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۷.
- [153]. همان، ص ۱۰۸.
- [154]. همان، ص ۱۰۹.
- [155]. همان، ص ۱۱۰.
- [156]. همان، ص ۱۱۲.
- [157]. همان جا.
- [158]. همان، ص ۱۱۱.
- [159]. همان، ص ۱۱۲.
- [160]. همان، ص ۱۱۲.
- [161]. سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
- [162]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۳.
- [163]. همان، ص ۱۱۶.
- [164]. همان جا.
- [165]. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۱.
- [166]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۰.
- [167]. خصال، ص ۸۹.
- [168]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۶.
- [169]. همان، ص ۱۱۷.
- [170]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۳، و ج ۵، ص ۲۹۹.
- [171]. خصال، ص ۳۱۳.
- [172]. شرح لمعه، کتاب النکاح.
- [173]. برای اطلاع بیش تر ر.ک: اوصاف روزه داران، ص ۱۰۵.
- [174]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۴۶.
- [175]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۲۴.
- [176]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۲۲.
- [177]. ر.ک: شرح لمعه، ج ۴، ص ۱۷.
- [178]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۲۳.

- [179]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ٢، ص ١٨٣، خ ٢٠٥.
- [180]. سفینه البحار، ج ٢، ص ٤٨٠.
- [181]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمه ی قصار ٢٢٤، ص ١١٧٩.
- [182]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ٢، ص ١٩٠.
- [183]. زهر الربیع، ج ١، ص ٢٨٢؛ منتخب التواریخ، ص ٥٠٧.
- [184]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ١٠٨٣، کلمه ی قصار ١٣.
- [185]. بحار الانوار، ج ٢، ص ٢٣.
- [186]. جامع السعادات، ج ٢، ص ١٢٨.
- [187]. وسائل الشیعه، ج ١٢، ص ٥٩.
- [188]. جامع السعادات، ج ٢، ص ٢٩.
- [189]. نان و حلوا، ص ٨.
- [190]. سوره ی نساء، آیه ی ٨٦.
- [191]. سوره ی حجرات، آیه ی ١٣.
- [192]. جامع السعادات، ج ٢، ص ١٣٥.
- [193]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ٩٥٧.
- [194]. سفینه البحار، ج ٢، ص ٦٤٣، و ج ٨، ص ٤٣٩.
- [195]. همان.
- [196]. سوره ی بقره، آیه ی ٢٧٩.
- [197]. سوره ی مائده، آیه ی ٣٨.
- [198]. وسائل الشیعه، ج ٨، ص ٥٤٣.
- [199]. سفینه البحار، ج ١، ص ٤١.
- [200]. وسائل الشیعه، ج ١٣، ص ٢٢١.
- [201]. وسایل الشیعه، ج ١٣، ص ٢١٨.
- [202]. همان، ص ٢١٩.
- [203]. نهج البلاغه، ج ١، ص ٣٩٥.
- [204]. سفینه البحار، ج ٥، ص ١٧٤.
- [205]. سفینه البحار، ج ٢، ص ٥١٠.
- [206]. اصول کافی، ج ٢، ص ١١٥.
- [207]. اصول کافی، ج ٢، ص ١١٥.
- [208]. همان.
- [209]. سفینه البحار، ج ٥، ص ١٧٦.
- [210]. سفینه البحار، ج ٥، ص ٣٣٩.

صفات نشئت گرفته از قوه ی غضبیه

تهوّر

اگر قوه ی غضبیه به حدّ اعتدال باشد، شجاعت و اگر طرف افراط باشد تهوّر و بی باکی و اگر به سمت تفریط باشد جُبْن و ترس و بی عرضگی است.

تهوّر عبارت است از: عدم ترس و اقدام به کاری که موجب گرفتاری و هلاکت است که عقل و شرع آن را منع کرده اند، چه مربوط به دنیا باشد (مثل حمل قاچاق و شب گردی در بیابان، در حالی که احتمال دارد جانور درنده وجود داشته باشد و او نیز وسیله ی دفاع ندارد و...) و چه مربوط به آخرت باشد (مثل روزه گرفتن با علم به ضرر، یا وضو و غسل نمودن در حالی که بداند آب برای او ضرر دارد). شکی نیست که چنین کارهایی از نظر شرع، حرام و از نظر عقل، ممنوع است و چه بسا خودکشی تلقی گردد و عذاب اخروی داشته باشد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) [البه دست خود، خویش را در معرض هلاکت قرار ندهید. و چنین شخصی خالی از جنون نیست و درمان آن با تدبّر و آینده نگری و بررسی مفاسد کار خود و عبرت گرفتن از گذشتگانی که مبتلا به تهوّر بوده اند و در بلا و هلاکت افتاده اند امکان می پذیرد؛ و بداند که خود کرده را تدبیر نیست.

جبن و تفریط در قوه ی غضبیه

جبن عبارت است از این که انسان از چیزی بترسد و اجتناب و دوری کند که نوع عقلا و خردمندان دوری و حذر نمی کنند. این صفت پست، موجب تباهی و ذلّت و خواری است؛ چون ترس بی جا زندگی را بر انسان تلخ و دشوار می کند و چه بسا شخص ترسو، تن به پذیرش ظلم دهد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

أَتَى أَعُوذُكَ مِنَ الْبَخْلِ و أَعُوذُكَ مِنَ الْجَبْنِ و أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَرُدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعَمْرِ [2] و قَالَ (صلی الله علیه و آله) لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ بَخِيلًا و لَا جَبَانًا؛ خدایا به تو پناه می برم از بخل و به تو پناه می برم از ترس و به تو پناه می برم از عمر طولانی که موجب فرتوتی و خواری گردد و فرمود: هیچ سزاوار نیست که مؤمن بخیل و ترسو باشد.

راه درمان آن بدین صورت است که چنین شخصی خود را به کارهای خطرناک وادارد و به زور خود را شجاع نشان دهد تا برایش عادی شود.

شجاعت و دلیری (پُردلی)

شجاعت و دلیری ضد تهوّر و جُبْن است، و بسیار پسندیده و موجب سرفرازی و کمال و تمجید است و قوه ی غضب از قوه ی عاقله اطاعت می کند و نفس بر امور سخت و دشوار

و ادا می شود. هر کسی که فاقد شجاعت باشد از مردانگی به دور و به بعضی از زنان شبیه است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:
(أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ)^[3] یاران خوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کافران سخت برخورد و شدیدند.

و به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:
(وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ)^[4] بر کفار سخت گیر باش.

علی (علیه السلام) می فرماید:

المؤمن نفسه اصلب من الصل^[5] دل مؤمن از سنگ سخت تر است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

المؤمن اصلب من الجبل اذا الجبل يستقل و المؤمن لا يستقل^[6] انسان با ایمان، از کوه استوارتر و سخت تر است؛ زیرا از کوه می توان چیزی کند، ولی از دین مؤمن چیزی گرفته نمی شود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در ضمن یکی از گفتارش می فرماید:

(وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَدُهُ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ)^[7] سوگند به آن خدایی که جان پسر ابی طالب به دست اوست، هر آینه هزار ضربت شمشیر بر من آسان تر از مردن در رختخواب، در غیر طاعت خداست.

و در نامه ی عثمان بن حنیف می فرماید:

(وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا)^[8] به خدا سوگند اگر تمام عرب بر جنگ با من پشت به هم دهد از ایشان رو برگردانم.

صفات ناشی از افراط و تفریط در قوه ی غضبیه

خوف و ترس

صفت اول از شاخه های قوه ی غضب خوف است و آن عبارت است از: رنج و ناراحتی که به سبب انتظار گرفتاری و برخورد ناملایمات در آینده به وجود می آید.

اقسام خوف

خوف زشت و مذموم

مرحوم نراقی در جامع السعادات خوف مذموم را خوف از غیر خدا و یا از گناهان خود می داند و آن را چند قسم می کند:

اول، خوف از چیزی که حتماً شدنی و ضروری است و این خوف هیچ اثری ندارد، جز آن که به انسان رنج و آزار می رساند؛ و انسان باید راضی به قضا و قدر الهی باشد.

خدا کشتی آنجا که خواهد برد *** و گر ناخدا جامه از تن درد

دوم، خوف از چیزی که ممکن است انجام شود و یا نشود؛ بدون شک ناراحتی از این موضوع، بر خلاف مقتضای عقل است؛ زیرا (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا)^[9] شاید بعد از این خدا چیز دیگری پدید آورد. ممکن است فرج و گشایشی بشود. انسان باید دل را قوی کند و به صرف احتمال خود را ناراحت نکند.

سوم، خوف از نتیجه ی کاری است که انجامش در دست خود انسان است که به مقتضای عقل سلیم، اگر منفعتش افزون بر این خوف است انجام می دهد، در غیر این صورت ترک می کند. تاجر ترسو نه سود برد نه زیان.

چهارم خوف از چیزی است که نوع مردم طبعاً از آن وحشت دارند، مثل انسان مرده و جن و تاریکی شب؛ و این خوف از قوه واهمه و خیالات باطله سرچشمه می گیرد. انسان باید توجه کند فردی که مرده است تا وقتی که زنده بود و همه کار از او ساخته بود از او نمی ترسید حالا که مرده و هیچ کار از او ساخته نیست، چرا بترسد. آیا شنیده اید که مرده ای به کسی ضرر و زیانی رسانده باشد؟ یا مگر در تاریکی چه می شود که در روشنایی نمی شود و یا ترس از جن (بر فرض که در زمان ما وجود داشته باشد) بی دلیل است؛ زیرا اولاً، مگر به او چه کرده ایم که به ما اذیت و آزار برساند؟ ثانیاً، برخلاف عدالت خداست که کسی را که ما نمی بینیم بتواند به ما ضرر و زیان برساند، ولی ما نتوانیم از خود دفاع کنیم و یا به او زیان برسانیم؟

پنجم، خوف از مردن است که شدیدترین و معمول ترین خوف هاست و همه به آن گرفتاریم.

اسباب خوف از مرگ

سبب اول این که خیال می کنیم که مرگ، نابودی و نیستی است، در حالی که موجب به کمال رسیدن مرتبه ی انسانی است و رفتن از سرائی به سرای دیگر است. انسان مؤمن معتقد به جزای اعمال، که وظیفه ی ظاهری خود را انجام داده است، باید خوشحال و خرسند باشد و بداند بهتر از آن که نزد پدر و مادر برود، در نزد خدای مهربان و رؤوف می رود؛ و او ارحم الراحمین است. خداوند می فرماید:

(فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^[10] هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که مایه ی روشنی چشم او می شود برای او نهفته است، و این پاداش کارهایی است که انجام می دادند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(وَ اللَّهُ لَا يُبْنِي طَالِبٌ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ)^[11] به خدا سوگند، پسرایی طالب علاقه اش به مرگ بیش تر از علاقه ی کودک شیرخوار به پستان مادرش است.

هم چنین بعد از ضربت خوردن در ضمن وصیتی می فرماید:

(وَاللّٰهُ مَا فَجَأْنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَلَا طَالِعٌ أَتَكْرَهُهُ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) [12] خیال نکنید از ناگهان و بی خبر به شهادت رسیدن ناراحتیم، بلکه من همانند کسی هستم که شب تاریک در جست و جوی آب بوده (این معنی قارب است) و یا پیگرد چیزی بوده و حالا به آن دست یافته است و آن چه در نزد خداست برای نیکان بهتر است.

امام حسین (علیه السلام) در ضمن خطبه ای که در نزدیکی کربلا برای اصحاب خواند فرمود: فَأَنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَوَةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَا [13]; من مرگ را جز رسیدن به سعادت نمی دانم و زندگی با ستمکاران را ذلت و خواری می پندارم.

از جمادی مُردم و نامی شدم

از جمادی مردم و نامی شدم *** واز نما مُردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم *** پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر هم بمیرم از بشر *** تا بر آرم چون ملایک بال و پر

از ملک هم بایدم پُرآن شوم *** آن چه اندر وهم ناید آن شوم

بار دیگر بایدم جستن ز جو *** کل شیء هالک الا وجهه

پس عدم کردم عدم چون ارغنون *** گویدم کانا الیه راجعون [14]

سبب دوّم این است که چون انسان به فکر جدا شدن از عزیزان، خانواده، بستگان، دوستان و حتّی خانه و کاشانه و زندگی و وسایل رفاه و آسایش و ثروت و مال و نیز به این فکر است که به کجا می روم و با چه کسانی محشور می شوم، لذا از مرگ خوف و ترس پیدا می کند. در پاسخ این خوف، مضمون روایتی را که شیخ صدوق از امام حسن عسکری (علیه السلام) آورده است نقل می کنم (در تفسیر آیه ی ۳۰ سوره ی فصلّت).

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ أَلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ); کسانی که گفته اند خدای ما الله است، سپس استقامت (در عقیده خود به خدا) دارند، فرشتگان رحمت بر آنان نازل می شوند و آنان را بشارت می دهند که غمگین نباشید و نترسید و مزده باد بر شما به آن بهشتی که وعده اش را به شما داده بودند.

آری شخص مؤمن در حال سکرات مرگ می بیند که آن چه را که از عزیزان و اولاد و زن و زندگی و مال و ثروت دوست داشته، به یک باره باید همه را بگذارد و برود، و این برای او بسیار سخت و طاقت فرساست؛ در این حال فرشتگان مرگ حاضر می شوند و جای او را در بهشت نشان می دهند. حالتی به او دست می دهد که از خوشحالی تبسم می کند و به ملک الموت می گوید: هر چه زودتر کار خودت را انجام بده تا به آن جا بروم؛ به خصوص وقتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و سایر امامان را می بیند، چنان ذوق زده می شود که قابل توصیف و بیان نیست. [15]

خدا گواه است، وقتی در نجف اشرف در کنار بستر یکی از اقوام بودم، به زحمت نشست و با همین حال، مثل کسی که به افرادی با خوشحالی نگاه کند گفت: دوازده امام، چهارده معصوم و سپس گردن کج کرد. خدایش رحمت کند.^[16]

پس انسان مؤمن و نیکوکار نباید از مرگ هراسی داشته باشد، بلکه باید خوشحال باشد که به سرای آبادتر و بهتر و راحت تر خواهد رفت. خداوند می فرماید:

(وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا)^[17] هر کس سرای آخرت را بخواهد و برای آن کوشش کند، پس حتماً چنین افرادی پاداش داده خواهند شد.

مرحوم امام خمینی (قدس سره) در آخر وصیت نامه ی الهی سیاسی اش می فرماید:

اینجانب.... با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمان و رحیم می خواهم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرد.^[18]

و چه خوش فرمود:

سالها می گذرد حادثه ها می آید *** انتظار فرج از نیمه ی خرداد کشم
حافظ شیراز هم گفت:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم *** راحت جان طلبم و از پی جانان بروم
چون صبا با دل بیمار بی طاقت *** به هواداری آن سرو خرامان بروم
به هواداری او ذره صفت رقص کنان *** تا لب چشمه ی خورشید درخشان بروم
دلیم از وحشت زندان سکندر بگرفت *** رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
در ره او چو قلم گر بسم باید رفت *** با دل درد کش و دیده ی گریان بروم
بعضی باید از مرگ بترسند

بله کسانی که ایمان به آخرت ندارند و از انجام واجبات و ترک کارهای حرام سر باز زده اند و از هیچ گونه ستم و ظلم و حرام خواری و عیاشی و آدم کشی و غیره، کوتاهی ننموده اند، حتماً باید از مرگ بترسند. در کتاب نفیس و ارزشمند مجموعه ی ابن ابی فراس^[19] حالات و گفتار بعضی افراد را در هنگام مردن می نویسد: از جمله معاویه، که گفت ای کاش من یک مرد عادی از قریش بودم و به حکومت و ریاست نرسیده بودم. عبدالملک مروان در هنگامی که آثار مرگ را در خود دید گفت: مرا دور شهر دمشق بگردانید؛ در حال گردش، چشمش به گازی افتاد که در حال شستن لباس با دست بود و بعد با چوب مخصوص به آن می کوبید. گفت: به خدا سوگند آرزو داشتم که مثل او هر روز خوراکم را با دست خودم تهیه می کردم و اصلاً والی و حاکم بر مردم نشده بودم. شخصی به نام ابو حازم، کلام او را شنید. گفت: خدا را شکر که این ها در هنگام مرگ، آرزو می کنند که مثل ما باشند. هارون الرشید - که از

همه پر قدرت تر بود - هنگام مرگ گفت: کفتم را بیاورید تا به دست خودم بشویم و در حالی که می شست نگاهی به آن می نمود و می گفت:

(يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ مَا أُغْنِي عَنِّي مَالِيَهُ هَلَكَتْ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ)^[20] بالاخره مال و ثروتم هیچ به درد من نخورد، تمام سلطنت و قدرتم بر باد رفت، ای کاش همه ی این حساب و کتاب ها گذشته بود.

مأمون عباسی نیز در هنگام مرگ مقداری خاکستر طلب کرد و روی آنها می غلطید و می گفت: ای کسی که سلطنت و ملکش از بین رفتنی نیست بر کسی که ملکش از بین رفت رحم کن. شما چه فکر می کنید آیا با کشتن امام رضا (علیه السلام) خدا بر او رحم می کند؛ مگر نصّ آیه ی قرآن نیست که می فرماید: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)^[21] هر کس مؤمنی را عمداً به قتل برساند، پس کیفر او جهنم و آتش است که برای همیشه در آن خواهد بود، (کجا رسد که امام معصوم مفترض الطاعة باشد) و خشم خدا بر او خواهد بود و عذاب بزرگی برای او مهیا و آماده نموده است.

عمرو بن عاص، آن روباه مکار، نیز هنگام مرگ نگاه به صندوق های پول خود می نمود و می گفت: آیا کسی هست که تمام این پول و ثروت را بگیرد و مرا از مرض نجات دهد؟ هم چنین حجاج بن یوسف ثقفی، که قایل بود بهترین وقت من زمانی است که کسی را بکشم و جان کندن او را تماشا کنم، در هنگام مرگ می گفت: خدایا مرا ببخش، ولی به راستی می دانم که همه ی مردم هم نظرنند بر این که مرا نخواهی بخشید.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

قال أتى النبي (صلى الله عليه وآله) رجل فقال مالي لا أحب الموت فقال له ألك مال قال نعم قال فقدّمته قال لا قال فمن ثمّ لا تحبّ الموت^[22]؛ مردی خدمت رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) مشرف شد و عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم (وحشت دارم)؟ حضرت فرمود: آیا ثروتمند هستی؟ عرض کرد: آری. فرمود: از مالت پیش فرستاده ای (کار خیر کرده ای حقوق واجبه اش را داده ای)؟ عرض کرد: خیر. فرمود: به همین جهت از مردن وحشت داری.

هم چنین می فرماید:

قال رجل لابی ذر رحمه الله: ما لنا نكره الموت؟ قال لا تكلم عمرتم الدنيا و خرّبتم الاخره فتكروهون ان تنقلوا من عمران الى خراب قيل له: فكيف ترى قدومنا على الله قال اما المحسن فكالغائب يقدم على اهله و اما المسىء فكالآبق يقدم على مولاة قيل فكيف ترى حالنا عند الله؟ قال: اعرضوا اعمالكم على كتاب الله تبارك و تعالى إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ^[23]؛ قال الرجل فاین رحمه الله: قال انّ رحمه الله قریب من المحسنين^[24]؛ شخصی به ابی ذر غفاری گفت: چرا ما از مردن بدمان می آیدو از آن خوش نداریم؟ پاسخ گفت:

زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب نموده اید؛ پس ناراحت هستید که از جای آباد به جای خراب و ویران بروید. پرسید: ورود ما بر خدای متعال چگونه خواهد بود؟ گفت: اما فرد نیکوکار مثل مسافری است که از سفر برگشته و بر خانواده و فامیلش وارد می شود و اما انسان بدکار و گناهکار مثل برده ای است که از مولایش فرار نموده و او را نزد مولا آورده اند پرسید: پس حال ما را در نزد خدای متعال چگونه می بینی؟ پاسخ داد: شما خودتان را بر قرآن عرضه کنید و اعمالتان را با آن بسنجید که می فرماید: به درستی که نیکان در ناز و نعمت اند و گناه کاران فجّار در جهنم. آن مرد پرسید: پس رحمت خدا چگونه می شود؟ ابوذر گفت: قطعاً رحمت خدا به افراد نیکوکار خواهد رسید.

از حادثه ترسند همه کاخ نشینان *** ما خانه به دوشان غم سیلاب نداریم
پس خلاصه این که سه عامل موجب ترس و وحشت ما از مرگ می شود: یک. ضعف ایمان به آخرت و بهشت و نعمت های آن؛ دو. محبت و علاقه ای که به دنیا و زندگی و زن و فرزند و ثروت داریم؛ سه. نداشتن حسنات کامل و عدم انجام وظیفه ی بندگی به تمام معنا.
ما را از همان کودکی از مرگ ترسانیده اند، بزرگ هم که شدیم برای ترسانیدن از هر چیزی، می گویند خطر مرگ دارد و مرگ را هیولایی وحشتناک، که ما فوق تصور باشد، جلوه داده اند؛ در حالی که اگر انسان به این نتیجه برسد که به سیر تکاملی می رود و به جایی بهتر و نعمت هایی افزون تر خواهد رسید، نه تنها نمی ترسد، بلکه آرزو می کند که به آن برسد. خداوند در سوره ی واقعه و سوره ی انسان نعمت های بهشت را آن چنان شیرین و جذاب بیان می کند که مؤمن سراپا آرزوی آنها را می نماید.

(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) [25]
نوجوانانی آراسته و مرتب، پیوسته به گرد آنان می گردند با قدح ها و جام های (شراب طهور) بهشتی از نهادهای جاری شرابی که سبب مستی نیست و میوه هایی از هر نوع که بخواهند و گوشت پرنده، از هر چه که دل آنان بخواهند، و همسران حور العین دارند، هم چون مروارید در صدف از زیبایی، تمام این ها پاداش اعمالی است که در دنیا انجام داده اند.

آری به تعبیر خود قرآن، مؤمن پس از مردن می گوید:
(يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) [26]
ای کاش بستگانم می دانستند من کجا رفته ام و خداوند گناهان مرا آمرزیده و مورد لطف و اکرام قرار داده است.

(و در ناز و نعمت هستیم) زبان حال و قال مردان خدا این است.
مرگ اگر مرد است گو نزد من آی *** تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
او زمن جانی ستاند جاودان *** من ز او دلقی ستانم رنگ رنگ

چرا در بعضی دعاها ترس از مرگ وارد شده است؟

ممکن است در ذهن بعضی از افراد این نکته خطور کند که چرا در بعضی از دعاها، مثل دعای کمیل یا دعای ابوحمزه ثمالی و... ترس و وحشت از مرگ و حالات آن ذکر شده است؟ آیا معصومین (علیهم السلام) هم از مردن می ترسیدند؟

پاسخ این پرسش آن است که امامان و اصحاب خاص آنان اصلاً نمی ترسیدند، بلکه این دعاها را جهت تعلیم تضرع و توبه ی ما شیعیان گناهکار آورده اند؛ مثلاً امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دعای کمیل را به کمیل تعلیم داده است تا به دیگران برساند نه این که چنین گناهای داشته و از خداوند طلب بخشش کند؛ مثل:

اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تنزل البلاء اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تهتك العصم اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تغیر النعم و...؛ خدایا به من ببخش گناهای را که سبب نزول بلا و گناهای را که موجب دگرگون شدن نعمت ها و گناهای را که سبب از بین رفتن امیدها و پناهگاه ها می شوند، و....

به نظر بنده ی ناچیز در آن بیست و پنج سال خانه نشینی حضرت (علیه السلام)، تعلیم این دعاها راهی بوده است برای یادآوری آن کسانی که سفارش های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را فراموش نمودند و از اسلام برگشتند و همه نوع گناه و ظلمی را انجام دادند؛ یا امام زین العابدین (علیه السلام) که در دعای ابوحمزه می فرماید:

ابکی لخروج نفسی ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی ابکی لسؤال منکر و نکیر ایّاتی فی قبری ابکی لخروجی من قبری عرباناً ذلیلاً حاملاً ثقیلی علی ظهری؛ خدایا گریه می کنم برای بیرون رفتن جان از تنم، گریه می کنم از تاریکی قبرم، گریه می کنم از تنگی لحد و گورم، گریه می کنم از پرسش های نکیر و منکر، گریه می کنم برای بیرون آمدنم از قبرم در حال برهنه و ذلیل؛ در حالی که بار گناهان را بردوش دارم....

به نظر می رسد حضرت (علیه السلام) ابی حمزه را تعلیم داده که به همه ی مسلمانان جهان تا روز قیامت برسد و هر کس به فکر بیچارگی و درماندگی خودش باشد. این فرهنگ دعا و تضرع شیعه، در هیچ مذهب و آیینی نیامده است؛ به خصوص این که آن جناب در زمان اوج قدرت و سلطنت بنی امیه و در آن خفقان و اختناق، هیچ چاره و راهی برای رساندن معارف روح پرور دین مبین اسلام و مذهب حق جعفری نداشت، جز در لباس دعا و نیایش؛ بنابراین، با دعاهای ابوحمزه و دعاهای صحیفه ی سجادیه حقایق تابناک اسلام و تشیع و معارف عالیه و مترقی و حقوق اجتماعی و فرهنگی و امر به معروف و نهی از منکر را به اجتماع رسانیدند؛ بدین جهت بعضی صحیفه سجادیه را به زبور آل محمد (صلی الله علیه وآله) تعبیر نموده اند. سبب سوم ترس از مردن آن است که انسان به فکر آینده ی فرزندان و همسر است که بعد از او به آنان چه خواهد گذشت و در فراز و نشیب روزگار و گرفتاری های گوناگون چه بر سر آنان خواهد آمد؛ به ویژه اگر کودک و کم سن و سال باشند. فکر می کند که آیا آنها

فقیر و درمانده و ذلیل و... می شوند. پاسخ این است که این افکار، وسوسه‌ی شیطان است؛ زیرا انسان نمی‌تواند منشأ اثری برای آینده باشد و عزّت و ثروت و شرف دیگران به لطف و کرم خدا بستگی دارد و باید با توکل آنان را به او بسپارد؛ «فَإِنَّ نَعِيمَ الْمَوْلَى وَ نَعِيمَ الْمَصِيرِ». به تجربه ثابت شده است که بسیاری از افراد یتیم و فقیر و بینوا که در کودکی پدر و سرپرست خود را از دست داده اند آینده‌ی درخشان و با عزّت و ثروت داشته اند و برعکس، کسانی که در آغوش پدر و مادر، در ناز و نعمت بوده اند، یا ثروت و مال فراوان به آنان به ارث رسیده است، به بدبختی و تهی دستی و ذلّت و پستی گرفتار شده اند و دنیا و آخرت نداشته اند.

رفتنی می رود و آمدنی می آید *** شدنی می شود و غصّه به جا می ماند
سبب چهارم ترس از مردن ترس از عذاب گناهان است. این نوع ترس، با ارزش و ممدوح است و راه علاج آن، توبه کردن از گناهان و رو آوردن به انجام واجبات و ترک محرمات و امیدوار شدن به رحمت پروردگار و دل بستن به رحمت الهی است؛ چنان که خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)^[27]؛ به راستی خدای متعال توبه کاران و پاکیز کاران را دوست دارد.

در دعاها می خوانیم:

یا من سبقت رحمته غضبه؛ ای پروردگاری که رحمتت بر خشمت فزونی دارد.
روایات بسیاری در پذیرش توبه وارد شده است و هیچ کس نباید از رحمت خدا مأیوس شود، بلکه باید به مغفرت و بخشش الهی امیدوار باشد؛ در غیر این صورت ممکن است انسان با یک گناه، درنده‌ای به شکل انسان شود و با این خیال که آمرزیده نمی‌شود، روز به روز بر گناهانش بیفزاید و خود را صدرنشین جهنم کند.^[28]

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ *** صد بار اگر توبه شکستی باز آ
این در که ما در که نومیدی نیست *** گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ^[29] خوف پسندیده (خوف از خدا)

ترس و خوف پسندیده، خوف و خشیت از عظمت خدا و ذات کبریای اوست که در اصطلاح به آن «رهبت» گویند و نیز خوف از گناهان و معصیت هاست. هر اندازه معرفت انسان به ذات باری تعالی بیش تر باشد و عظمت و قدرت او را درک نموده باشد، خوف او زیاده‌تر می‌شود؛ زیرا کمال معرفت در دل و جان اثر می‌گذارد.

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ)^[30] فقط از بین بندگان خدا، دانشمندان حقیقی از او بیم دارند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

إِنَّا أَخَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ^[31]؛ ترس من از خدا، از همه‌ی شما بیشتر است.

هم چنین می فرماید:

من کان بالله اعرف کان من الله اخوف^[32]; هر کس معرفتش به خدای متعال بیش تر باشد، خوف او نیز از خدا بیش تر خواهد بود.

این خوف، چون از ایمان کامل و یقین راسخ ثابت سرچشمه می گیرد، افضل فضایل و بسیار پسندیده است و موجب سعادت دنیا و آخرت خواهد شد و در قرآن و روایات معصومین (علیه السلام) بی نهایت از آن تمجید و تعریف شده است. خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)^[33] مؤمنون تنها کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل های آنان ترسان گردد.

هم چنین می فرماید:

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)^[34] اما هر کس از عظمت و مقام پروردگارش ترسید و خویشتن را از خواهش های نفس باز داشت، پس حتماً جایگاه او بهشت خواهد بود.

و قال الله تعالى:

(وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ)^[35] هر کس از مقام و عظمت خدای تعالی بترسد، برای او دو باغ و بوستان بهشتی خواهد بود.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ^[36]; سرآمد هر دانش و حکمتی، ترس از خداست.

هم چنین می فرماید:

ما من مؤمن يخرج من عينيه دمعاً و ان كانت مثل رأس الذباب من خشية الله ثم يصيب شيئاً من حروجه الا حرمه الله على النار^[37]; هیچ مؤمنی نیست که از خوف خدا از چشم او اشکی بیرون بریزد و بر چهره اش برسد، مگر آن که خدا آن چهره را بر آتش جهنم حرام کند، گرچه آن اشک به مقدار سر مگسی باشد.

و احادیث فراوانی درباره ی این که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) و اصحاب خاص آنان و بعضی علما و صلحا، این نوع خوف و خشیت را داشته اند، وارد شده است.^[38]

نباید خوف از خدا به حدّ یأس از رحمت او برسد

ناگفته نماند که خوف از خدا نباید بیش از حدّ متعارف باشد که به حد قنوط و یأس و نومیدی از رحمت خدای رحمان برسد؛ و این ناپسند و مذموم است و چه بسا موجب زیاده کردن گناه و شاید کفر و ضلالت گردد؛ چنان که بعضی از گناهکاران می گویند: می دانم که جهنمی هستیم و خدا مرا نمی بخشد. این گونه گفتار، در احادیث و آیات، نهی شده اند. خداوند تعالی می فرماید:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) [39] بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم نموده اید، از رحمت خدا نومید نشوید؛ به راستی خداوند تمام گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيماً) [40] به راستی خداوند شرک را نمی آمرزد، ولی پایین تر از آن را برای هر کس بخواند (شایسته بداند) می بخشد.

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى) [41] به راستی من هر کس را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم.

پس با سه شرط، گناهان آمرزیده می شوند: توبه، ایمان واقعی و عمل صالح و نیک.

(وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) [42]

از رحمت خدا مأیوس نشوید به راستی از رحمت خدا نومید نمی شود جز گروه کافران. بنابراین، انسان مؤمن نباید در هیچ شرایطی، از رحمت خدای متعال مأیوس شود، بلکه همیشه باید بین خوف و رجا باشد؛ در عین حالی که خوف دارد رجا و امیدواری هم به رحمت خدا داشته باشد. خوف او به اندازه ای باشد که همیشه او را از گناه و معصیت باز دارد و هم چنین امیدواری اش به شکلی باشد که پر جرات و جسور و بی باک نباشد.

اندازه نکه دار که اندازه نکوست *** هم لایق دشمن است و هم لایق دوست

چگونه خوف پسندیده را تحصیل کنیم؟

به سه طریق می توان خوف پسندیده را تحصیل نمود: ۱. سعی در تحصیل یقین کامل و ایمان به خدای تعالی و روز قیامت و جزای اعمال و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب داشته باشیم، که هر چه ایمان قوی تر شود خوف بیش تر گردد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: والله لو كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازددت يقيناً؛ به خدا سوگند اگر تمام پرده ها برداشته شود یقین من بیش تر نمی شود.

در خطبه ی همام نیز در صفات متقین می فرماید:

(فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ) [43] آن چنان ایمان آنان کامل شده که گویا اهل بهشت را به چشم می بینند که در ناز و نعمت اند و اهل جهنم را که در آن معذب و گرفتارند.

۲. همواره در فکر قیامت، عذاب آخرت، مردن، عالم احتضار، قبر و برزخ و غیره باشیم و نیز توجه به حالات خائفین و انبیا و اولیا و صلحا و سرگذشت آنان داشته باشیم و هیچ وقت مرگ را فراموش نکنیم. به بعضی دوستان می گفتم که چه خوب است هر روز صبح بعد از تعقیبات نماز، و قبل از شروع به کار، صد بار بگوییم «من میرم»، شاید کمی توجه و تنبه پیدا کنیم. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ)؛ [44] خدا شما را از خود می ترساند.

(اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ)؛ [45] از خدا بترسید، آن چنان که شایسته ی ترسیدن از اوست.

مرحوم کلینی در اصول کافی [46] داستان زید بن حارثه را چنین نقل نموده است: - گرچه اسم زید را نفرموده است - رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد از نماز صبح جوانی را که در حال چرت زدن، با رنگ زرد، چشم های گود رفته و بدن لاغر و نحیف بود مشاهده نمود و فرمود: کیف اصحبت، چگونه صبح کردی. عرض کرد: صبح کردم در حالی که به یقین رسیده ام. حضرت خوشش آمد. فرمود: هر چیزی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست. عرض کرد: یقینم موجب نگرانی و ترسم و سبب شب زنده داری و تشنگی روزم شده است. (یعنی روزها روزه ام) به این سبب دل از دنیا و هر چه در آن است بریده ام؛ گویا عرش الهی را می بینم که برای حساب آماده شده است و مردم همه برای آن محشور شده اند و من هم یکی از آنان هستم؛ گویا نگاه به اهل بهشت می کنم که در ناز و نعمت اند و با صمیمیت تکیه بر تخت های بهشتی زده اند و اهل آتش را می بینم که در عذاب گرفتارند و گویا الان صدای غرش آتش در گوشم صدا می کند. حضرت فرمود: هذا عبدٌ نور الله قلبه بالایمان؛ این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان منور کرده است. به او فرمود: آفرین، بر همین حال باش. عرض کرد: یا رسول الله دعا کنید شهادت روزی ام شود. حضرت دعا فرمود. طولی نکشید که در یکی از غزوات دهمین نفر بود که شهید شد.

گفت پیغمبر صباحی زید را *** کیف اصبحت ای صباحی باصفا

گفت عبداً موقناً باز اوش گفت *** کو نشان از باغ ایمان گر شکفت

گفت تشنه بوده ام من روزها *** شب نخفتستم ز درد و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان *** که زِ اسپر بگذرد نوک سنان

که از آن سو جمله ی ملت یکی است *** صد هزاران سال و یک ساعت یکی است

هست ازل را و ابد را اتحاد *** عقل را ره نیست آن سوز افتقار

هین بگویم یا فرو بندم نفس *** لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

گفت هین در کش زبان، خاموش به *** هر کس از پندار خود مسرور به

۳. تأمل کردن در صفات باری تعالی. درک حقیقت مشیت الهی در توان ما نیست و فهمیدن حقایق جهان هستی و قضا و قدر الهی از درک و فهم ما خارج است؛ نباید بر عبادات و اطاعات و ایمان خود زیاد خرسند باشیم؛ چون از عاقبت امر خودمان خبر نداریم، و بهترین دعا این است که: الهی عاقبت به خیر شوی و با ایمان کامل از دنیا بروی؛ زیرا چه بسیار افرادی که مؤمن بوده اند، ولی عاقبت به خیر نشده اند، و سوء خاتمه داشته اند.

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل *** تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

خوف از سوء خاتمه و سرانجام

مرحوم ملا مهدی نراقی درباره ی سوء خاتمه و عاقبت به شری می فرماید [47]:

الناس كلّهم هلکی الاّ العالمون و العالمون كلّهم هلکی الاّ العاملون و العاملون كلّهم هلکی الاّ المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم^[48]; مردم همه در هلاک اند، مگر علما، و علما همه در هلاک اند، مگر عمل کنندگان (به علم خود) و عمل کنندگان همه در هلاک اند، مگر مخلصین و مخلصین هم بر خطر بزرگ هستند.

آری انسان مؤمن همیشه باید بین و خوف و رجا باشد، ولی خدا ارحم الرحمین است و بهانه ای می خواهد که انشاء الله به بهشت برسد. از رحمت خدا به دور است که کسی را که عمری بر حسب ظاهر انجام وظیفه نموده و نماز و روزه و حجّ و خمس و زکات و سایر واجبات را به جا آورده، و نیز ترک شراب و زنا و قمار و رباخواری و ظلم و غیره از محرّمات نموده است، در سكرات مرگ، خلل در عقاید حقّه ی او به عمل آید و محبّت و عشق به باری تعالی از دلش بیرون رود و نستجیر بالله، بدون ایمان قبض روح شود؛ حاشا و کلاً، هرگز و هرگز. سحر با باد می گفتیم حدیث آرزومندی *** خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی ضعف نفس و بزدلی

دوّمین صفتی که از قوّه ی غضبیه سرچشمه می گیرد، ضعف نفس و بزدلی است و نشانه ی آن این است که انسان در هنگام نزول گرفتاری و حوادث روزگار، با هول و اضطراب، خود را ناتوان و عاجز تصوّر می نماید و خیال کند که دنیا به آخر رسیده است. کسی که این صفت پست و زشت را دارد، تن به ذلّت و زبونی می دهد و از کارهای بزرگ شانه خالی می کند؛ حتی در امر به معروف و نهی از منکر و پند به دیگران، مسامحه می نماید و به اندک بلیّه و پیشامد دست و پای خود را گم می کند.

استقامت

ضد ضعف نفس، استقامت و همّت بزرگ داشتن و دل محکم کردن و از مشکلات نهراسیدن است. انسان باید مثل کوه پابرجا باشد و خود را نبازد؛ چون هیچ مشکلی نیست که با صبر آسان نشود. امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

(عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَ عِنْدَ تَضَاقِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ)^[49] هنگامی که ناراحتی و گرفتاری به حدّ اعلی رسید، گشایش و رفاه نزدیک است و وقتی که بلا فزون تر گردید نجات حتمی است. درباره ی صفات امیرالمؤمنین(علیه السلام) می خوانیم: کان کالجبل لا تحرّکه العواصف؛ آن چنان همانند کوه پابرجا بود که با وزیدن هیچ باد سخت و طوفانی، تکان نمی خورد.

و امام صادق(علیه السلام) در باره ی شجاعت می فرماید:

المؤمن اصلب من الجبل اذ الجبل يستقلّ و المؤمن لا يستقلّ؛ مؤمن از کوه سخت تر است؛ زیرا از کوه کنده می شود و کم می شود، ولی از دین مؤمن چیزی گرفته نمی شود.

مرد آن است که در کشاکش دهر *** سنگ زیرین آسیا باشد

زمان سابق که پلاستیک نبود قاشق چوبی برای ماست و دوغ درست می کردند؛ روی یک قاشق شعر جالبی نوشته شده بود.

تیشه ها خوردم بسی فرهاد وار *** تا رسیدم بر لب شیرین یار

دون همتی و خود کم بینی

سومین صفتی که از قوه ی غضبیه ریشه می گیرد، دون همتی و سستی اراده و خود کم بینی است؛ یعنی پستی طبع و نداشتن همت عالی؛ مثلاً چنین فردی می گوید: من که چیزی نمی شوم، من کجا و فلان مقام کجا، من کجا، رسیدن به درجات علمی کجا، من کجا و ثروت کجا. داشتن چنین صفتی دلیل بر خست نفس و پستی همت و اراده است؛ حتی گاهی انسان برای رسیدن به نعمت های آخرت نیز چنین می شود.

بلند همتی

ضدّ دون همتی، بلند همتی و سعی و کوشش در رسیدن به مراتب عالی و درجات بالاست.

همت بلند دار که مردان روزگار *** از همت بلند به جایی رسیده اند

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) [50]؛ انسان به هیچ نمی رسد، جز به سعی و کوشش و فعالیت.

هر کس به هر مقام و درجه رسیده با خواست خدا و با همت عالی بوده است.

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) [51] کسانی که در راه ما

کوشش کنند ما راه های خود را به آنان نشان خواهیم داد.

(وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً) [52] و کسی که

آخرت را بخواهد (بهشت و نعمت های آن را) و برای آن کوشش کند، در حالی که مؤمن

باشد، پس حتماً سعی چنین افرادی نتیجه خواهد داد.

بی غیرتی و بی حمیتی

چهارمین صفت از قوه ی غضبیه، بی غیرتی است و آن عبارت است از: اهمال و کوتاهی در

نگه داری و نگاهبانی از چیزی که محافظت آن به حکم شرع و عقل لازم و واجب باشد (دین

و عرض و ناموس) و این صفت از ضعف نفس و ایمان ناشی می شود و بسیار زشت و خطرناک

و کشنده است و گاهی منجر به قیادت (دیوثی) می شود. وظیفه ی شرعی مؤمن این است

که از جان و ناموس و اموال خطیره (زیاد) دفاع کند، حتی اگر کشته شود، جهاد محسوب

می شود (بنابر نظر شهید ثانی در شرح لمعه) و بعضی او را شهید می دانند. رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) می فرماید:

إذا لم يَغْرُ الرجل فهو منكوس القلب [53]؛ مرد بی غیرت، قلبش واژگون است (برخلاف خوی

انسانی است).

هم چنین می فرماید:

كان ابراهيم غيوراً و انا اغير منه^[54]; ابراهيم غيور بود و من از او غيورترم.

امير المؤمنين (عليه السلام) می فرماید:

يا اهل العراق بُنيت ان نساكم يدافعن الرجال في الطريق اما تستحيون و قال (عليه السلام) اما تستحيون و لا تغارون، نساكم يخرجن الى الا سواق و يزاحمن العلوج^[55] اي اهل عراق، شنیده ام که زنان شما در راه ها با مردان برخورد می کنند (به يك ديگر شانه می زنند) آیا خجالت نمی کشید؟ و فرمود: آیا شرم نمی کنید و به غیرت نمی آید که زنان شما به بازارها می روند و با مردهای كفار شانه به هم می زنند و مزاحمت ایجاد می کنند^[56].

امام صادق (عليه السلام) می فرماید:

ان الله غيور و يحب الغيرة و لغيرته حرم الفواحش ظاهرها و باطنها^[57]; خدای تعالی غیرتمند است و غیرت را دوست دارد و به خاطر غیرتش کارهای زشت را - چه آشکار و چه پنهان - حرام کرده است.

حمیت و غیرت

و ضد بی غیرتی، حمیت و غیرت است که بسیار با ارزش و پسندیده است که ناشی از همت و قوت نفس و شجاعت است؛ و آن عبارت است از: سعی در نگه داری چیزی که محافظت آن به حکم عقل و شرع واجب و لازم باشد؛ مثل دین، ناموس، جان، فرزند، مال و... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ان الله يغار و المؤمن يغار و غيره الله ان يأتي الرجل المؤمن ما حرم الله عليه^[58] لو قال ان الله لغيور و لاجل غيرته حرم الفواحش؛ خداوند غیرتمند است و مؤمن نیز غیرتمند است و غیرت خدا این است که مؤمن مرتکب کاری نشود که خداوند بر او حرام نموده است و فرمود: خداوند بسیار غیرتمند است و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را حرام نموده است.

بنابراین، مؤمن باید در دین و ناموس و جان و مال و فرزندان غیرت داشته باشد؛ در رد بدعت بدعت گذاران و اهانت به دین و مذهب و رد شبهه ی حقایق و حفظ ناموس و اولاد و امر به معروف و نهی از منکر و ترویج احکام دین مبین اسلام و مذهب حق جعفری، کاملاً کوشا باشد؛ چنان که مرحوم امام خمینی (رحمهم الله) فتوا به قتل سلمان رشدی مرتد داد و هیچ باکی از پیامد آن نداشت؛ در حالی که بعضی اعتراض کردند که برای ایران مشکل ایجاد می شود و... ولی ایشان در نظریه ی خود اصرار ورزیدند و بعد از ایشان، بعضی از علمای سنی توجه نمودند و فتوای ایشان را تأیید کردند؛ در حالی که اگر جلوی این گونه کارها گرفته نمی شد، شاهد تکرار روز افزون آن می شدیم.

هم چنین مؤمن باید مواظب رفتار و رفت و آمد زن و فرزندان خود باشد و در عفت و پاک دامنی و تربیت و گزینش رفقای آنها توجه کند؛ چون سهل انگاری ممکن است موجب

شود که خدای ناکرده با رفتن آنها به یک مجلس یا رفاقت با یک دوست ناباب و بد سرشت و وسواس شیطانی و تفرج و خودآرایی و... به فساد و بی دینی و اعتیاد و راه های خلاف دیگری کشیده شوند؛ و ممکن است یک مسامحه ی ناچیز، سبب یک عمر بدبختی و ذلت و خواری شود.

هر کجا محرم شدی چشم از خیانت باز دار *** ای بسا محرم که با یک نقطه مجرم می شود در ضمن نباید این از حدّ متعارف و مطلوب شارع خارج شود و چنان بر آنها تنگ بگیرد و سوء ظنّ پیدا کند؛ زیرا ممکن است اثر معکوس داشته باشد؛ مثلاً بعضی از افراد در هنگام بیرون رفتن از منزل، درب را قفل می کنند، یا از بیرون رفتن زن و فرزند، حتی به منزل بستگان و دوستان ممانعت می نمایند یا از تفریح و بازی کردن بچه ها جلوگیری می کنند تا جایی که بچه از خانه فرار کند.

عجله و شتاب

پنجمین صفتی که از قوه ی غضبیه سر چشمه می گیرد، عجله و شتاب در گفتار و کردار است؛ یعنی انسان به مجرد آن که موضوعی یا حرفی در ذهنش خطور می کند بدون بررسی تمام جوانب آن و بدون تأنّی و تفکّر و صبر و تأمل، به آن اقدام می کند.

تیر از کمان چو رفت نیاید به شصت باز *** پس لازم است در همه کاری تأملی به خصوص هر چه موضوع مهم تر باشد بیش تر باید مورد دقت و بررسی و مشورت با اهلس قرار گیرد؛ مثل ازدواج، خانه خریدن، قبول پست و مقام و...؛ حتی نسبت به بیان قرآن، خداوند خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(وَلَا تَجْلُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)^[59] پیش از آن که وحی به تو برسد، عجله و شتاب به خواندن قرآن مکن.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

العجلة من الشيطان و التأني من الله^[60]؛ شتاب کاری از جانب شیطان است و دقت و تأنی در کارها از جانب خداوند است.

وقار و تأنی

ضدّ این صفت، وقار و تأنی و دقت در گفتار و کردار است که باید در کارها با شناخت کامل و بصیرت و حوصله اقدام نمود، و فرد دارای این صفت، در نظر مردم شریف و محترم است و اگر کار هم درست درنیاید، در نزد خود و دیگران پشیمان و سرافکنده نیست. در توصیف پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

صاحب الوقار و السکینه؛ در کار باوقار و طمأنینه و تأنی بود.

سوء ظنّ و بددلی

صفت ششم، سوء ظنّ است که از آثار ضعف نفس و جبن است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ)؛ [61] ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید؛ زیرا به راستی بعضی از گمان ها گناه است. (و ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا)؛ [62] و گمان بد بردید و گروه تباه زده شدید. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یغلبک منه ولا تظننّ بکلمه خرجت من اخیک سوءً و انت تجد لها فی الخیر محملاً [63]؛ کار برادر دینی را حمل بر صحت و توجیه کن، تا اندازه ای که ظن غالب (مثلاً ۸۰ درصد) از بدی او برای تو ثابت شود و از سخنی که از او شنیدی، حتماً گمان بد نبر؛ تا می توانی محمل صحیح برای آن پیدا کن. شاید بدی سوء ظن از این جهت باشد که اسرار دل را، جز علام الغیوب - خدای تعالی - کسی نمی داند.

در ضمن، چون شیطان لعین همیشه انسان را وسوسه و وادار به سوء ظن می نماید، لذا مؤمن نباید کاری کند که مورد سوء ظن و گمان بد قرار گیرد؛ چنان که پیامبر گرامی فرموده اند: اتقوا مواقع التُّهم [64]؛ از جاهایی که مورد تهمت قرار می گیرید پرهیزید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

من عرض نفسه للثمه فلا یلومن من اساء الظن به [65]؛ کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد، به راستی ملامت نکند کسی را که به او گمان بد برده است. و در حدیث وارد شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همسر خود، صفیه، دختر حنی بن اخطب، (کنار درب مسجد النبی) سخن می گفت؛ مردی از انصار از آن جا می گذشت؛ حضرت او را صدا زد و فرمود: فلانی، این همسر من صفیه است. عرض کرد: یا رسول الله، مگر ما جز گمان نیک نسبت به شما می بریم؟ فرمود:

ان شیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم فخشیت ان یدخل علیک [66]؛ شیطان به راستی هم چون خون در انسان جریان دارد، ترسیدم در تو نیز اثر بگذارد. حسن ظن

ضد سوء ظن و بدگمانی، حسن ظن و گمان نیک است که ناشی از قوت و ثبات نفس است و اخبار و احادیث بسیاری در شرافت و فضیلت حسن ظن، به خصوص حسن ظن نسبت به حق تعالی و ارحم الراحمین بودن او، وارد شده است، تا انسان بداند که مشکلات و گرفتاری هایی که برای او پیش می آید - چه در دنیا و چه در آخرت - یا به صلاح و مصلحت او بوده و یا خودش برای خود فراهم نموده که خود کرده را تدبیر نیست. پس این که گاهی بعضی افراد می گویند: خدایا من چه کرده بودم که چنین مشکلی برایم پیش آمد، یا به شوخی می گویند: ای خدای پول دارها و...؛ این حرف ها به خاطر نداشتن حسن ظن به خالق متعال است. امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

احسن الظن بالله فان الله عزوجل يقول انا عند ظن عبدي لي ان خيراً فخير وان شراً فشر [67]; به خدا خوش گمان باش؛ زیرا می فرماید: من بر حسب ظن بنده ی خود هستم، اگر گمان او خوب است رفتار من خوب است و اگر بد باشد، رفتار من هم بد خواهد بود.

و عين الرضا عن كل عيب كليله *** ولكن عين السخط تبدى المساويا
از خیر محض جز نکویی نیاید *** خوش باش که عاقبت نکو خواهد شد
امیرالمؤمنان (علیه السلام) نیز می فرماید:

(إِذَا اسْتَوَى الصَّالِحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ
وَ إِذَا اسْتَوَى الْفَاسِدُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ). [68] آن گاه که
جامعه و روزگار و مردمش شایسته و نیکوکارند، سوء ظن و گمان بد درباره ی کسی که از او
انحرافی دیده نشده است ظلم است و آن گاه که فساد و تباهی بر روزگار و مردم غلبه پیدا
کرده است (بیش تر مردم فاسد باشند) کسی که حسن ظن داشته باشد گول خورده است.
از فرمایش حضرت استفاده می شود که حسن ظن و سوء ظن به اجتماع و محیط و غالب
مردم بستگی دارد و انسان باید با دقت و چشم بصیرت، یکی از آن دو را انتخاب کند.
غضب و خشم (تند خویی)

هفتمین صفتی که از قوه ی غضبیه نشئت می گیرد، خشم و انتقام جویی است، که یک حالت
نفسانی است و موجب حرکت روح حیوانی از داخل به خارج می شود، جهت غلبه برطرف
مقابل و انتقام از او، که در صورت شدت، حرارت زیادی در بدن ایجاد می کند، و رنگ
انسان ملتهب و تیره و رگ ها پر خون و نور عقل بی فروغ می شود، و لذا هیچ نصیحت و
اندرزی بر او اثر ندارد، بلکه چه بسا درشتی و شدت پیدا کند و شیطان کاملاً بر او غالب گردد
که گفت: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) [69] و کارهایی می کند که برخلاف عقل و شرع
باشد.

الغضب يُفسد الايمان كما يفسد الخل العسل [70]; خشم ایمان را فاسد می کند، چنان که سرکه
عسل را فاسد می کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ [71]; خشم شدید،
یک نوع دیوانگی است؛ زیرا صاحب آن بعد پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود،
دیوانگی اش استوار است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

الغضب مفتاح كل شر [72]; غضب، کلید هر پلیدی است.

مردم در این خصوص بر سه دسته اند: ۱. افرادی که بسیار عصبانی و تند مزاج اند؛ ۲. افراد
معتدل؛ ۳. افرادی که اصلاً غضب و خشم ندارند، حتی در امور دینی.

دسته ی اوّل که طرف افراط را گرفته اند، در وقت غضب، گویی هوش و فکر و خوی انسانی از ایشان سلب می شود و از اطاعت شرع و عقل نیز بیرون می روند. دسته ی دوم اعتدال دارند و از عقل و شرع تجاوز نمی کنند و این قسم پسندیده و با ارزش است و باید آن را شجاعت نامید؛ چون اگر انسان در جایی که باید به مقتضای عقل و شرع عصبانی شود، عصبانی نشود و بی حمیت باشد، ناپسند و بی غیرت است؛ اما قسم سوّم مذموم و زشت است و شخص، خالی از غیرت و مردانگی، و شبیه به حیوان است. بنابراین، قسم دوّم (اعتدال) پسندیده و با ارزش است و شخص مؤمن باید کاملاً مواظب باشد که در وقت خشم و غضب، کاری که بر خلاف شرع و عقل است انجام ندهد، مثل زدن خود، یا طرف مقابل، یا دشنام دادن و فاش نمودن سرّ دیگران و لباس پاره کردن و استهزا نمودن و...

درمان غضب

برای درمان غضب، باید در رفتار و گفتار انبیا و اولیا و علما و به آیات و روایاتی که در مذمت غضب و تمجید از حلم وارد شده است توجه و از آنها در جهت رفع این صفت زشت استفاده نمود.

(وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)^[73] ای رسول ما! اگر تندخو و سخت دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند (گرایش پیدا نمی کردند) پس ایشان را عفو کن و برای آنان طلب آمرزش کن. هم چنین از کارهایی که منشأ غضب می شوند دوری کند و از عاقبت انتقام و اعمال بد و ستم به دیگران و مکافات روزگار بترسد.

مزن بر سر ناتوان دست زور *** که روزی در افتی به پایش چو مور
سعدی گوید:

من آن مورم که در پایم بمالند *** نه زنبورم که از نیشم بنالند

چگونه شکر این نعمت گذارم *** که زور مردم آزاری ندارم

مرحوم استاد شهید مطهری این شعر را بسیار لطیف تر نموده است، و می فرماید:

نه من مورم که در پایم بمالند *** نه زنبورم که از نیشم بنالند (من انسانم)

چگونه شکر این نعمت گذارم *** که دارم زور و آزاری ندارم

چه خوب است که انسان در حال غضب و خشم، در آینه ای خود را تماشا کند و نیز حالت خود را تغییر دهد؛ مثلاً اگر نشسته است برخیزد، اگر ایستاده است بنشیند، اگر در خانه است از خانه بیرون رود؛ هم چنین وضو گرفتن و غسل نمودن با آب سرد نیز در فرو نشاندن خشم مؤثرند.

حلم و بردباری

حلم و بردباری موجب اطمینان نفس و تحمل سختی ها و صبر نمودن بر مشکلات است و شرافت و فضیلت آن بر هیچ کس پوشیده نیست، و در اخبار هر جا سخن از علم است از حلم نیز سخن به میان آمده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

اللهم اغنني بالعلم و زيني بالحلم^[74]؛ خدایا مرا به سبب علم بی نیاز کن و به سبب حلم زینت ببخش.

الشجاع من يملك نفسه عند غضبه^[75]؛ شجاع کسی است که هنگام غضب بتواند نفس خود را نگاه دارد.

من كفّ غضبه عن الناس كفّ الله تعالى عنه عذاب يوم القيامة^[76]؛ هر کس از غضب خود بر مردم خودداری کند، خدای تعالی عذاب روز قیامت را از او برمی دارد.

ان الرجل المسلم ليدرك بالحلم درجة الصائم القائم^[77]؛ به راستی مردم مسلمان به سبب حلم، چه بسا به درجه و ثواب روزه و شب زنده داری برسند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید:

(لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَ وَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ وَ أَنْ يَنْظُمَ حِلْمُكَ...)؛^[78] خوبی به این نیست که ثروت و فرزندان زیاد گردد، بلکه به این است که علم و دانش و حلم تو زیاد گردد.

(أَوَّلُ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنَ النَّاسِ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ)؛^[79] اولین نتیجه ای که فرد حلیم از صبر و حلم خود می برد، مردم یاران او در برابر نادان اند.

(إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ)؛^[80] اگر حلیم نیستی خود را وادار به حلم و بردباری کن؛ زیرا کم کسی است که خود را به صورت گروهی در آورد و در ردیف آنان نشود.

با تو گویم که چیست غایت حلم *** هر که زهرت دهد شکر بخشی

کم مباش از درخت سایه فکن *** هر که سنگش زند ثمر بخشی

هر که بخراشدت جگر به جفا *** هم چوکان کریم زر بخشی

فرق حلم و کظم غیظ

ناگفته نماند که حلم عام است و کظم غیظ (فرو بردن خشم) خاص؛ و بین آنها عموم و خصوص مطلق است (از نسب اربع)؛ یعنی هر کظم غیضی حلم است، ولی هر حلمی کظم غیظ نیست. چه بسا حلم ابتدایی باشد، یعنی انسان از اول صبور و بردبار باشد و عصبانی نشود (در جایی که باید قاعدتاً عصبانی بشود). حلم دفع خشم است و کظم غیظ رفع آن؛ پس حلم افضل و اشرف است و لذا انسان باید سعی کند از اول عصبانی نشود و خشم نکند، نه آن که بعد از خشم و غضب کظم غیظ کند؛ گرچه آن هم بسیار پسندیده و با ارزش است و در آیات و روایات، از آن بسیار تمجید شده و از صفات متّقین محسوب گردیده است.

(وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)^[81] از صفات متقین آن است که خشم خود را فرو می‌نهند و از مردم عفو می‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

(وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)^[82] هیچ وقت نیکی و بدی با هم مساوی نیست، ولی شما ای پیامبر به آنچه نیکوتر است پاسخ بده (یعنی بدی را هم به خوبی) که در چنین صورتی آن کس که با تو دشمنی داشته است دوست گرم می‌شود.

درباره ی حلم و کظم غیظ از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و معصومین (علیهم السلام) و علمای گذشته داستان های شگفتی نقل شده است.

که از باب نمونه به دو داستان اشاره می‌کنیم؛ شاید برای ما الگو و سرمشق قرار گیرد. مرحوم حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء از علمای معروف نجف اشرف، وقتی که شیخ الاسلام شده بود و در مسجد جامع اصفهان نماز جماعت داشت، در مسجد مقداری خمس بین سادات مستحق تقسیم کرد در آخر سید فقیری آمد و درخواست پول کرد؛ شیخ گفت: پول تمام شد، برو وقت دیگر بیا؛ سید اصرار کرد و پول خواست؛ بالاخره ناراحت شد و آب دهن به ریش شیخ انداخت. شیخ هیچ نگفت و با گوشه ی عبا آن را پاک کرد و بعد در حالی که عبا ی خود را برای جمع آوری پول با دو دست گرفته بود بلند شد و خطاب به مردم گفت: این سید ناراحت شده هر کس آبروی مرا می‌خواهد پول به او بدهد تا عصبانیت او را بر طرف کنیم و خودش در صف ها گشت و پول زیادی جمع نمود و آن را به سید داد و گفت: انشاء الله غضب تو بر طرف شده باشد؛ برو، اما دیگر تف به ریش من نکن.

هم چنین شخصی از مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی خشناک شد و در نامه ای او را کلب ابن الکلب خطاب نمود؛ خواجه در جوابش نوشت: من سگ نیستم؛ چون سگ با چهار دست و پا راه می‌رود و من با دو پا؛ سگ چنگال دارد، ولی من انگشت دارم؛ سگ استخوان می‌خورد، ولی من غذا می‌خورم؛ سگ عوعو می‌کند، ولی من حرف می‌زنم؛ پس من سگ نیستم. زیرا فصول ممیز سگ را ندارم.^[83] والسلام. این نوع حلم، انسان سنگ دل را هم نرم می‌کند.

انتقام جویی

هشتمین صفتی که از قوه ی غضبیّه نشئت می‌گیرد، انتقام و تلافی نمودن بدی با بدی است، به همان مقدار که طرف انجام داده است یا بیش تر از آن، هر چند شرعاً حرام باشد؛ مثل پاسخ دشنام به دشنام، غیبت به غیبت، بهتان به بهتان، قطعاً چنین صفتی زشت و ناپسند و ناشی از خوی حیوانی است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید:

ان امرء غیرک بما فیک فلا تعیرہ بما فیه^[84]؛ اگر مردی تو را به عیبی که در تو است سرزنش کرد، تو او را سرزنش مکن به آنچه در او هست.

شخصی در حضور حضرت (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر فحش داد و او اوّل ساکت بود، ولی بعد شروع کرد به پاسخ دادن. رسول خدا از جا بلند شد و به او فرمود: تا حرف نزده بودی فرشته ای جواب او را داد، ولی هنگامی که پاسخ دادی فرشته رفت و شیطان آمد و من در مجلسی که شیطان باشد نمی نشینم [85].

عفو و گذشت

اگر مؤمن از کسی بدی دید، چنانچه در شرع انور اسلام برای آن انتقام مقرر شده، به همان بسنده کند، نه بیش تر، و نیز اگر از آن هم چشم پوشی و عفو نماید، بهتر است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) [86] و چنانچه عفو کنید (و انتقام و قصاص نکنید) به تقوا و پارسایی نزدیک تر است.

و اگر شرعاً جز آن پاسخی معین نشده است از آن صرف نظر کند.

هر چند انتقام ز دشمن حرام نیست *** در عفو لذتی است که در انتقام نیست

در عفو لذتی است که در انتظام نیست. عفو ضدّ انتقام است و آیات و روایات بسیاری در شرافت آن وارد شده است.

از حکما نقل شده است که گناه هر اندازه بزرگ تر باشد فضیلت و ثواب عفو آن بیش تر است و در شرافت عفو و بخشش همین بس که از صفات حق تعالی است. بسیاری از نزاع ها و اختلافات، حتی جنگ و قتل، ناشی از انتقام و عدم عفو است؛ یعنی با یک دعوای لفظی، کار به جاهای بالا، حتی قتل می رسد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ثلاث من مکارم الدنيا والاخرة تعفو عمن ظلمک و تعطی من حرمک و تصل من قطعک [87].

دی در حق ما یکی بدی گفت *** دل را ز غمش نمی خراشیم

ما نیز نکویی اش بگوییم *** تا هر دو دروغ گفته باشیم

کج خلقی و درشت خویی

صفت نهم که از قوه ی غضبیه سر چشمه می گیرد، کج خلقی و درشت خویی در رفتار و گفتار است و شخص مبتلا به آن از خدا و خلق می بُرد و خود همیشه معذب است و همه، حتی زن و فرزند، از او دوری می جویند و چه بسا موجب حقد و کینه و دشمنی و عداوت شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

خالطوا الناس مخالطة ان متّم معها بکوا علیکم و ان عستم حتّوا الیکم [88]. با مردم آن چنان رفتار کنید (مجالست و معاشرت داشته باشید) که اگر بمیرید برای شما گریه کنند و اگر زنده بمانید با شوق به سوی شما بیایند.

هم چنین می فرماید:

فی صفة المؤمن بشرة فی وجهه و حزنه فی قلبه اوسع شیء صدرأ و اذل شیء نفساً یکره الرفع و یسنو السمع،...^[89]، نشانه های شخص مؤمن آن است که صورتش بشاش و خندان، ولی در دل اندوهناک است؛ در گرفتاری ها سعی صدر و حوصله دارد؛ از نظر روحی خود را ذلیل و کوچک می شمارد و از بزرگ منشی بیزار و با ریاکاری دشمن است...

این که بعضی بدخلق و ترش رو و همیشه عبوس اند و گویا با همه نفاق و بدبینی دارند و با خودشان نیز قهرند، از نظر شرع و عقل زشت و مذموم است.

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی *** مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

خوش خلقی

در مقابل صفت بدخلقی و خشونت، صفت خوش خلقی و با همه دوست بودن است که از صفات شریفه است و موجب جذب و کشش دیگران می گردد. خداوند در تمجید از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

وَ اَنْكَ لَعَلَّی خُلُقٌ عَظِیمٌ^[90]؛ به راستی تو دارای خلق بسیار نیکو هستی.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

صدر العاقل صندوق سرّه و البشاشة حباله المودّة و الاحتمال قبرا العیوب^[91]؛ لیسینه ی آدم خردمند، مخزن راز اوست (به هر کسی اظهار نمی کند) و گشاده رویی (خوش خلقی) دام دوستی است، تحمّل سختی ها پوشنده ی بدی هاست (یا حمل بر صحت پوشنده ی بدی هاست).

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

قال علیّ (علیه السلام) عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه^[92]؛ امیرالمؤمنین فرمود: سرلوحه ی پرونده ی مؤمن، نیکو بودن خلق اوست.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

انّ احبکم الیّ و اقربکم منّی مجلساً یوم القیمه احسنکم خلقاً^[93]؛ اگر دوست دارید که در روز قیامت با پیامبر محشور و نزدیک باشید، خوش خلق شوید.

چند سال پیش که برای تبلیغ ماه محرم از نجف اشرف به آغا جاری آمده بودم، یک پیرمرد روحانی نیز آمده بود؛ بسیار شوخ و خوش مشرب بود؛ بعدها می گفت: مشکلات خانوادگی زیادی دارم، ولی مؤمن نباید دردش را اظهار کند، بلکه باید خوش خو و خوش اخلاق باشد، سپس این شعر را خواند:

خنده ام می بینی و از گریه ی دل غافل *** خانه ی ما را درون ابر است و بیرون آفتاب

عُجب و خودبزرگ بینی

دهمین صفتی که از قوّه ی غضبیه ناشی می شود، عجب و خود بزرگ بینی است؛ یعنی شخص به سبب صفت و کمالی که در خود احساس می کند - خواه واقعیت داشته باشد یا مجرد خیال باشد - خود را برتر از دیگران می پندارد؛ مثلاً به مقام، علم، فامیل، مال، زیبایی و جمال و حتی گاهی به عبادت خود و... می نازد و خداوند تبارک و تعالی را که این نعمت را به او داده است، فراموش می کند؛ ولی اگر آن را لطف و کرم خدا بداند (نه آن که خودش مستحق آن بوده است) عُجب نیست. پس اگر خیال کند که سعی و کوشش خودش، سبب رسیدن او به این نعمت ها بوده و به آن ببالد، این عُجب است و چنانچه گمان کند که - استغفرالله - خدا نمی تواند آنها را از او بگیرد از عجب بدتر خواهد بود و از صفات بسیار پست و زشت است و چه بسا موجب بدبختی و شقاوت دنیا و آخرت گردد. در مذمت عجب آیات و اخبار زیادی وارد شده است.

خداوند می فرماید:

(فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى) [94] پس خودستایی نکنید، خدا پرهیزکاران را بهتر می شناسد.

(أَقَمْنِ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) [95] آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و نیک می بیند (همانند کسی است که واقع را درست فهمیده است)؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ما لابن آدم و الفخر و الأوّل نطفة قدره و آخره جيفة مذره و هو بين ذلك حامل العذرة [96]؛ بنی آدم کجا و فخر و عجب کجا؛ در حالی که اوّل او نطفه ی نجس (منی) و آخر او مردار جیفه و بد بو است و در بین این دو حالت، بارکش کثافت است.

هم چنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای از نهج البلاغه مطالبی در مذمت و بدگویی از عجب و خود پسندی و تکبر و تفاخر بر یکدیگر و افزون طلبی مال و یادآوری از مرگ و حالات احتضار و بعد از آن آورده است [97] که در هنگام قرائت: (أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ) ایراد فرموده است. ابن ابی الحدید معتزلی در شرحش [98] می گوید:

قسم به آن کسی که تمام امت ها به او سوگند یاد می کنند، تا کنون این خطبه را بیش از هزار بار قرائت کرده ام و هر وقت که آن را خوانده ام درمن اثر نموده و خوف و اندرز و موعظه در دلم جاری شده است، و هر چه دقت کرده ام به یاد مردگان - از فامیل و نزدیکان و دوستان - افتاده ام و در نزد خودم فکر کرده ام که آن شخصی که علی (علیه السلام) او را در این خطبه توصیف نموده است، گویا خود من هستم و هر چه دیگران از ارباب سخن و نصیحت کنندگان در این مقوله گفته اند، هرگز اثر این گفتار حضرت را در جان و دل من نداشته است، گو این که بسیار در آنها تأمل نموده ام.

به چشم کسان در نیاید کسی *** که از خود بزرگی نماید بسی
مگو تا بگویند شکر ت هزار *** چو خود گفتی از کس توقع مدار
بزرگان نکردند در خود نگاه *** خدایینی از خویشان بین مخواه
پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست *** که پنداشت چون پسته مغزی در اوست
فرق عجب با تکبر

انسان دارای عجب، خودش را با دیگران مقایسه نمی کند، بلکه از خودش خوشش می آید
و به خود می بالد و خود را کسی می داند؛ در حالی که متکبر، خود را با دیگران قیاس
می کند و از آنها برتر و بالاتر می داند.
درمان و علاج عجب

برای درمان عجب، باید خدا و عظمت و نعمت های او را درک کرد و توجه نمود که جلال
و جبروت و عظمت و بزرگی، مختص ذات لایزال اوست، و جز عجز و ناتوانی و نیاز و مسکنت
و خواری و ذلت، درخور شأن تو نیست.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است *** خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
اگر عجب تو از عبادت است که خدا فرموده است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ)؛ [99] به
درستی که بزرگترین و بالاترین شمادر نزد خدا، باتقواترین شماست، در چنین صورتی باید
خداترس باشی و خود را کسی نبینی. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:
(سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ)؛ [100] کار بد و گناهی که تو را اندوهگین
سازد (که از آن پشیمان شوی و توبه کنی) در نزد خدا بهتر است از کار خوب و حسنه ای
که تو را به عجب و خودبینی وادار کند.

سخن ماند از عاقلان یادگار *** ز سعدی همین یک سخن گوش دار
گنجهکار اندیشه ناک از خدای *** بسی بهتر از عابد خودنمای
که آن را جگر خون شد از سوز درد *** که این تکیه بر طاعت خویش کرد
ندانست در بارگاه غنی *** سرافکندگی به ز کبر و منی
بر این آستان عجز و مسکینی ات *** به از طاعت و خویشان بینی ات
و اگر عجب از علم باشد، پس مسئولیت عالم بیش تر و حساب او در روز قیامت مشکل تر است؛
و عالم بی عمل، مثل درخت بی ثمر است، و اگر عجب و خود پسندی از فامیل و پدر و برادر
و... باشد، خیلی کوتاه فکری است؛ زیرا به او سودی نمی رسد.

گیرم پدر تو بود فاضل *** از فضل پدر تو را چه حاصل
کن ابن من شئت و اکتسب ادباً *** یغنیک محموده عن النسب
فرزند هر کس که خواهی باش تو خود باید کسب ادب و معرفت و کمال کنی، که در این
صورت، همان صفات پسندیده، تو را از نسب بی نیاز می کند.
ان الفتی من یقول ها اناذا *** لیس الفتی من یقول کان ابی

جوانمرد آن است که بگوید من خودم چه کاره ام، نه آن که بگوید پدرم چه کاره بود.
جایی که بزرگ بایدت بود *** فرزندی کس نداردت سود
چون شیر به خود سپه شکن باش *** فرزند خصال خویشان باش
و اگر عجب از ثروت و قدرت و مقام و زیبایی و... باشد، باید توجه کند که هیچ کدام از
این ها دوام و ثبات ندارند و در معرض زوال و نابودی اند.
بر مال و جمال خویش مغرور مباش *** کان را به شبی برند و این را به تبی
شکسته نفسی

ضد عجب و خود پسندی، افتادگی و شکسته نفسی و کوچک شمردن خود است که بسیار زیبا
و با ارزش است و سود آن در دنیا و آخرت به صاحبش می رسد. و هر چه انسان افتاده تر و
متواضع تر باشد، در نزد خدا و مردم عزیزتر و محترم تر و سخنش مؤثرتر است و در دل آنان
بیش تر جای می گیرد و همه با دیده ی بزرگی به او می نگرند.
افتادگی آموز اگر طالب فیضی *** هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
یکی قطره باران ز ابری چکید

یکی قطره باران ز ابری چکید *** خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم *** گر او هست حقاً که من نیستم
سپهرش به جایی رسانید کار *** که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد *** در نیستی کوفت تا هست شد
در این حضرت آنان گرفتند صدر *** که خود را فروتر نهادند قدر
ره این است جانا که مردان راه *** به عزّت نکردند در خود نگاه
از آن بر ملایک شرف داشتند *** که خود را به از سگ نپنداشتند
کبر و برتری جویی

یازدهمین صفتی که از قوه ی غضبیه سرچشمه می گیرد، کبر و برتری جویی بر دیگران
است. کبر یعنی برتر دانستن خود از دیگران و کوچک شمردن آنان؛ و از آثار آن این است
که، شخص متکبر با دیگران خو نمی گیرد و به آنان سلام نمی کند، بلکه منتظر سلام کردن
دیگران است، تقدّم در راه رفتن دارد، با بی توجهی با مردم سخن می گوید، با حقارت و
کوچکی با غیر خودش رفاقت می کند. این صفت، بسیار زشت و از خوی های حیوانی و
درندگی است و آیات و روایات زیادی در مذمت آن آمده است. خداوند تبارک و تعالی
می فرماید:

(كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ) [101] این چنین خداوند بر قلب هر متکبر
ستمگری مهر می زند.

(ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ) [102] از درهای جهنم وارد شوید
و جاودانه در آن باشید که جایگاه متکبران چه قدر بد است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من تعظم فی نفسه و اختال فی مشیه لقی الله و هو علیه غضبان^[103]; هر کس خود را بزرگ بداند و در راه رفتن تکبر کند، خدا را در حالی که از او غضبناک است ملاقات می کند. لا یزال الرجل یذهب بنفسه حتی یتکب فی الجبارین فیصیبه ما اصابهم من العذاب^[104]; چه بسا مردی خود بزرگ بینی پیشه کند تا آن گاه که در زمره ی گردن کشان نوشته شود و در نتیجه، همان عذاب به او رسد که به آنان می رسد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَةً)^[105] شگفت دارم از متکبر؛ در حالی که دیروز نطفه ی (نجس) بود و فردا مردار بدبویی است. (ضَعَّ فَخْرَكَ وَ أَحْطَطَ كِبْرَكَ وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ)^[106] سرفرازی خود را واگذار و کبر و بزرگی را سر به زیر نما (متواضع باش) و قبرت را به یاد بیاور (تا بزرگی نکنی).

پس باید سعی کنیم تکبر را از خود دور کنیم و تا می توانیم متواضع و افتاده و فروتن باشیم. در ضمن باید توجه نماییم که شیطان ما را فریب ندهد در این که خیال کنیم متواضع هستیم، در حالی که در واقع متکبریم. پس چه خوب است که خود را امتحان کنیم؛ مثلاً اگر در مباحثه و مذاکره با دیگران و یا هر موضوع دیگری متوجه شدیم که حق با طرف مقابل است و ما خلاف واقع می گوییم، زود اعتراف کنیم و مجادله را کنار بگذاریم؛ دیگر این که اگر کسی جلوتر از ما راه رفت و یا بالاتر از ما نشست ناراحت نشویم، هم چنین در سلام کردن بر دیگران پیشی بگیریم و اصلاً منتظر نباشیم که دیگران به ما سلام کنند و نیز اگر کسی از ما تعریف و تمجید کرد خیلی خوشحال نشویم؛ هم چنان که امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كُنْتَ مُحَقَّقًا وَ أَنْ لَا تَحِبَّ أَنْ تُحَمِّدَ عَلَى التَّقْوَى^[107]; تواضع این است که هر جای مجلس جا بود بنشینی گرچه پایین باشد و این که هر کس را ملاقات کنی بر او سلام کنی و مجادله و بگو مگو را ترک کنی گرچه حق با تو باشد و اینکه دوست نداشته باشی که تو را به داشتن تقوی تمجید کنند.

گاهی دیده می شود بعضی افراد وقتی وارد مجلس می شوند و می بینند در جایی که توقع دارد بنشینند جا نیست یا جا تنگ است به زور خود را جا می دهند و موجب اذیت و آزار بقیه می شوند. این کارها بسیار چندش آور، و نشان از تکبر است.

تواضع و فروتنی

صَدِّ صِفَتِ كِبَرٍ، تواضع و فروتنی و افتادگی است و لازمه ی آن گفتار و رفتاری است که موجب تعظیم و تکریم دیگران شود و از صفات بسیار پسندیده و شریف است و در تعریف آن

همین بس که خداوند متعال به بهترین خلق خود، که تمام دنیا را به طفیل وجود او خلق فرموده است، یعنی به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) [108] برای پیروانت از مؤمنین، فروتنی و ملایمت داشته باش.

خداوند هم چنین می فرماید:

(وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ سَلَامًا) [109]

بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که با آرامش و بدون تکبر بر زمین راه می روند و هرگاه نادانان خطابشان کنند، با سخن مسالمت آمیز پاسخ دهند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ما تواضع احد لله الا رفعه الله [110]; هیچ کس برای خدا تواضع نکرد، مگر آن که خدا مقام او را بالا برد.

در حدیث بسیار شیرینی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده که عقل انسان کامل نمی شود، مگر ده صفت در او باشد، تا این که می فرماید:

العاشرة و ما العاشرة قيل ما هي؟ قال (عليه السلام) لا يرى احداً الا قال هو خير مني واتقى انما الناس رجلان رجل خير منه واتقى و رجل شر منه و ادنى فاذا لقي الذي شر منه و ادنى قال لعل خير هذا باطن و هو خير له و خيري ظاهر و هو شر لي، و اذا رأى الذي هو خير منه واتقى تواضع له ليلحق به فاذا فعل ذلك فقد علا مجده و طاب خيره و حسن ذكره و ساد في اهل زمانه [111]; دهم و چقدر مهم است دهم، سؤال شد چیست؟ فرمود: هیچ کس را نبیند، مگر آن که بگوید او از من بهتر و با تقواتر است؛ زیرا مردم دو دسته اند: یکی آن که از او بهتر و پارساتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است؛ پس هرگاه بدتری را ببیند بگوید شاید خوبی های این مرد پنهان است و این برای او خیلی بهتر است، ولی خوبی من آشکار است و این برای من بد است و اگر کسی را ببیند که بهتر و پارساتر است، برای او تواضع می کند، تا به مقام او برسد؛ بنابراین، اگر چنین رفتاری داشته باشد مسلماً شرافت او بالا می رود و خوبی او پاکیزه می شود و همه از او به نیک نامی یاد می کنند و به تمام معنا آقا و بزرگ اهل زمانش می شود.

همان اندازه که تکبر، انسان را کوچک و خوار می کند و سبب تنفر دیگران می شود، تواضع، انسان را سرفراز و محترم می کند و سبب گرایش و عزت است.

آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر

مایه ی اصل و نسب در گردش دوران زر است *** متصل خون می خورد تیغی که صاحب جوهر است

آهن و فولاد از یک معدنی آید برون *** آن یکی شمشیر گردد و آن دگر نعل خر است

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست *** جای چشم ابرو نگیرد زانکه او بالاتر است

ناکسی گر از کسی بالا نشیند عار نیست *** روی دریا خس نشیند قعر دریا گوهر است
 کرّه ی اسب از نجابت در پی مادر رود *** کرّه ی خر از خیریت پیش پیش مادر است
 آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر *** بر صدف بنگر که دایم سینه اش پر گوهر است
 آدمی را عقل می باید نه خنجر بر کمر *** ورنه بر هر ماکیانی در کمر صد خنجر است
 آسمان سفله دونان را نوازش می کند *** ز آن سبب انگشت کوچک لایق انگشت است
 شعر گویان جان فدای شعر سنجان می کنند *** دختر هر کس نجیب افتاد مفت شوهر
 است تواضع برای متکبر خوب نیست

نکته: چه خوب است که انسان در برابر شخص متکبر، فروتنی و تواضع نکند؛ زیرا فروتنی و تواضع در مقابل او، موجب گمراهی و افزایش تکبرش می شود؛ پس چه بهتر که در برابر او تکبر شود تا شاید متنبّه و متوجه شود که تکبر بد است و تواضع خوب. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

إذا رأيتم المتواضعين من امتي فتواضعوا لهم و إذا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم فإن ذلك لهم مذلة و صغار^[112]؛ هرگاه متواضعان امت مرا ببینید، برای ایشان تواضع کنید و هرگاه متکبران را ببینید بر آنان تکبر کنید؛ زیرا این باعث ذلت و کوچکی آنان است.
 نیاز به یادآوری است که انسان نباید بیش تر از حدّ متعارف و معقول تواضع کند؛ زیرا که آن موجب ذلت و خواری است.

فخر فروشی و عصبیت

دوازدهمین صفتی که از قوه ی غضبیه ناشی می شود، فخر فروشی و بالیدن به فامیل، ثروت، اولاد، شهر، صنعت، علم و حتّی دین و مذهب است. اگر این تعصّب و نازیدن و بالیدن، حمایت از چیزی باشد که شرعاً لازم و عقلاً پسندیده است و از حقّ و انصاف هم تجاوز نمی کند، پسندیده و نیک است و از اقسام غیرت است. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: فان كان لابد من العصبية فليكن تعصبك لمكارم الاخلاق و محامد الافعال و محاسن الامور^[113]؛ اگر ناچار از تعصّب و غیرت بودی، پس سعی کن که صفات پسندیده و کارهای نیک و بهترین امور را داشته باشی.

و اگر حمایت از چیزی باشد که افتخار به آن، شرعاً و عقلاً مذموم و بی جاست، عصبیت و نادانی است. امام صادق (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: آفة الحسب الافتخار و العجب^[114]؛ آفت حسب (شرافت خانوادگی و صفات) به خود بالیدن و خودپسندی است.

گاهی دیده می شود بعضی افراد به پسر، برادر، فامیل و گاهی به شهر و ولایت و محلّه و همسایه و حتی گاهی به دسته ی عزاداری و سینه زنی محلّه ی خود می بالند که دسته ی عزاداری ما چنین و چنان بود؛ یعنی چنان که دسته ی دیگر برای امام حسین دیگری عزاداری می کند. امام صادق (علیه السلام) از جدّش نقل می فرماید:

بین سلمان فارسی و مردی بگو مگو در گرفت؛ پس آن مرد گفت: سلمان مگر تو کیستی؟ سلمان پاسخ داد، اوّل من و تو، هر دو نطفه ی نجسی بود و آخر من و تو، هر دو مردار بدبویی خواهد بود و چون روز قیامت شود و ترازوهای قسط و عدل برقرار شود، پس هر کس میزان اعمالش سنگین تر بود او محترم تر و با اکرام است و هر کس میزانش سبک بود، او پست تر خواهد بود.^[115]

هم چنین از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که:

سلمان با جمعی از قریش در مسجد نشسته بودند، پس هر کس نسب خود را بیان کرد و اجداد و پدران خود را شمرد، تا نوبت به سلمان رسید؛ پس عمر بن خطّاب گفت: خوب سلمان تو بگو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسب چیست؟ سلمان گفت: من سلمان پسر بنده ی خدایم که گمراه بودم، و خدای عزّوجلّ مرا به وسیله ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هدایت فرمود، و بی چیز و تنگ دست بودم، پس خدا به وسیله ی محمد (صلی الله علیه و آله) مرا بی نیاز و غنی فرمود؛ و من برده بودم و خداوند به وسیله ی محمد (صلی الله علیه و آله) آزادم گردانید؛ این است حسب و نسب من^[116].

قساوت و سخت دلی

سیزدهمین صفتی که از قوّه ی غضبیه ناشی می شود قساوت و سنگ دلی است و آن حالتی است که انسان از رنج و گرفتاری و مصیبت دیگران متأثر و ناراحت نشود.

رقت قلب

ضدّ قساوت، رحم دلی و رقت قلب است که از ناراحتی هم نوعان و مؤمنین و بستگان ناراحت شود و در نتیجه، به فریاد مظلومین و ستم دیدگان و دست گیری از مستمندان اقدام نماید.

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن *** قدمی یا قلمی یا بدنی یا درمی

و در روایت آمده است:

والراحمون یرحمهم الرحمن فارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء؛ خداوند بر رحم کنندگان رحم می کند، پس بر آنان که در زمین هستند رحم کنید تا خداوند که در آسمان است (جهت علّو) بر شما رحم کند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند *** که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار *** دیگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی *** نشاید که نامت نهند آدمی

البته ترک قساوت قلب و تحصیل رقت قلب به آسانی ممکن نیست؛ چون این صفت در نفس انسانی رسوخ دارد و باید به تدریج و دقت زیاد برطرف شود. به قول معروف، بعضی آن چنان اند که اگر عالم را آب برد آنان را خواب می برد، یا بر هر کس هر چه وارد شود آنان ککشان نمی گزد، و به گفتار مرحوم شهید هاشمی نژاد در کتاب مناظره ی دکتر و پیر، منطق آنان به عکس شعر سعدی است.

بنی آدم اعدای یک دیگرند *** که در آفرینش بد از بدترند
چو عضوی به درد آورد روزگار *** جهنّم، دیگر عضوها را چکار
تو کز محنت دیگران بی غمی *** حقیقت بُود نام تو آدمی
کتمان حق و انحراف از آن

چهاردهمین صفتی که از قوّه ی غضبیه ناشی می شود کتمان حق است و انگیزه ی آن، یا جبن است و یا عصبيت، و شاید طمع به مال باشد و ممکن است از این صفت پست، رذایل دیگری نیز پدید آید؛ مثل شهادت باطل دادن، یا کتمان حق و شهادت ندادن به آن و تکذیب نمودن حق و تصدیق دروغ گو و حکم و قضاوت نمودن به ناحق و... که هر کدام به نوبه ی خود گناه و معصیت و موجب کیفر و عذاب در آخرت، و بی اعتباری و سبک شدن انسان در دنیا در نزد مردم است. آیات و روایات زیادی در مذمت و پستی هر کدام از این ها وارد شده است [117]؛ از جمله ی آنها حدیثی از امام عسکری (علیه السلام) است که می فرماید:

قال قال امیرالمؤمنین سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) يقول من سئل عن علم فکتمه حیث یجب اظهاره و تزول عنه التقیة جاء یوم القیمة ملجماً بلجام من النار [118]؛ شنیدم پیامبر گرامی اسلام فرمود: هر کس از چیزی که می داند از آن پرسش می شود، کتمان کند (حقیقت را نگوید) در جایی که اظهار آن واجب است و تقیّه و ترسی بر او نیست، روز قیامت، در حالی که لگامی از آتش بر دهنش است، محشور می شود.

انصاف و حق گوئی

ضدّ کتمان حق، انصاف و حق گوئی و ایستادگی بر بیان حقیقت است که از صفات کمال و انسانیت است و صاحب آن در دنیا و آخرت، عزیز و محترم و مأجور است و دلیل بر شهامت و روح بلند انسانی است. قال الله تعالی: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) [119] چه کسی گفتارش از این شخص بهتر است که مردم را دعوت به خدا کند و عمل صالح داشته باشد و بگوید من مسلمانم.

توجه دارید استفهام در این آیه، استفهام و سؤال تقریری است؛ یعنی از این گفتار بهتر نیست که هر کس دعوت به خدا کند خود نیز عمل صالح داشته باشد و با افتخار و مباهات بگوید من مسلمان هستم و اگر کسی می خواهد حق بگوید، باید اول خودش عامل به آن باشد و بر آن ایستادگی نماید.

نه هر کس شد مسلمان می توان گفتش که سلمان شد *** کز اوّل بایدش سلمان شد و آنکه
مسلمان شد

یکی از صفات برجسته و مشهور ابوذر غفاری همین حق گوئی و شهامت او در بیان حقایق بوده است. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است:

ما اظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر [120] آسمان سایه
نیفکنده و زمین کسی را در برنگرفته است بر صاحب گفتاری که راستگوتر از ابوذر باشد.

چون حضرت می دانست که بعدها این ابوذر حقیقت گو داستان هایی دارد. در زمان عثمان در مدینه حقایق را بر علیه او و بنی امیه می گفت و حیف و میل کردن بیت المال را توسط آنان در همه جا گوشزد می کرد؛ عثمان او را به شام تبعید کرد، ولی او در آن جا نیز آبروی معاویه و عثمان را برد، تا این که معاویه نوشت: او را بر شتر برهنه به مدینه برگردانند. مجدداً در مدینه هم حقایق را بیان می کرد تا این که عثمان او را به ریزه تبعید کرد و در آن جا به غریبی جان سپرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) هنگام تبعید او را مشایعت نمودند و خطبه ای در تعریف او فرمود: یا اباذر اَتَكَ غَضَبَتَ اللَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضَبَتِهِ لَهُ. [121]

تو برای خدا خستم و حق گویی کردی *** و باید امید تو به او باشد و بس تا آخر

-
- [1]. سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵.
 - [2]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۹۴.
 - [3]. سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.
 - [4]. سوره ی توبه، آیه ی ۷۳.
 - [5]. معراج السعاده، ج ۱، ص ۱۹۵.
 - [6]. معراج السعاده، ج ۱، ص ۱۹۵.
 - [7]. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۱.
 - [8]. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۶۲.
 - [9]. سوره ی طلاق، آیه ی ۱.
 - [10]. سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.
 - [11]. نهج البلاغه، ص ۴۸.
 - [12]. نهج البلاغه، ص ۸۶۶ و سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۸.
 - [13]. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.
 - [14]. ارغنون یک نوع ساز تاردار است.
 - [15]. پند تاریخ، ج ۱، ص ۵۱؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۱۱.

- [16]. مرحوم حجة الاسلام سيد محمد تقی ملائکه شوشتری، پيرمرد نورانی ای که حقیقتاً ملائکه بود.
- [17]. سوره ی اسراء، آیه ی ۱۸.
- [18]. وصیت نامه ی الهی سیاسی.
- [19]. ج ۱، ص ۳۸۱.
- [20]. سوره ی الحاقه، آیه ی ۶۹.
- [21]. سوره ی نساء، آیه ی ۹۳.
- [22]. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۷.
- [23]. سوره ی انفطار، آیه ی ۱۳.
- [24]. سوره ی اعراف، آیه ی ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۷، و ج ۲۲، ص ۴۰۲.
- [25]. سوره ی الواقعة، آیه ی ۱۷ - ۲۴.
- [26]. سوره ی یس، آیه ی ۲۶.
- [27]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۲.
- [28]. برای اطلاع بیش تر درباره ی توبه ر.ک: جزایری، اوصاف روزه داران، ص ۸۵.
- [29]. نکته. این رباعی هر طور خوانده شود و مصراع های آن جابه جا شود معنا خراب نمی شود؛ مثل شعر الهی، تو آنی توانی تپانی جهانی به آنی ته استگانی.
- [30]. سوره ی فاطر، آیه ی ۲۸.
- [31]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۳.
- [32]. معانی الاخبار، ص ۱۱۳.
- [33]. سوره ی انفال، آیه ی ۲.
- [34]. سوره ی نازعات، آیه ی ۴۰.
- [35]. سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.
- [36]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۸.
- [37]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۸.
- [38]. ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۹ به بعد؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸، و سفینه، ج ۲، ص ۷۴۳.
- [39]. سوره ی زمر، آیه ی ۵۳.
- [40]. سوره ی نساء، آیه ی ۴۸ و ۱۱۶.
- [41]. سوره ی طه، آیه ی ۸۲.
- [42]. سوره ی یوسف، آیه ی ۸۷.
- [43]. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۹۶.
- [44]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۸ و ۳۰.

- [45]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۲.
- [46]. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.
- [47]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۴.
- [48]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲۰ و در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵ از امام صادق(علیه السلام)مضمون این حدیث آمده است و در مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸، روایت را این گونه نقل می کند عن رسول الله(صلی الله علیه وآله) العلماء کلهم هلکی الا العاملون والعاملون کلهم هلکی الا المخلصون و المخلصون علی خطر.
- [49]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۱۸.
- [50]. سوره ی النجم، آیه ی ۳۹.
- [51]. سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۹.
- [52]. سوره ی اسراء، آیه ی ۱۹.
- [53]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [54]. همان، ص ۲۳۹.
- [55]. همان، ص ۲۳۸.
- [56]. علوج در لغت پیغام براست و ظاهراً منظور حضرت کفّار باشد
- [57]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۳۹
- [58]. همان، ج ۲۳۸
- [59]. سوره ی طه، آیه ی ۱۱۴.
- [60]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۴۶.
- [61]. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۲.
- [62]. سوره ی فتح، آیه ی ۱۲.
- [63]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۲.
- [64]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۳.
- [65]. همان، و نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۱۵۹.
- [66]. جامع السعادات ج ۱ ص ۲۵۳
- [67]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲۹.
- [68]. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۱۵.
- [69]. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲.
- [70]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۷.
- [71]. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۲، حکمت ۲۵۷.
- [72]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۷، و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.
- [73]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹.

- [74]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۳.
- [75]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۸.
- [76]. همان، ص ۲۵۹.
- [77]. همان، ص ۲۶۳.
- [78]. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۷.
- [79]. همان، ص ۱۸۳، ح ۲۰۷.
- [80]. همان، ح ۲۰۸.
- [81]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۲.
- [82]. سوره ی فصلت، آیه ی ۳۴.
- [83]. منتهی الامال، ج ۲، ص ۹۲.
- [84]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۵.
- [85]. همان، ص ۲۶۶.
- [86]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۳۷.
- [87]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۸ و ص ۲۶۸.
- [88]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۴۰، و زمانی، ص ۱۴، ح ۱۰.
- [89]. همان، ج ۲، ص ۲۱۴، و زمانی، ص ۳۵۴.
- [90]. سوره ی قلم، آیه ی ۴.
- [91]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۸۰.
- [92]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۷.
- [93]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۷۲، مضمون آن در سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۸.
- [94]. سوره ی النجم، آیه ی ۳۲.
- [95]. سوره ی فاطر، آیه ی ۸.
- [96]. مضمون آن در نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۴۰، حکمت ۴۴۷، و در بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۴.
- [97]. ر.ک: نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۶۸۵، خطبه ی ۱۳؛ و نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۴۳۹، خطبه ی ۲۱۸.
- [98]. ج ۱۱، ص ۱۵۳.
- [99]. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.
- [100]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۴۹، نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۰۰.
- [101]. سوره ی غافر، آیه ی ۳۵.
- [102]. سوره ی زمر، آیه ی ۷۲.
- [103]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۲.

[104]. همان.

[105]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۶۶؛ و نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

[106]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۹۹؛ و فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۶۲.

[107]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

[108]. سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۵.

[109]. سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

[110]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۱۲.

[111]. تحف العقول، ص ۴۶۷.

[112]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۱۵.

[113]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۷۷.

[114]. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۱۶.

[115]. سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۷، (نقل از امالی صدوق).

[116]. همان، (نقل از کافی).

[117]. ر.ک: جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۹، و بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳.

[118]. سفینه البحار، ج ۷، ص ۴۳۹.

[119]. سوره ی فصلت، آیه ی ۳۳.

[120]. سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۹۱.

[121]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۲۴۷ و فیض الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۴.

صفات نشئت گرفته از قوه ی وهمیه

قبلا گفتیم که از تعدیل قوه ی وهمیه عدالت و از افراط آن ظلم و از تفریط آن انظلام (ستم پذیری) ایجاد می گردد؛ ولی مرحوم ملا محمد مهدی نراقی، در جامع السعادات و هم چنین فرزند برومندش در معراج السعاده، جداگانه در مورد این سه صفت ناشی از قوه ی وهمیه بحث فرموده اند، بلکه آنها را مندرج در صفات و آثاری که از سه قوه ی شهویه و غضبیه و عقلیه سرچشمه می گیرند دانسته اند، ولی این بنده ی ناچیز بر حسب وعده ای که در اول کتاب دادم درباره ی سه صفت ظلم و انظلام و عدالت، مطالبی را هر چند مختصر، به صورت مستقل عرض می کنم.

ظلم و ستمکاری

ظلم و ستمکاری عبارت است از انجام دادن هر عمل بد و قبیح شرعی یا عقلی؛ این معنای ظلم، جامع تمام ردایل و صفات پست و ناپسند است، و این ظلم به معنای عام است؛ ولی ظلم به معنای خاص که در آیات و روایات و عرف و اصطلاح متعارف آن بین مردم شایع است، عبارت است از: ضرر و زیان و اذیت و آزار رسانیدن به دیگران. همه ی مردم دنیا و مذاهب مختلف، حتی کسانی که عقیده به هیچ دینی ندارند، ظلم و ستم را قبیح می دانند، و فطرت بشری، به پست بودن و نتیجه ی بد آن اعتراف می کند و آیات و روایات متواتر فراوانی، تهدید به کیفر و عذاب آن، هم در دنیا و هم در آخرت نموده اند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ، مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ)؛ [1] هرگز گمان مبر که خدا از آنچه ظالمان انجام می دهند غافل است (بلکه کیفر آنان را) برای روزی تأخیر انداخته است که چشم ها در آن روز از وحشت، از حرکت باز می ایستند؛ گردن های آنان کشیده، سرها به آسمان بلند، حتی پلک چشمشان از حرکت باز می ماند و دل های آنان فرو می ریزد و خالی می گردد.

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)؛ [2] و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که بازگشت و دگرگونی آنان چه خواهد بود.

(إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛ [3] راه مؤاخذه و گرفتاری برای کسانی است که به مردم ستم کنند و در زمین به ناحق سرکشی نمایند، که آنان عذابی دردناک خواهند داشت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

انّ اهون الخلق على الله من ولى امر المسلمين فلم يعدل لهم^[4]؛ در نزد خداوند، خوارترین مردم کسی است که حکومت مسلمین در دست او باشد و به عدالت بین آنان رفتار نکند. اتّقوا الظلم فانّه ظلمات يوم القيّمه^[5]؛ از ظلم کردن بپرهیزید؛ زیرا ظلم، تاریکی روز قیامت است.

اما سجاد(علیه السلام) هنگام وفات، بر فرزندش امام باقر(علیه السلام) فرمود:
یا بنی ایّاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرّاً الاّ الله^[6]؛ فرزندم، زنده‌ای که از ظلم نمودن بر کسی که یار و یاور و دادرسی غیر از خدا نداشته باشد.
امام باقر(علیه السلام) نیز می‌فرماید:

ما من احد یظلم بمظلّم الاّ اخذه الله تعالی بها فی نفسه او ماله^[7]؛ هیچ کس به دیگری ظلم نمی‌کند، مگر این که خدای تعالی او را به همان ظلم گرفتار می‌کند، چه درباره‌ی جان باشد، یا مال باشد.

الظلم ثلاثة ظلم یغفره الله تعالی و ظلم لا یغفره الله تعالی و ظلم لا یدعه فاما الظلم الذی لا یغفره الله عزّوجلّ فالشرک و اما الظلم الذی یغفره الله عزّوجلّ فظلم الرجل نفسه فیما بینة و بین الله عزّوجلّ و اما الظلم الذی لا یدعه فالمداینة بین العباد^[8]؛ ظلم سه قسم است: ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد و ظلمی که خدا نمی‌آمرزد و ظلمی که خدا از آن صرف نظر نمی‌کند؛ اما ظلمی که خداوند نمی‌آمرزد، شرک به خداست؛ و اما ظلمی که می‌آمرزد، ظلمی است که انسان به خودش می‌کند در آنچه میان او و خدای عزّوجلّ است؛ و اما ظلمی که از آن صرف نظر نمی‌کند، حقوق و دیونی است که بندگان بر گردن یکدیگر دارند (که تا طرف حق راضی نشود و گذشت نکند خدا صرف نظر نمی‌کند).

درباره‌ی حقوق الناس، به خصوص درباره‌ی ظلم و ستم و هم چنین کمک به ظالمین در ظلم و اعوان سلطان جور و حاکم ستمکار و... روایات بسیار دقیق و غیر قابل اغماض آمده است که مرحوم شیخ انصاری بعضی از آنها را در مکاسب محرّمه آورده است^[9]؛ تا جایی که نقل می‌کند: شخصی سؤال کرد که من لباس‌های سلطان را می‌دوزم، آیا من هم از اعوان ظلمه هستم؟ پاسخ شنید که معین ظالم آن کسی است که به تو سوزن و نخ می‌فروشد، اما تو جزء ظلمه و ستمکاران هستی؛ اگر این چنین باشد پناه بر خدا؛ ربّنا عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم.

مرحوم ملا احمد نراقی در خزائن^[10] می‌نویسند: در سال یکهزار و دویست و بیست و نه، در کاشان، یکی از مأمورین حاکم از سید فقیری مطالبه‌ی مالیات کرد و خیلی سخت‌گیری نمود؛ سید بیچاره اظهار عجز و ناداری کرد و چند روزی مهلت خواست و گفت از جدم رسول خدا شرم کن. آن شخص گفت: اگر کاری از جدّت ساخته است، یا شرّ مرا از سر تو دفع می‌کند، یا پول به تو می‌رساند. از سید ضامنی گرفت و گفت: فردا اوّل آفتاب می‌آیم، اگر پول را ندادی، نجاست به حلق تو خواهیم ریخت؛ به جدّت بگو هر کاری می‌تواند انجام

دهد. چون شب شد آن ظالم به پشت بام خانه خوابید. نیمه های شب از خواب بیدار شد و برای ادرار نمودن بر لب بام رفت و در تاریکی پا روی ناودان گذاشت و ناودان کنده شد و او از پشت بام به پایین افتاد. اتفاقاً زیر ناودان، چاه مستراح بود. در آن سرنگون شد و کسی هم از حال او خبر نداشت. چون روز شد او را یافتند که تا ناف در نجاست فرو رفته و آن قدر نجاست به حلقش فرو رفته بود که شکمش ورم نموده و مرده بود و شرّ او از سر سید دفع شد.

در نزد خداوند بدی نیست فرامشت

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت *** در نزد خداوند بدی نیست فراموشت

این تیغ نه از بهر ستم کاری کردند *** انگور نه از بهر نبیذ است به چرخُشت

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده *** حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

که ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار *** تا باز کجا کشته شود آن که تو را کشت

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس *** تا کس نکند رنجه به در کوفتن مُشت [11]

راجع به ظلم به معنای خاص، به همین مقدار بسنده می کنم؛ چون قبح ظلم و عاقبت ظالم و رسیدن به مکافات و سزاوار بودن ظالم به لعن و نفرین، بر کسی پوشیده نیست. در ضمن، گاهی این ظلم از حرص و طمع در مال سرچشمه می گیرد که از رذایل قوّه ی شهویه است و گاهی از حسد و دشمنی سرچشمه می گیرد که از رذایل قوه ی غضبیه است.

عدالت به معنای خاص

در مقابل ظلم به معنای خاص عدالت به معنای خاص قرار دارد که عبارت است از: باز داشتن خود از ستم کردن و آزار رساندن به دیگران و رعایت حقوق و امتیازات و نیز بر طرف نمودن ظلم از تمام افرادی که با آنها سر و کار دارد. عدالت به معنای عام نیز عبارت است از: انجام دادن تمام صفات حسنه و پسندیده ی انسانی و اسلامی. به هر حال، شرافت عدالت برای همه آشکار و واضح است. اتصاف به آن موجب دوستی و صمیمیت و مشهور شدن در بین خودی و بیگانه است. نمی دانم که انوشیروان تا چه اندازه عادل بوده که این همه مشهور شده است؛ شاید نسبت به شاهان دیگر که همه نوع ظلم و ستم داشته اند و از هیچ آزار و اذیت و آدم کشی باکی نداشته اند (مثل قاجاریه، خانواده ی پهلوی و بنی امیه و بنی عباس و...) بهتر بوده است یا تظاهر به عدالت می نموده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

عدل ساعةٌ خیرٌ من عبادۀ سبعین سنةً قیام لیلها و صیام نهارها [12]؛ یک ساعت به عدالت رفتار نمودن، بهتر از هفتاد سال عبادت است که شب ها به نماز و روزها به روزه بگذرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

العدل احلی من الشهد و الّین من الزّبد و اطیب ریحاً من المسک [13]؛ عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است.

منه دل بر این دولت پنج روز *** به دود دل خلق خود را مسوز

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند *** چو مُردی نه برگورت نفرین کنند

نباید به رسم بد آیین نهاد *** که گویند لعنت بر او کین نهاد

در سفینه البحار^[14] آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدائن وارد شد و به ایوان آن تشریف برد و انوشیروان را زنده کرد و از حال او جويا شد. پاسخ داد که از بهشت محرومم، چون کافر مُردم؛ ولی از برکت عدالت و انصافی که در بین رعیت داشتم، در آتش عذاب نمی شوم.

طاق کسری جفت نام نیک اگر بینی هنوز

طاق کسری جفت نام نیک اگر بینی هنوز *** این ز سقف آهنین وز پایه ی پولاد نیست
این دوام دولت از فیض عدالت گستری است *** ورنه در خشت و گل این اندازه استعداد نیست

طاق چه بود داد مظلومان بده بر تلّ خاک *** هر که بنیادش نه برداد است جز بر باد نیست
دادگاه و دادخواه و دادیار و دادرس *** جمله بر بادند اگر بردادشان ارشاد نیست
هر کجا عدل است آن جا جای امن است و صفا *** و اندر آن جا مفسدین را فرصت افساد نیست

قبر مخروبه ی منسوب به معاویه را که در یک خانه ی مخروبه ی قدیمی، در کوچه های باریک شهر دمشق واقع است مشاهده نموده ام؛ هم چنین بارگاه حضرت رقیه دختر یتیم و اسیر امام حسین (علیه السلام) را نیز چند مرتبه زیارت کرده ام و فرق حق و باطل را دیده ام و هم چنین بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با گنبد و ایوان طلا و صحن و حرم باصفا و روحانی آن، مایه ی عبرت هر بیننده ای است.

انظلام یا ظلم پذیری

قبلاً گفته شد که طرف تفریط قوه ی وهمیه، انظلام و ستم پذیری است، و آن عبارت است از: زیر بار ظلم و ستم رفتن. این صفت از نظر شرع و عقل ممنوع و مذموم و ناپسند است و باید انسان مؤمن تا آن جا که توان دارد ظلم را دفع کند و زیر بار ستم نرود. (وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ)^[15]. خدای تعالی درباره ی ربا می فرماید: ربا و اضافه بر پول خود نگیرید، ولی از سرمایه ی خود هم نگذرید (فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَ لَا تُظْلَمُوْنَ)^[16].
نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. هم چنین قبلاً گذشت در ردّ کلام سعدی که می گوید:

من آن مورم که در پایم بمالند *** نه زنبورم که از نیشم بنالند

چگونه شکر این نعمت گذارم *** که زور مردم آزاری ندارم

شهید مطهری فرمود:

نه من مورم که در پایم بمالند *** نه زنبورم که از نیشم بنالند

چگونه شکر این نعمت گذارم *** که دارم زور و آزاری ندارم

یعنی من انسان مؤمن هستم، نه می مانم تا در پایم بمالند و بر من ستم کنند و نه به کسی مثل زنبور نیش می زنم؛ باید این نعمت را شکر کنم که در حالی که زور دارم به کسی آزار و اذیت نرسانم، بلکه زور و ستم را از دیگران نیز برطرف کنم.

[1]. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۲ - ۴۳.

[2]. سوره ی شعراء، آیه ی ۲۲۷.

[3]. سوره ی شوری، آیه ی ۴۲.

[4]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۹.

[5]. همان، و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

[6]. همان.

[7]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۹؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

[8]. همان، ص ۱۷۰ و همان، ص ۳۳۰.

[9]. مکاسب محرمة، چاپ طاهر، ص ۵۵.

[10]. خزائن، ص ۴۲۲.

[11]. رودکی، بهار ادب، ص ۱۷۹.

[12]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۷۲.

[13]. همان، و سفینه البحار، ج ۶.

[14]. سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۴.

[15]. سوره ی منافقون، آیه ی ۸.

[16]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۹.

صفات مربوط به سه قوه ی عاقله، شهویه و غضبیّه

بعضی از صفاتی که از سه قوه ی عاقله و غضبیّه و شهویه یا از دوتا از این قوا سرچشمه می گیرند، عبارت اند از:

۱. حسد (آرزوی زوال نعمت از دیگران)

حسد عبارت است از: تمنای زوال نعمت از برادر مؤمن؛ البته آرزوی زوال بدی و نعمت که به صلاح طرف باشد، غیرت است، نه حسد؛ و اگر انسان آرزوی زوال نعمت از برادر مؤمن نکند، بلکه همانند آن را برای خود تمنا و آرزو کند به آن غبطه گویند. حسد از امراض کشنده ی نفسانیه است، که درمان آن سخت است، و شخص دارای چنین صفتی، همیشه در رنج و عذاب دنیایی و کفر و عقاب آخرتی گرفتار است، و هر نعمتی در محسود ببیند، متأثر و ناراحت می شود؛ در حالی که نعمت های خداوند بسیارند و قابل شمارش نمی باشند. (وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) [11] و از طرفی حسادت موجب ضرر و زیانی بر محسود نمی شود، بلکه موجب رسیدن ثواب و حسنات به او می شود؛ در حالی که تمام وزر و وبال و تلخی برای حسود است.

توانم آن که نیازم اندرون کسی *** حسود را چه کنم کوز خود به رنج در است
بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است *** که از مشقت او جز به مرگ نتوان رست
و چنانچه با دقت توجه نماییم، حسود - نستجیر بالله - در مقام عناد و ضدیت با خداست، در این که چرا این نعمت را به محسود داده و باید از او بگیرد و به من بدهد؛ و خود را در مصالح و مفاسد داناتر می بیند؛ لذا آیات و روایات زیادی در مذمت این صفت پست وارد شده است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:
(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) [12] یا به مردم، نسبت به آنچه خدا از فضل و کرم خود به آنان داده حسد می برند.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:
(إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ) [13] حسد ایمان را می سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نکته ی لطیفی اشاره دارد و می فرماید:
(صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ) [14] (حسادت سبب مرض بدن می گردد و) سلامتی جسم بستگی به کمی حسد دارد.

توجه دارید فقط یک نقطه بین جسد و حسد است.

هم چنین می فرماید:

والحرص و الکبر و الحسد دواعی الی التّقحّم فی الذنوب^[5]; حرص به مال و تکبر و حسد، انسان را به افتادن در گناهان گرفتار می کنند.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

آفة الدین الحسد و العجب و الفخر^[6]; آفت دین، حسد و خودپسندی و فخر فروشی است.

یکی از حکما قایل است که حسد زخمی است که بهبود نمی پذیرد.

الا تا نخواهی بلا بر حسود *** که آن بخت برگشته خود در بلاست

چه حاجت که باوی کنی دشمنی *** که او را چنین دشمنی در قفاست

انگیزه های حسد

انگیزه ی حسد، یا دشمنی و کینه، یا خباثت نفس و بخل نسبت به خیر و نعمت بندگان خدا، یا حبّ ریاست و مقام و مال، یا عدم تحمل برتری دیگران، یا تکبر و عجب و... است. حسد بیش تر بین دو همکار، دو هم شهری دو هم محلّه ای و یا دو هم درس است که یکی به مقام و جاه و مالی رسیده، ولی دیگری نرسیده است؛ ولی بین دو غریب که ارتباطی با هم نداشته باشند حسدی نیست.

ز بس نامهربانی ها ز یاران وطن دیدم *** به جای سرمه بر چشمان کشیدم خاک غربت را

درمان و علاج حسد

حسد به دو صورت درمان می شود: یکی علمی و دیگر عملی. اما علمی آن است که شخص حسود توجه نماید که دنیا بی اعتبار و بی ارزش است و این مقام و مال و علم و... با مُردن از بین می روند.

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند *** ای برادر که نه محسود بماند نه حسود چند روزی نمی گذرد که هر دو (فردی که حسادت می ورزد و فردی که به او حسادت می ورزند) زیر خاک می پوسند و هر کس با عملش محسور می شود؛ هم چنین شخص حسود باید توجه کند که حسد او به ضرر و زیان دنیا و آخرت خود اوست و ضرر و زیانی برای محسود ندارد. اما از جهت عمل، شخص حسود باید خود را به تعریف و تمجید و احترام و تواضع و خوش رویی و مدارات با محسود وادار کند، گر چه بر خلاف مقتضای طبع و میل باطنی اش باشد. اگر مدّتی این کار را انجام دهد، خود به خود حسادت او برطرف و این رفتار برای او ملکه و ثابت می شود.

ضدّ حسد (خیرخواهی)

ضدّ صفت حسد، خیرخواهی برای دیگران است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

يجب علی المؤمن النصيحة له فی المشهد و المغيب^[7]; بر مؤمن واجب است که خیرخواه

برادر مؤمن خود باشد، چه در حضور او، و چه در غیاب او.

و بهترین حالت برای انسان آن است که آن چه از خوبی برای خود می خواهد، برای برادر مؤمن خود هم بخواهد و آن چه بر خود نمی پسندد و نمی خواهد، برای برادر مؤمن خود هم نخواهد.

۲. اهانت و تحقیر دیگران

کوچک شمردن و آزار رساندن به دیگران که از دشمنی و حسد ریشه می گیرد، قطعاً حرام و موجب تباهی و هلاکت دنیا و آخرت است؛ حتی در مقام مزاح و شوخی هم نباید مؤمن حقیر و خوار شود. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا)^[8]؛ کسانی که مردان و زنان با ایمان را بیازارند، برای عملی که انجام نداده اند (قصاص نباشد)، پس به راستی گناه بزرگ و دروغی آشکار بر خود خریده اند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز می فرماید:

المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه^[9]؛ مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند (آزارش به کسی نرسد).

ایضاً قال الله تبارک و تعالی من اهان لی ولیاً فقد ارسد لمحاربتی^[10]؛ خدا فرموده است، هر کس به یکی از اولیا و دوستان من اهانتی برساند، کمر به جنگ با من بسته است.

یعنی ارتباط خالق با خلق آن چنان است که اذیت و اهانت مخلوق مؤمن، ایذاء و اهانت به خالق است.

احترام و تعظیم مؤمن

و ضد اهانت و تحقیر کردن، احترام و تکریم مؤمنین، بلکه تمام بندگان خداست، و در حدیث قدسی وارد شده است:

لیأمن غضبی من اکرم عبدی المؤمن^[11]؛ هر کس بنده ی مؤمن مرا گرامی بدارد از غضب من در امان خواهد بود.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

خصلتان من الخیر لیس فوقهما شیء من البر الايمان بالله و النفع لعباد الله و خصلتان لیس فوقهما من الشر شیء الشرک بالله و الضرر لعباد الله^[12]؛ دو خصلت نیک است که نیکوتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به بندگان خدا؛ و دو خصلت بد است که بدتر از آنها چیزی نیست: شرک به خدا و زیان رساندن به خلق خدا.

هر کس ز کار خلق یکی عقده وا کند *** ایزد هزار عقده ز کارش رها کند

صدها فرشته بوسه بر آن دست می زنند *** کز کار خلق یک گره بسته وا کند

پس چه بهتر که انسان مؤمن به کسی آزار نرساند، بلکه تا می تواند به هم نوعان خود کمک و فایده برساند؛ و به تجربه ثابت شده است که هر کس مردم را به هر نظری ببیند مردم نیز او را به همان نظر نگاه می کنند.

اگر قلبت از قلبم آگاه نیست *** پس القلب یهدی الی القلب چیست
 عبادت بجز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجاده و دلق نیست
 ره نیک مردان آزاده گیر *** چو استاده ای دست افتاده گیر
 کسی نیک بیند به هر دو سرای *** که نیکی رساند به خلق خدای
 خدا را بر آن بنده بخشایش است *** که خلق از وجودش در آسایش است
 ۳. ترک امر به معروف و نهی از منکر

ترک امر به معروف و نهی از منکر از رذایل و مهلکات است که زیان و ضرر آن به همه
 می رسد و موجب فساد و عذاب جامعه و فراموش شدن احکام دین و شریعت سید المرسلین
 می گردد؛ زیرا هر کس به نوبه ی خود می گوید به من چه مربوط است که فلانی چه
 می کند. در آیات و روایات زیاد از آن مذمت و بدگویی شده است. خداوند تبارک و تعالی
 می فرماید:

(لَوْ لَا يَنْهَاكُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَنْحَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ لَبَئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) [13]
 چرا دانشمندان و دانایان از گفتار گناه آنان و خوردن حرامشان جلوگیری نمی کنند؛ چه
 قدر بدکاری انجام می دهند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می فرماید:

ما من قوم عملوا بالمعاصی و فیهم من یقدر ان ینکر علیهم فلم یفعل الا یوشک ان یمتھم الله
 بعذاب من عنده [14]؛ هیچ گروهی نیست که گناه و معصیت کند و در میان آنان کسی باشد
 که توانایی جلوگیری آنها را داشته باشد، و آنان را منع نکند، مگر بیم آن می رود که خداوند
 عذابی از طرف خود بر همه ی آنان فرو فرستد.

از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده که:

خداوند متعال به شعیب نبی (علیه السلام) وحی کرد که من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب
 خواهم کرد؛ چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از نیکان. عرض کرد: پروردگارا چرا
 نیکان عذاب شوند؟ خطاب رسید به جهت آن که سهل انگاری نموده و با بدان مماشات کردند
 و از غضب من غضبناک نگردیدند [15].

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه [16] مردم را در مورد امر به معروف و نهی از منکر
 چهار قسم نموده اند: قسم اول، کسانی که منکرات را با دل و زبان و عمل انکار می کنند و
 تمام خصلت های نیک را به جا می آورند؛ قسم دوم، آنان که به زبان و دل انکار می کنند،
 ولی عملاً جلوگیری نمی کنند، این ها به دو خصلت نیک چنگ زده اند و انکار به دست و
 عمل را تباه ساخته اند؛ قسم سوم، آنان که فقط به دل انکار می کنند، ولی به زبان و عمل
 جلوگیری نمی کنند؛ این ها دو خصلت نیک را رها نموده اند (زیرا بدون انکار به زبان و
 عمل اثری حاصل نمی شود قسم چهارم آنانکه حتی به دل هم از منکرات ناراحت نمی شوند
 که هر سه خصلت پسندیده را عمل نمی کنند. حضرت می فرماید:

فذلک میّت الاحیاء؛ اینان مرده ی به صورت زنده اند (هیچ فرقی با مردگان ندارند).

حضرت می فرماید: تمام کارهای نیک، حتی جهاد فی سبیل الله، در نزد امر به معروف و نهی از منکر، مثل آب دهان در مقابل دریای مواج پهناور است (زیرا قوام دین و قرآن، به امر به معروف و نهی از منکر بستگی دارد) و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر نه اجل را نزدیک می کند و نه رزق و روزی را کم می نماید (پس از ترس جان یا کم شدن مال در اثر خشم و غضب مردم، این عبادت مهم را ترک نکنید). بهترین امر به معروف و نهی از منکر، گفتن یک سخن حق و درست نزد حاکم ستمگر است^[17]. اکنون که کوتاهی در امر به معروف و نهی از منکر، بسیار نهی شده و مورد خشم خدا و پیامبر و اسلام عزیز قرار گرفته است، پس وای به حال کسانی که برعکس، نهی از معروف و امر به منکر می کنند. در این خصوص، یک حدیث نقل می کنیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

کیف بکم اذا فسدت نساکم و فسق شبابکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر فقیل و یكون ذلک یا رسول الله قال نعم و شرّ من ذلک کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف فقیل له یا رسول الله و یكون ذلک قال نعم و شرّ من ذلک کیف بکم اذا رأیتم المعروف منکراً و المنکر معروفاً^[18] چگونه خواهید بود هرگاه زنانان فاسد، و جوانان فاسق گردند و امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ پس گفته شد: مگر چنین چیزی خواهد شد؟ فرمود: آری بدتر از آن، چگونه خواهید بود هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ باز گفته شد: یا رسول الله؛ مگر چنین چیزی می شود؟ فرمود: آری و بدتر از آن؛ چگونه خواهید بود که تشخیص شما غلط شود و معروف در نظر شما منکر گردد و منکر در نظر شما معروف باشد.

شما عزیزان فکر کنید آیا در بعضی موارد این چنین نشده است؟

سعی در امر به معروف و نهی از منکر

و ضد این صفت، سعی و اهتمام در امر به معروف و نهی از منکر است که از بزرگ ترین و مهم ترین دستورهای واجبات دینی است، که محور و اساس شعار دینی و هدف بعثت انبیا و جانشینان آنان است. بر هر مؤمن واجب است که امر به واجبات و نهی از محرمات نماید و نیز مستحب است که امر به مستحبات و نهی از مکروهات نماید. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)^[19] باید حتماً جمعی از شما باشند که مردم را به نیکی دعوت، و به معروف وادار، و از منکر جلوگیری نمایند و اینان رستگاران اند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ان قوماً ركبوا سفينة في البحر و اقتسموا فصار كل واحد منهم موضعه فنقر رجل موضعه بفأس فقالوا ما تصنع؟ قال هو مكاني اصنع به ما شئت فان اخذوا علي يدية نجا و نجوا و ان لم يأخذوا علي يدية هلك و هلكوا.

در این روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اجتماع را تشبیه فرموده به جمعی که هر کسی در جایی در کشتی نشسته باشند و بعد یک نفر با تیشه ای جای خود را سوراخ کند، وقتی از او پرسند چرا این کار را می کنی، بگوید این جای اختصاصی من است و می خواهم آن جا را سوراخ کنم؛ اگر جلوی او را بگیرند، هم او نجات پیدا می کند و هم بقیه و اگر جلوی او را نگیرند، هم او غرق می شود و هم اهل کشتی؛ و شاید بعضی از بلاهای عمومی، مثل قحطی، گرانی، کمی باران، زلزله، جنگ، و یا، تسلط ستمکاران و... اثر ترک این واجب، یعنی امر به معروف و نهی از منکر باشد، که مضمون بعضی از روایات است.^[20] خدا بهتر می داند.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

علما می فرمایند: امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط دارد:

اول این که، احتمال اثر در آن بدهد، پس اگر بداند که اثر نمی کند لازم نیست امر به معروف و نهی از منکر کند؛

دوم این که، خود آمر و ناهی، فعل واجب و حرام را درست بداند، پس اگر بر او مسلم نباشد که این کار واجب یا حرام است لازم نیست؛

سوم این که، سبب ضرر و زیان به خود یا مسلمان دیگری نشود؛ چهارم این که، علم به صدور حرام یا ترک واجب از طرف داشته باشد، پس به مجرد احتمال یا ظن لازم نیست، بلکه نباید پی جویی و تجسس بنماید. در ضمن باید امر به معروف و نهی از منکر با ملایمت و خوش خلقی و صبر و به خاطر خیرخواهی و خلوص نیت باشد، نه این که با تند و خشونت یا به قصد تحقیر و خود بزرگ نمایی از اظهار علم و دانش و... باشد که چه بسا نتیجه به عکس گرفته شود؛ هم چنین مراتب نهی از منکر ابتدا به دل، سپس به زبان و ارشاد و هدایت و نصیحت و بعد به بازداشتن به دست و عمل و جلوگیری از وقوع معصیت، گرچه به زدن باشد، که در کتب فقهی تفصیل آن را فرموده اند. ناگفته نماند که وجوب امر به معروف و نهی از منکر، وجوب کفایی است؛ یعنی یک نفر که انجام داد از دیگران برداشته می شود، مگر آن که شخص دوم احتمال اثر بیش تری در طرف بدهد، یا زودتر به نتیجه برسد.

۴. قهر با برادر مؤمن

قهر کردن با برادر مؤمن و خشم نمودن بر او که نتیجه ی آن کینه و عداوت و یا حسد و بخل است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: اگر قهر دو مسلمان بیش از سه روز طول بکشد و صلح نکنند، از دایره ی اسلام بیرون می روند و هر کدام زودتر آشتی و صلح کند، در روز حساب زودتر داخل بهشت خواهد شد. این روایت از امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده است.^[21]

آشتی و دوستی با مؤمنین

و ضدّ قهر کردن، آشتی کردن و کینه به دل نگرفتن است که صفت پسندیده و دارای ثواب زیادی است. هر چه مؤمنین بتوانند دوستی و محبت ایجاد کنند نیکوست. و سرّ این مطلب، اتحاد و اتفاق و رفع دوگانگی و اختلاف است، که به صلاح دین و دنیای انسان می باشد؛ لذا در روایات تأکید زیادی بر سلام کردن، مصافحه نمودن، عیادت رفتن، کادو و سوغات به یکدیگر دادن و... شده است؛ هر چند متأسفانه در زمان ما به خاطر مشکلات، این امور خیلی کم شده است؛ مثلاً رفت و آمدها و دید و بازدیدها کم شده است، حتی بعضی از فامیل، سال به سال هم دیگر را نمی بینند.

چنان بایدت زیست اندر جهان *** که بعد از تو گویند حیف از فلان

نه چون مدت عمرت آید به سر *** بگویند ای کاش از این زودتر

۵. عقوق والدین

عاق والدین (خشم آوردن و دل شکستن و آزردن خاطر پدر و مادر) از گناهان کبیره و سبب بدبختی انسان در دنیا و آخرت و به تجربه ثابت شده که موجب کوتاهی عمر و تلخ و سخت شدن زندگی بر انسان، و فقر و پریشانی انسان می شود. در آیات و روایات از آن مذمت شده، و بدترین نوع قطع رحم است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفَ)؛ [22] حتی کلمه ی افّ (کلمه و سخن ناخوشایند) نباید به آنان (پدر و مادر) بگویید.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

اگر خداوند چیزی را کم تر از افّ گفتن می دانست، آن را نهی می فرمود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

کن باراً و اقصر علی الجنة و ان كنت عاقاً فأقصر علی النار [23]؛ (با پدر و مادر) نیکو رفتار باش، تا در بهشت جای گیری و اگر عاق شوی، در آتش جهنم خواهی بود.

و در حدیث قدسی وارد شده که خداوند می فرماید:

به عزّت و جلال و علوّ شأن خودم سوگند، اگر عاق والدین، مثل همه ی انبیا عمل کند از او نمی پذیرم [24].

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

و اذا كان يوم القيمة كشف غطاء من اغطية الجنة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمائة عام الا صفاً واحداً، فقيل له من هم قال العاق لوالديه [25]؛ چون روز قیامت شود، پرده ای از پرده های بهشت برداشته شود و هر کس دارای روح باشد، بوی بهشت را از پانصد سال راه خواهد شنید، مگر یک دسته. عرض کردند: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: عاق والدین.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود:

تمام مسلمانان در روز قیامت مرا خواهند دید، مگر عاق والدین و شراب خوار و کسی که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد^[26]. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

در روایات آمده است که نفرین پدر در حق فرزند رد نخواهد شد و به تجربه ثابت شده است، و سكرات موت و عذاب قبر کسی که عاق مادر شده باشد سخت خواهد بود.

نیکی به پدر و مادر

و ضدّ عقوب والدین، احسان و نیکی نمودن به پدر و مادر است - چه در حیات باشند و چه فوت کرده باشند - که بهترین سعادت و شریف ترین صفات و نیز موجب تقرب به ذات مقدّس خدا و ثواب و پاداش دنیا و آخرت است؛ هم چنان که خداوند آن را هم ردیف عبادت خود قرار داده است.

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)^[27] پروردگار تو فرمان داده است جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.

هم چنین خداوند می فرماید:

(وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)^[28] برای ایشان از جهت مهربانی، افتاده و فروتن باش و بگو پروردگارا پدر و مادر مرا رحمت کن، چنان که مرا در کودکی پروراندند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

برّ الوالدین افضل من الصلوة و الصوم و الحجّ و العمره و الجهاد فی سبیل الله^[29]؛ نیکی به پدر و مادر، از نماز و روزه و حجّ و عمره و جهاد در راه خدا برتر است.

امام صادق (علیه السلام) نیز بعد از سؤال از بهترین اعمال می فرماید:

ایّ الاعمال افضل؟ قال (علیه السلام): الصلوة لوقتها و برّ الوالدین و الجهاد فی سبیل الله^[30]؛ از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که چه عملی بهتر است؟ فرمود: نماز اوّل وقت و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.

هم چنین می فرماید:

جاء رجل الى النبی (صلی الله علیه و آله) فقال: یا رسول الله من أبر؟ قال أمّک. قال: ثم من؟ قال أمّک. قال: ثم من؟ قال أمّک. قال: ثم من؟ قال اباک^[31]؛ مردی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و پرسید: یا رسول الله به چه کسی احسان کنم؟ فرمود: به مادرت. تا سه بار پرسید، حضرت فرمود: به مادرت، تا بار چهارم، که فرمود: به پدرت.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش *** چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن

گر از عهد خردیت یاد آمدی *** که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در این روز بر من جفا *** که تو شیر، مردی و من پیره زن

همان کودک از مگس رنجه ای *** که امروز سالار و سرپنجه ای^[32] در روایات نقل شده است که اگر پدر و مادر به فرزند خود بدی کنند و یا او را بزنند، فرزند باید با مهربانی و عطوفت با آنها رفتار کند تا اجر و ثواب او بیش تر گردد. اطاعت از پدر و مادر واجب و لازم است و نباید بدون اجازه ی آنها کار مباح و حتی مستحبی انجام داد و اگر فرزند بدون رضایت والدین به مسافرت برود (غیر از سفر واجب، مثل حج) باید نماز را تمام بخواند، چون سفر معصیت است.

۶. قطع رحم

قطع رحم، بریدن از بستگان و آزریدن فامیل و یاری ننمودن آنان در مال و کارها و گرفتاری هاست، که شرعاً حرام و موجب عذاب و بلاست؛ در روایات زیاد آمده و به تجربه نیز ثابت شده است که قطع رحم عمر را کوتاه می کند؛ و برعکس، صله ی رحم سبب زیادی عمر می گردد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)^[33] و کسانی که پیمان خدا را بعد از استواری بشکنند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، قطع کنند و در روی زمین فساد کنند، برای آنان لعنت و سرای بدی در آخرت خواهد بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

و ابغض الاعمال الشرك بالله ثم قطيعة الرحم ثم الامر بالمنكر و النهي عن المعروف^[34]؛ دشمن ترین کارها در نزد خدا، شرک به خدا و بعد از آن قطع رحم، و سپس امر به منکر و نهی از معروف است.

امام باقر (علیه السلام) نیز می فرماید:

فی کتاب علیّ صلوات الله علیه: ثلاثة خصال لا يموت صاحبهن ابداً حتى يری وبالهن، البغی و قطيعة الرحم و اليمين الكاذبه بيارز الله بها^[35]؛ در کتاب علی (علیه السلام) آمده است که سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرد تا کيفر آنها را ببیند: یکی ستم نمودن، دوّم قطع رحم، سوّم قسم دروغ که به سبب آن با خدا می جنگد.

بدبختانه در زمان ما قطع رحم زیاد شده است؛ بسیاری از فامیل ها، حتی دو برادر و خواهر در اثر موضوعات ساده و جزئی، که اکثراً از مال و مادیات و توقعات بی جا سرچشمه می گیرد، با هم بد می شوند و از همدیگر غیبت و بدگویی و قهر می کنند؛ گاهی هم به شکایت و دادگاه می کشد و آن چنان از هم بریده می شوند که حتی وصیت می کند اگر مُردم راضی نیستم در تشییع من شرکت کند. در جایی، در اطاق پذیرایی نوشته بودند.

شیشه نزدیک تر از سنگ ندارد خویشی *** هر شکستی که به هر کس برسد از خویش است دیگری به عربی گفته است.

اقارب كالعقارب فی اذاها *** فلا تفخر بعمّ او بخال

فکم عمّ یكون الغمّ منه *** و کم خال من الخیرات خالی
 مگو قوم و مگو خویش و مگو یار *** بگو کژدم بگو عقرب بگو مار
 ناگفته نماند که برادر بزرگ تر نسبت به برادر کوچک تر حقّ زیادی دارد و باید با احترام با
 او برخورد نماید. در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که حق او مثل
 حق پدر است.

صله ی رحم

ضد قطع رحم، صله ی رحم است یعنی رفت و آمد نمودن و گره گشایی و خوبی کردن و
 رسیدگی به فامیل که از افضل عبادات است و در آیات و روایت تأکید فراوانی به آن شده
 است. صله ی رحم، موجب طول عمر و زیادی رزق و روزی و خوشی و سلامتی
 می گردد؛ [36] رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرحم باربعة و عشرين [37]؛
 صدقه دادن، ده برابر ثواب دارد و قرض دادن، هجده برابر و صله ی برادران مؤمن، به
 بیست درجه و صله ی رحم (فامیل) به بیست و چهار درجه.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

صلوا ارحامکم و لو بالتسليم يقول الله تعالى و اتقوا الله الذی تسألون به و الارحام ان الله کان
 علیکم رقیبا [38]؛ صله ی رحم به جا آورید، اگر چه با سلام نمودن باشد؛ زیرا خداوند متعال
 می فرماید: از خدایی که به نام او درخواست حاجت می کنید بترسید و صله ی رحم را به
 جا آورید؛ خداوند مراقب بر شماست.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

صلة الرحم تهون الحساب يوم القيمة و هی مسأة فی العمر و تقی مصارع السوء [39]؛ صله ی
 رحم، حساب روز قیامت را آسان و عمر را دراز می کند و از حوادث و آفات بد نگه
 می دارد [40]. روایات درباره ی صله رحم زیاد وارد شده است.

من از مفصل این نکته مجملی گفتیم *** تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل
 ارحام چه کسانی هستند؟

مراد از رحمی که قطع با او حرام و صله ی با او واجب است و از چهار موردی است که هبه
 و بخشی که به او نمودی برگرداندنش جایز نیست (سه مورد دیگر هبه ی عوض دار و هبه ای
 که تلف شده باشد به دست گیرنده و هبه ی کافر به مسلمان است و گرنه هبه دهنده، حق
 رجوع در غیر این چهار مورد را دارد) کسی است که به نظر عرف، فامیل و خویشاوند نسبی
 باشد، گرچه نسبت دوری داشته باشد و محرم نباشد؛ یعنی ازدواج با او شرعاً جایز باشد، مثل
 دختر دایی و پسر عمه، یا پسر عمو و دختر عمو.

بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم *** انیس جان غم فرسوده ی بی خار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدیگر سوزیم *** شود چون روز دست و پای هم در کار
هم باشیم

دوای هم شفای هم برای هم فدای هم *** دل هم جان هم جانان هم دلداری هم باشیم
به هم یک تن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه *** سری در کار هم آریم و دوشی بار
هم باشیم

حیات یکدیگر باشیم بهر یکدیگر میریم *** گهی خندان ز هم گه خسته ی افکار هم باشیم
جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم *** قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم
غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم *** بلای یکدیگر را چاره و ناچار هم باشیم
یکی گردیم در رفتار و در کردار و در گفتار *** زبان و دست و پا یک کرده خدمتکار هم
باشیم

نمی بینیم بجز تو همدمی ای فیض در عالم *** بیا دمساز هم گنجینه ی اسرار هم باشیم
حقوق همسایگان

همسایگان نیز، همانند والدین و خویشان، حق بر انسان دارند که آن را حق جوار گویند. در
بعضی از روایات آمده است که همسایه همانند خود انسان است و حرمت او، مثل حرمت
مادر بر فرزند است؛ لذا نباید به او ضرر رساند.^[41] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید:
من کان يؤمن بالله و الیوم الآخر فلا يؤذ جاره^[42]؛ هر کسی ایمان به خدا و روز قیامت دارد،
نباید به همسایه اذیت و آزار برساند.

هم چنین می فرماید:

ما آمن بی من بات شعباناً و جاره جائع^[43]؛ کسی که با شکم سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه
باشد، به من ایمان نیاورده است.

ظاهراً شناخت همسایه، بستگی به نظر عرف دارد، تا هر جا که عرف، همسایه محسوب کند،
باید احترام او را داشته باشیم نه فقط آزار ندهیم، بلکه باید نیاز او را برطرف سازیم؛ مثلاً اگر
چیزی خواست، به او عاریه بدهیم، گاهی برای او هدیه ببریم، صلاح دین و دنیایش را به او
گوشزد کنیم، مواظب و نگهبان زن و فرزند او باشیم، چشم خود را از آنان نگاه بداریم و با
آنان مهربان و خوش رفتار باشیم.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد *** گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده ی حلقه بگوش از نوازی برود *** لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

۷. عیب جوئی و فاش کردن راز

عیب جوئی و فاش کردن راز دیگران، علامت پستی طبع و خبث باطن انسان و نقص و عیب
خود عیب جو است که بدین وسیله قصد پوشاندن عیب خود را دارد، که عقلاً و شرعاً ناشایسته
و مذموم است.

در گفتن عیب دیگران بسته زبان باش *** با خوبی خود عیب نمای دگران باش

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَلَا تَجَسَّسُوا) [44] کنجکاوی عیوب مردم نکنید.

هم چنین می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) [45] کسانی که دوست دارند زشتکاری و اعمال بد، در میان مؤمنان فاش و شایع گردد، عذابی دردناک دارند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من اذاع فاحشه کان کمبتدئها و من عیر مؤمناً بشيء لم یمت حتی یرتکبه [46]; هر کس عمل زشت کسی را ظاهر و شایع کند، مثل آن است که خود آن را به جای آورده است، و هر کس مؤمنی را به عیبی یا گناهی سرزنش کند، نمی میرد تا خودش گرفتار و مرتکب آن شود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

الاشرار یتبعون مساوی الناس و یترون محاسنهم كما یتبع الذباب المواضع الفاسدة [47]; بدترین مردم کسانی هستند که در جست و جوی عیوب و بدی های مردم باشند و خوبی های آنان را نبینند و نقل نکنند; اینان همانند مگس هستند که جاهای زخم و فاسد بدن را پیدا می کند و می نشیند (و به تعبیر مرحوم آقای فلسفی تلمبه می زند).

هم چنین در غررالحکم حضرت (علیه السلام) می فرماید:

شر الناس من كان متتبعاً لعيوب الناس عمياً عن معایبه [48]; بدترین مردم کسی است که عیوب مردم را دنبال کند و از عیوب خودش کور باشد;

و نیز می فرماید:

(مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ) [49]; کسی که در فکر نقص و عیب خود باشد، عیب دیگران را رسیدگی و پی جویی نمی کند.

امام باقر (علیه السلام) نیز می فرماید:

من اقرب ما يكون العبد الى الكفران يؤاخي الرجل الرجل على الدين فيحصى عليه زلاته ليعيره بها يوماً ما [50]; از نزدیک ترین حالات بنده به کفر این است که با مردی عقد برادری در دین بسته باشد و بدی ها و لغزش های او را به خاطر بسپارد، تا روزی او را به آنها سرزنش کند.

حافظ گوید:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت *** که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت
من اگر خوبم و گر بد تو برو خود را باش *** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یار است چه هوشیار چه مست *** همه جا خانه ی عشق است چه مسجد
چه کنشت

نه من از خانه ی تقوا به در افتادم و بس *** پدرم نیز بهشت ابد از دست به هشت

بدترین نوع عیب جویی و فاش نمودن عیب آن است که گوینده، خود همان عیب و نقص را داشته باشد و دیگران را به آن سرزنش کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ)؛ [51] بالاترین عیب آن است که دیگری را به چیزی سرزنش کنی که خود به آن عیب گرفتار باشی.

پروین گوید:

سیر یک روز طعنه زد به پیاز *** که تو مسکین چقدر بدبویی

گفت از عیب خویش بی خبری *** زان ره از خلق، عیب می جویی

گفتن از زشت رویی دیگران *** نشود باعث نکورویی

در خود آن به که نیک تر نگری *** اول آن به که عیب خود گویی

هم چنین حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

(...وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِيْنُهُ)؛ [52] کسی که در عیوب دیگران دقت و نظر کند و زبان به عیب جویی باز کند و بدگویی نماید، سپس به داشتن همان عیب برای خود راضی باشد، پس او به تمام معنا احمق است.

سخن چینی و نمّامی

سخن چینی، نوعی افشای سرّ و پرده دری و از صفات خبیثه و بسیار پست است و از آن تعبیر به سعایت هم می شود، که موجب کینه و عداوت و دشمنی، بین دو فامیل، یا دو رفیق و یا زن و شوهر می شود.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ)؛ [53] وای بر هر عیب جو (و سخن چین) و طعنه زن.

هم چنین می فرماید:

(هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بِنَمِيمٍ مَّنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ)؛ [54] سخن چین و عیب جو، مانع خیر، و ستمگر و گناهکار است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز می فرماید:

لا يدخل الجنة نمام [55]؛ سخن چین به بهشت نمی رود.

هم چنین می فرماید:

الا انبئکم بشر اکرم؟ قالوا بلی یا رسول الله قال المشاؤون بالنميمة، المفرقون بین الاحبة، الباغون للبراء المعایب [56]؛ می خواهید شما را به بدترین شما آگاه کنم؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله. فرمود: آنان که به سخن چینی می روند و میان دوستان جدایی می افکنند و برای پاکان عیب جویی می کنند.

پس باید کسی را که از دیگران بدگویی و سخن چینی می کند، نهی از منکر نمود.

عیب پوشی و رازداری

ضدّ عیب جوئی و فاش نمودن راز دیگران، عیب پوشی و نادیده گرفتن و باز گو نکردن عیب دیگران است که بسیار پسندیده و ممدوح و موجب ثواب و اجر اخروی است، و نشان تسلّط بر نفس اماره است و در خوبی این صفت همین بس که از صفات باری تعالی است؛ چون خداوند ستار العیوب و پوشاننده ی اسرار است، و هر کس چنین باشد خدا عیب او را در دنیا و آخرت می پوشاند. از لطف و کرم و سرّ پوشی او این که، بدترین گناهان - مثل زنا و لواط - باید با شهادت چهار شاهد عادل یا با چهار مرتبه اقرار و اعتراف صریح در چهار مجلس ثابت گردد. به تعبیر روایات:

کالمیل فی المکحله و البئر فی الرشا؛ مثل میل در سرمه دان و بند در چاه.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

لا یستر عبدٌ عیب عبد الاّ ستره الله یوم القیمه^[57]، هیچ بنده ای عیب بنده ی دیگر را نمی پوشاند، مگر آن که خداوند در قیامت عیب او را بپوشاند.

ناگفته نماند، هر کس عیب دیگری را به شما بگوید عیب شما را نیز به دیگران خواهد گفت. هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد *** بی گمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد پس سعی کنیم تا می توانیم از عیب دیگران چشم پوشی کنیم و اگر علم هم پیدا کردیم، برای دیگران اظهار نکنیم، به خصوص نسبت به رفیق، هم کلاس و هم سفر خود. مستحب است که انسان خوبی های هم سفر را نقل کند، نه بدی ها و اشتباهات و عیوب او را؛ مگر از جهت نصیحت و نهی از منکر که باید به خودش گفت:

دوست آن باشد که عیب تو را *** همچو آئینه روبه رو گوید

نه که چون شانه ی هزار زبان *** پشت سر رفته مو به مو گوید

هم چنین انسان نباید راز خود را به دیگران بگوید، چون از اختیارش خارج می شود. گفته اند: اگر می خواهی مطلبی منتشر شود به شخصی اظهار کن و بعد بگو لطفاً به کسی بازگو نکن.

راز خود با یار خود هر چند بتوانی مگوی *** یار را یاری بُود از یارِ یار اندیشه کن

کل علم لیس فی القرطاس ضاع *** کل حرف جاوز الاثنین شاع

۸. افساد بین مردم

افساد و ایجاد کینه و دشمنی بین مردم، مخالف دستور دین مبین اسلام است؛ زیرا اسلام به دوستی و مودّت و رفت و آمد و هدیه و عاریه دادن و نهی از غیبت و سوءظنّ و نّمای و هر چه که موجب فساد و تفرقه و کینه و دشمنی است سفارش نموده است.

اصلاح ذات البین

صدّ افساد، اصلاح ذات البین است - که دلیل شرافت و طبع بلند انسان است - و اگر کسی موّفق شود بین دو نفر یا دو فامیل آشتی و الفت (به جای قهر و کینه) ایجاد کند ثواب اخروی و نیز لذّت در دنیا را دارد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ)؛ [58] پس از خدا بترسید و میان خویش را اصلاح کنید.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز می فرماید:

افضل الصدقه اصلاح ذات البین [59]؛ بهترین صدقات، اصلاح میان مردم است.

از بعضی روایات استفاده می شود که چنانچه اصلاح بین مردم نیاز به صرف مال دارد انجام دهید؛ هم چنان که امام صادق(علیه السلام) به مفضل می فرماید:

إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعة فافتدها من مالي [60]؛ هرگاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی، از مال من فدیة بده (و آنان را آشتی بده).

گاهی بین دو نفر بر سر مال جزئی اختلاف رخ می دهد؛ مثلاً به خاطر کرایه ی تاکسی؛ یا جنسی خریده، مشتری می گوید پول دادم و فروشنده می گوید ندادی؛ چه مانعی دارد انسان مؤمن آن پول را بدهد تا نزاع خاتمه یابد، یا این که اگر دو نفر با هم قهرند و یا اختلاف دارند، شما آنها را (حتی بدون اطلاع همدیگر) به شام دعوت کنی و آنها را آشتی دهی. از جاهایی که دروغ جایز است، در اصلاح ذات البین است. امام صادق(علیه السلام) به معاویه بن عمّار فرمود:

المصلح ليس بكاذب، [61] کسی که بین دو نفر اصلاح می کند، دروغگو نیست.

(اگر چه بر خلاف واقع حرف بزند) یعنی موضوعاً از دروغ خارج است.

۹. شماتت

شماتت و سرزنش یعنی اگر کسی گرفتار بلایی شد، به او بگویند به خاطر بدی و اشتباه خودت است، و چنین چیزی حقّ تو بود؛ که این کار به جای رفع مشکل گرفتار و خوشحال نمودن او موجب افزایش ناراحتی اش می شود. این صفت پستی است و منشأ آن حسد و نادانی و جهل به قضا و قدر الهی است.

آرزو دارم اگر گل نیستم خاری نباشم *** بار بردار از زِ دوشی نیستم باری نباشم

گر که نتوانم ستانم داد مظلومی ز ظالم *** نیز بر بی دست و پای نیش جرّاری نباشم

گر نریزم آب رحمت از سبویی بر گلویی *** دل خوشم گر خنجری بر قلب افکاری نباشم

گر نگشتم دوست با صاحب‌دلی دشمن نگردم *** بوستان بهر خلیل ار نیستم ناری نباشم

گر پری بگشوده دارم همچو کبک کوهساری *** طعنه زن بر خواری مرغ گرفتاری نباشم

۱۰. سخریه و استهزا و جدال و مرء

استهزا نمودن دیگران و جدال و بگو مگو، یعنی با بیان صفات و رفتار و گفتار دیگران، سبب خنده و شوخی فراهم شود یا با جدل و بحث، شخصی را خجالت زده و تحقیر کنیم. منشأ آن، تکبر و دشمنی و اظهار فخر و خودبزرگ بینی است. این صفت بسیار پست و ناپسند است و موجب کینه و دشمنی و شکستن دل مؤمن، و گاهی منجر به غضب و دعوا می شود که قطعاً موجب گناه و کیفر خواهد بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: ما اتانی جبرئیل قطّ الآ وعظنی فأخّر قوله لی ایّاک و مشارّة الناس فانّها تكشف العورۃ و تذهب بالعزّ [62]؛ هرگز جبرئیل به نزد من نیامد، مگر آن که مرا موعظه کرد و آخر کلامش این بود که پرهیز کن از لجاج و تنک گرفتن بر مردم، که آن عیب آدمی را ظاهر می کند و عزّت او را از بین می برد.

ما از دری چو پای کشیدیم کشیدیم *** امید ز هر کس که بریدیم بریدیم
دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند *** از گوشه ی بامی که پریدیم پریدیم
چنانچه با خوش رویی و احترام بحث نماید و استهزاء و تحقیری در کار نباشد، و یا برای اثبات حقّ خود، به اندازه ی متعارف گفت و گو کند و قصد تکبر و تحقیر دیگران را نداشته باشد اشکال ندارد، بلکه در بعضی جاها لازم است.

۱۱. افراط در شوخی و مزاح

افراط در مزاح و شوخی نمودن به صورتی که باعث سبکی و از بین رفتن وقار انسان شود مذموم است، چون شاید منجر به آزدن برادر مؤمن و یا غیبت و دروغ شود، ولی اگر به حدّ متعارف باشد و تولید مفسده نکند، مذموم نیست، بلکه از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) مزاح هایی نقل شده است. [63] از موسی بن جعفر (علیه السلام) در ضمن سفارشات به یکی از فرزندانش می فرماید:

و ایّاک و المزاح فانّه یذهب بنور ایمانک و یستخف مروّتک؛ [64] پرهیز از مزاح؛ زیرا موجب از بین رفتن نور ایمان و کم شدن مروّت (وقار) تو می شود.

ظاهراً منظور حضرت (علیه السلام) همان شوخی بی جا و زیادی است که موجب صفت بد دیگر می شود. در زهر الریبع [65] نقل است که:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با امیر المؤمنین خرما می خوردند و حضرت رسول هسته های خرما را نزد امیر المؤمنین می گذاشت، بعد می فرمود: یا علی انک لاکول شما زیاد می خورید. عرض کرد: انّ الاکول من اکل التمر مع النواء پر خور کسی است که خرما را با هسته بخورد.

و در جامع السعادات [66] آمده است:

پیرزنی از حضرت درخواست نمود که ایشان دعا کند که او به بهشت برود. حضرت فرمود: پیرزن به بهشت نمی رود، پیرزن گریه کرد. حضرت فرمود: جوان می شود و بعد به بهشت می رود.

دیگر این که:

زنی خدمت حضرت عرض کرد: شوهرم شما را دعوت نموده است. حضرت فرمود: شوهر تو همان کسی است که در چشمش سفیدی است. زن گفت: نه به خدا در چشمش سفیدی نیست. فرمود: همه کس در چشمش سفیدی هست.

ناگفته نماند که خنده به صورت قهقهه مذموم است، ولی تبسم (بی صدا) محمود است.

۱۲. غیبت و بدگویی از دیگران

غیبت عبارت است از گفتن چیزی در غیاب شخص معینی که اگر بشنود ناراحت می شود. «ذکرک اخاک بما یسوءه اذا یسمع» به اتفاق همه ی مسلمانان و به حکم قرآن و سنت، این عمل حرام است، حتی در بعضی روایات آمده است که غیبت بدتر از زنا است. ابوذر می گوید:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): یا اباذر ایّاک و الغیبة فانّ الغیبة اشدّ من الزنا [67] قلت و لم ذاک یا رسول الله قال لانّ الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه و الغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها...

و منشأ و انگیزه ی آن حسد، کینه، عداوت، غضب، تحریک غریزه کنجکاوی، فخر فروشی و مباحات، استهزا و سخریه و سرگرمی و... است. فرقی نمی کند که غیبت در رابطه با دین شخص باشد (مثلاً فلانی نماز نمی خواند) یا در جسم او باشد (او فلان مرض را دارد) یا در رفتار و یا در مال او باشد؛ هم چنین فرقی نمی کند که غیبت با زبان باشد، یا با نوشتن و یا با اشاره (مثل او راه برود، یا تقلید صدا کند). مرحوم نراقی در جامع السعادات [68] می فرماید: حتی عیب آشکار را هم اگر بازگو کنیم غیبت است و استدلال می کند به حدیثی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پاسخ از معنای غیبت نقل شده است. فرمود:

ذکرک اخاک بما یکره. قیل له: ارایت ان کان فی اخی ما اقول، قال ان کان فیہ ما تقول فقد اغتبتہ و ان لم یکن فیہ فقد بهتہ؛ یاد کردن برادر مؤمن را به چیزی که اگر بشنود ناراحت شود. عرض کردند: حتی اگر آنچه گفتیم در او باشد؟ فرمود: آری اگر آن صفت در او باشد این غیبت است و اگر نباشد بهتان است.

ولی شیخ انصاری (قدس سرهم) در مکاسب بعد از ذکر این روایات و روایات دیگر و اقوال فقها و اهل لغت می فرماید:

و هذه الاخبار کماتری صریحاً فی اعتبار کون الشیء غیر منکشف؛ این اخبار صراحت دارد که آن عیب باید مستور باشد.

و به چند روایت استدلال می فرماید؛ از جمله روایتی صحیح، از عبدالرحمن بن سیّابه از امام صادق(علیه السلام):

قال سمعت ابا عبدالله(عليه السلام) يقول الغيبة ان تقول في اخيك ما ستره الله عليه و اما الامر الظاهر فيه مثل الجدة و العجلة فلا و البهتان ان تقول فيه ما ليس فيه [69]؛ شنیدم امام صادق(علیه السلام) فرمود: غیبت یعنی درباره ی برادرت چیزی بگویی که خداوند آن را بر او پنهان نموده، ولی چیزی که آشکار باشد، مثل تندخویی و شتاب زدگی، این غیبت نیست؛ و بهتان آن است که درباره ی او چیزی بگویی که اصلاً در او نباشد.

حرمت غیبت و سختی کفر آن

به هر حال، حرام بودن غیبت و سختی کفر و عذاب آن مسلم است و آیات و اخبار زیادی درباره ی آن وارد شده است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ) [70]؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید؛ زیرا بعضی از آنها گناه است؛ و کنجکاوی در حال مردم نکنید و نباید بعضی از شما پشت سر بعض دیگر غیبت و بدگویی کند. آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده ی خود را بخورد؟ همه از این بدتان می آید؛ از خدا بترسید، به راستی خداوند توبه پذیر و مهربان است.

مفسران درباره ی این آیه دو نظر دارند: یکی این که تشبیه امر معقول به محسوس است و دیگر این که، آیه ظهور در تجسّم اعمال در روز قیامت دارد که غیبت کننده باید گوشت مردار بخورد؛ یا در بعضی روایات دارد که گوشت خودش را بخورد. امام صادق(علیه السلام) فرموده است:

إياك و الغيبة فانها إدام كلاب النار [71]؛ از غیبت نمودن پرهیز زیرا آن خورشت سگ های دوزخ است.

مرحوم امام خمینی(رحمهم الله) در کتاب چهل حدیث، [72] می فرماید:

جمع بین این روایات ممکن است؛ چون منافات ندارد که غیبت کننده، هم گوشت مردار بخورد، هم گوشت خودش را، و هم در جهنم مثل سگ باشد.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

الغيبة اسرع في دين الرجل المسلم من الأكلة في جوفه [73]؛ غیبت زودتر از خوره (که در درون انسان را از بین می برد) دین مرد مسلمان را از بین می برد.

هم چنین می فرماید:

ايضاً من اغتاب مسلماً او مسلمة لم يقبل الله صلوته و لا صيامه اربعين يوماً وليلاً الا ليغفر له صاحبه^[74]; هر کس برادر یا خواهر مسلمان خود را غیبت کند، خداوند تا چهل روز نماز و روزه ی او را قبول نمی کند، مگر آن که غیبت شونده او را ببخشد.

امام صادق(علیه السلام) نیز می فرماید:

الغيبه حرام على كل مسلم و انها لتأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب^[75]; غیبت بر هر مسلمانی حرام است و همان گونه که آتش هیزم را می خورد، غیبت حسنات را از بین می برد و می سوزاند.

حکم گوش دادن به غیبت

ناگفته نماند که چنانچه شنونده ی غیبت بتواند غیبت را دفع و غیبت کننده را ساکت کند، یا محمل صحیح برای غیبت شونده پیدا کند، ولی این کار را نکند، حکم او حکم غیبت کننده است، چون کار حرام انجام داده و کیفر دارد؛ حداقل اگر می تواند از آن مجلس خارج شود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من ردّ عن عرض اخيه بالغيب كان حقاً على الله ان يردّ عن عرضه يوم القيمة^[76]. و امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

من اغتیب عنده اخوه المؤمن فنصره و اعانه، نصره الله في الدنيا و الآخرة و من لم ينصره و لم يدفع عنه و هو يقدر على نصرته و عونته، الا خفضه الله في الدنيا و الآخرة^[77]; هر کس در نزد او غیبت برادر مؤمنش بشود و او را یاری و کمک کند خداوند در دنیا و آخرت او را یاری می کند و اگر کسی بتواند از او یاری و دفاع کند، ولی نکند، خداوند در دنیا و آخرت او را خوار و پست می کند.

با این که روایات زیادی در مذمت و کیفر غیبت وارد شده است، ولی متأسفانه بسیاری از ما به آن گرفتاریم و گاهی محمل صحیح هم برای آن درست می کنیم. برخلاف بسیاری از گناهان که نیاز به مقدمات دارد و در هر جا نمی شود انجام داد (مثل قمار و شراب و زنا و...)، این گناه انجامش بسیار ساده و هیچ مقدمات و مؤخراتی ندارد و در همه جا، حتی مسجد، حسینیه، مدرسه، دانشگاه، مجلس روضه، شادی و عزا می توان انجام داد؛ پس باید به خدا پناه ببریم و تا می توانیم شیطان را از خود دور کنیم. خداوند توفیق ترک تمام گناهان را به ما مرحمت فرماید؛ به حق محمد و آله.

ای که گفتی بد مکن خود بد مکن *** گفته ی خود را تو از خود رو مکن

موارد جواز غیبت

در چند مورد غیبت جایز است و حرام نیست:

- ۱- در مقام اظهار ظلم و ستمی که بر او شده باشد. مشروط به آن که اکتفا به شکایت از ظلمی کند که بر او شده است نه چیز دیگر.
- ۲- در مقام امر به معروف و نهی از منکر؛ مثلاً به پدر بگوییم که فرزندت این عیب را دارد و جلوی او را بگیر.
- ۳- اگر طرف مشورت قرار بگیریم؛ مثلاً پیرسند با فلانی معامله بکنم یا نه، وصلت کنم یا نه، مسافرت بروم یا نه، باید حقیقت را گفت.
- ۴- جلوگیری از رفاقت مؤمن با شخص فاسق، که عیب او را به او گوشزد کنیم، تا مواظب باشد که به او سرایت نکند.
- ۵- اطلاع دادن عیب مخفی بیمار به پزشک، توسط اطرافیان.
- ۶- بیان فسق شاهد موضوعی به حاکم (اصطلاحاً جرح الشاهد) تا حکمی بر خلاف حق صادر نشود - گفتن القابی که طرف به آن مشهور شده باشد اگر چه غیبت باشد و امکان شناساندن او به بیان و صفات دیگر ممکن نباشد.
- ۷- گفتن عیبی که شخص آشکارا انجام می دهد و باکی از پخش شدن آن فسق ندارد؛ ولی شیخ انصاری می فرماید: قدر مسلم، گفتن همان فسق جایز است نه فسق دیگر؛ مثلاً اگر آشکارا روزه خواری می کند، ولی راضی نیست که نماز نخواندنش را کسی بفهمد، نباید آن را اظهار کرد؛
- ۸- رد بدعت بدعت گذار یا حاکمی که شرعاً صلاحیت حکم و قضاوت یا افتا را نداشته باشد؛
- ۹- در مقام شهادت به موضوعی، هر چند عیبی باشد و طرف راضی نباشد.
- ۱۰- عیب گویی از شخص غیر معین؛ مثلاً بگوییم یک نفر این چنین بود، یا بعضی مردم فلان جا این صفت را دارند؛ ولی اگر نسبت به تمام اهل شهر یا محله سرایت دهد این عیب همه حساب می شود؛ مثلاً گفته شود اهالی فلان شهر این چنین عیبی دارند. خلاصه این که باید رعایت اهم و مهم شود؛ یعنی مصلحت اظهار آن عیب از مفسده ی غیبت کردن بیش تر باشد؛ در چنین مواردی غیبت جایز است، گرچه موضوع محقق باشد؛ یعنی اصل آن کار غیبت است، ولی حکم حرمت را ندارد.
- کفاره ی غیبت هم توبه کردن و نیز حلالیت طلبیدن از کسی است که از او غیبت کرده ایم، اگر زنده است؛ ولی اگر فوت کرده، باید برای او طلب آمرزش و دعا کنیم و گاهی عمل صالحی از طرف او انجام دهیم تا عوض و تلافی غیبتش بشود و روز قیامت از ما مطالبه نکند.
- ستایش و تعریف دیگران
- ضد غیبت، ستایش و تمجید و تعریف خوبی های دیگران است که صفتی بسیار پسندیده و انسانی است و موجب دوستی و محبت در دل مؤمن می شود و دارای ثواب فراوانی است؛ ولی باید توجه داشت که تعریف راست باشد، نه دروغ و گزاف گویی؛ چون بعضی افراد،

گاهی فردی را به آسمان، و گاهی به ته چاه می برند؛ هم چنین موجب تکبر و تفرعن طرف هم نشود. هر چیزی حدّ اعتدال دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(الْتَّائِءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ) [78] تعریف بیش از آنچه شایسته است، چاپلوسی است و کم تر از آنچه سزاوار است، ناتوانی و حسادت است.

هم چنین می فرماید:

(أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَ أَنْبِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا) [79] دوست خود را دوست داشته باش، ولی اضافه نرو (همه ی اسرار را به او مگو) شاید یک روزی دشمنت شود (آینده را فقط خدا می داند) و دشمنت را نیز حدّ متوسط دشمن دار، شاید روزی دوست تو گردد.

۱۳. دروغ گفتن

دروغ گفتن و برخلاف واقع حرف زدن از گناهان کبیره و بسیار زشت است و انسان را خوار، بی ارزش، خجالت زده، شرمسار، و در آخرت به عذاب و کیفر گرفتار می نماید. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) [80] دروغ را کسانی می سازند که ایمان ندارند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَ الْفُجُورُ يَهْدِي إِلَى النَّارِ [81]؛ از دروغ پرهیزید؛ زیرا دروغ به بدکاری می کشاند، و بدکاری انسان را به جهنم می کشاند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید:

لا يجد العبد طعم الايمان حتّى يترك الكذب هزله و جدّه [82]؛ بنده مزه ی ایمان را نمی یابد تا وقتی که دروغ را (به طور کلی) ترک کند، چه شوخی باشد، چه جدّی.

علی بن الحسین (علیه السلام) می فرماید:

اتقوا الكذب الصغير منه و الكبير فى كلّ جدّ و هزل فإنّ الرجل اذا كذب فى الصغير اجترأ على الكبير [83]؛ از دروغ پرهیزید چه کوچک، چه بزرگ، چه شوخی، چه جدّی؛ زیرا کسی که در موضوع کوچکی دروغ گفت بر گفتن دروغ بزرگ جرأت پیدا می کند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ان الله عزّوجلّ جعل للشّر اقفالا و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب و الكذب شرّ من الشراب [84]؛ خدای عزّوجلّ برای بدی قفل هایی قرار داده است و کلید آنها شراب است و دروغ از شراب هم بدتر است.

امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

جعلت الخبائث كلّها فى بيت و جعل مفتاحها الكذب [85]؛ همه ی پلیدی ها، گویا در یک اطاق نهاده شده است و کلید آن اطاق دروغ است.

بدترین نوع دروغ، دروغ بستن به خدا و پیامبر است که روزه را نیز باطل می کند. ناگفته نماند که در چند مورد دروغ جایز است: ۱- در مقام دفع مفسده و نزاع؛ ۲- در مقام اصلاح ذات البین؛ ۳- در جهاد با کفار و دشمنان؛ ۴- وعده دادن به زن و فرزند در گرفتن چیزی که توانایی آن را نداشته باشد، یا نفقه ی واجب نباشد؛ ولی اگر بتواند توریه کند - که شرح آن را خواهیم گفت - بهتر است و نباید تکراری باشد که بفهمند او دروغ می گوید و به وعده اش عمل نمی کند؛ هم چنین ناگفته نماند که بسیاری از تعارفات ما دروغ است؛ مثلاً این که می گوییم: بفرمایید خدمتتان باشیم، هر چه بگویی قبول دارم، نوکرم، کوچکم، یا اگر به غذا و شیرینی دعوت کنند، می گوییم میل ندارم. چقدر خوب است که انسان مؤمن هر چه می گوید از روی حقیقت باشد، و همیشه به آیات و اخباری که در مذمت دروغ آمده توجه کنیم و عاقبت آن را تأمل کنیم، تا بعداً پشیمان و شرمسار نشویم و نگویند دروغ گو کم حافظه است.

توریه جایز است یا خیر

توریه عبارت است از کلامی که خلاف ظاهر را از آن اراده کنیم مثل آن که از کسی چیزی بخواهی و او بگوید ندارم؛ در حالی که منظورش این است که در جیب، یا در جای به خصوصی ندارم؛ یا پرسند فلانی در منزل است، جواب بدهند این جا نیست؛ یعنی نزد من نیست، در فلان اطاق است. بعضی از علما فرموده اند توریه کذب است، چون ملاک در دروغ، فهم مخاطب است، نه گوینده؛ لکن به اندازه ی دروغ قبیح نیست. شیخ در مکاسب راجع به آن بحث کرده و ظاهراً نظرش جواز توریه است.^[86] الیاس معدل بر چند نفر از عامه سلام کرد، از جهت بی احترامی جواب سلام او را ندادند، الیاس گفت: فکر می کنم چون شنیده اید من شیعه هستم جوابم را ندادید، به خدا سوگند هر کس یک نفر از ابوبکر و عمر و عثمان و علی را دشمن داشته باشد کافر است؛ آن جماعت خرسند شده، از او عذرخواهی نمودند.^[87]

راست گویی و صدق

صَدِّ دروغ، راست گویی و صدق است که از بزرگ ترین صفات برجسته و کمال است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^[88] از خدا بترسید و همراه راست گویان باشید.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

ما يزال العبد يصدق حتى يكتبه الله صديقاً^[89]؛ انسان در اثر مداومت به راست گفتن، نزد خدا به مرتبه ی صدیقین (بسیار راست گویان) می رسد.

۱۴. تهمت و افترا

تهمت زدن و افترا به دیگران، از غیبت و دروغ پست تر است و عذاب و عقاب آن بیش تر و آبروریزی اش فزون تر است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا)^[90] هر کس خطا یا گناهی انجام دهد و آن را به گردن بی گناهی اندازد، دروغی بزرگ و گناهی آشکار به گردن خود گرفته است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می فرماید:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارِ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ^[91]؛ هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان زند، یا درباره ی او چیزی بگوید که در او نباشد، خداوند او را بر تلی از آتش وادارد تا از عهده ی گفته ی خود برآید (او را حلال کند).
زبان زیانبارترین اعضاست

از مطالب گذشته روشن شد که زبان زیانبارترین جوارح انسان است و بسیاری از رذایل (غیبت و دروغ و بهتان و فحش و شتمات و جدال و مزاح) از او صادر می شود، لذا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده:

هَلْ يَكُوبُ النَّاسُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السُّتْهُمْ^[92]؛ آیا مردم را جز درو شده های زبانشان به رو در آتش می اندازد؟

زاکر زیان و سود تو اندر زبان بود *** یک نقطه گر تو فزایی زیان بود

امام سجاد (علیه السلام) نیز می فرماید:

انَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ اصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ بخیران ترکنتا و يقولون الله الله فينا و يناشدونه و يقولون انما نثاب و نعاقب بك^[93]؛ هر روز زبان آدمی بر تمام اعضا رو می کند و می گوید: چگونه اید؟ اعضا پاسخ می دهند: اگر تو ما را رها کنی خویم و می گویند خدا را خدا را درباره ی ما به یاد بیاور؛ قسم می دهند و می گویند ثواب و عقاب ما به سبب توست.

هم چنین امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ما من مؤمن الا و كل عضو من اعضاء الجسد يكفر اللسان يقول نشدتك الله ان نعذب فيك^[94]؛ هیچ روزی نیست که هر عضوی از اعضای بدن به زبان فروتنی می کند و گوید تو را به خدا مبادا درباره ی تو ما عذاب شویم.

روی این اصل، خموشی و صمت ضد تمام آفات زبان است که در گذشته درباره ی آن مفصل سخن گفتیم (عفت کلام)^[95] و در این جا مجدد اشاره ای می کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ)^[96] تا حرف نزده ای سخنت در اختیار تو است

ولی در جای دیگر می فرماید:

(لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ)^[97]؛ خیری در خموشی نیست در جایی که حکم لازمی باشد (که باید بیان شود) همان گونه که خیری در گفتار نیست نادانی.

اگر چه پیش خردمند خاموشی ادب است *** به وقت مصلحت آن به که در سخن گویی
امام رضا(علیه السلام) می فرماید:

من علامات الفقه الحکم و العلم و الصمت انّ الصمت باب من ابواب الحکمة انّ الصمت یکسب
المحبة انه دلیل علی کلّ خیر [98]; از نشانه های دین، بردباری و علم و خاموشی است.
خاموشی یکی از درهای حکمت است و جلب محبت می کند و راه نمای هر خیری است.

۱۵. محبت جاه و شهرت و ثناگویی

محبت جاه و مقام و تعریف و ثنا گویی، شاید از محبت مال بیش تر باشد. انسان جاه طلب
دوست دارد که در دل مردم جا باز کند و همه او را احترام کنند و او تسخیر قلوب کند و
همه فرمان بر او شوند و از او تمجید و تعریف کنند و رفتار و گفتار خود را بر وفق خواست
مردم انجام می دهد و به رضای خداوند توجهی ندارد، بیش تر کارهای او با ریا است. در
آیات و روایت از این صفت بسیار مذمت شده است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز می فرماید:

حبّ الجاه و المال ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل [99]; حبّ ریاست و مال،
نفاق را در دل می رویاند (برعکس خواست صاحبش)، همان گونه که آب علف را می رویاند.
هم چنین می فرماید:

ما ذئبان ضاریان ارسلا فی زریبة غنم باکثر فساداً من حبّ الجاه و المال فی دین الرجل
المسلم [100]; دو گرگ در تنده ای که به گله ی گوسفندان حمله کنند، خطرناک تر از دوستی
جاه و مال برای دین مرد مسلمان نیست.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در خطبه ی ششقیه، پس از بیان غصب خلافت به وسیله ی آن سه
نفر و کشته شدن عثمان و شورای کذایی، می فرماید:

بالاخره مردم دور مرا گرفتند و برای احقاق حق مسلمین و اجرای احکام دین مبین اسلام
بیعت آنان را پذیرفتم، ولی عده ای (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت را شکستند و گروهی
(خوارج نهروان) نیز از زیر بار بیعتم سرباز زدند و بعضی (معاویه و کسانش) از اطاعت خدای
تعالی بیرون رفتند، گویا تمام آنها کلام خدا را نشنیده اند، که می فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). [101]
ما خانه ی آخرت را برای کسانی قرار دادیم که خواست بزرگ نمایی و فساد در روی زمین
نداشته باشند و سرانجام از آن پرهیزکاران است.

آری سوگند به خدا شنیده اند و خوب حفظ دارند؛ لیکن دنیا در چشمان آنان آراسته شده
و ایشان را زرق و برقش فریب داده است؛ و در آخر کلامش می فرماید: اگر این نبود که
خداوند از علما و دانشمندان پیمان گرفته است که بر پر خوری ستمگران و گرسنگی مظلومان
نباید صبر کنند و راضی باشند. به آن خدایی که دانه را در دل خاک می شکافد و انسان را

خلق فرموده است سوگند، که افسار شتر خلافت را بر گردنش رها می کردم (تا هر جا بخواهد برود) و به همان کاسه ی اوّل خلافت آخرش را نیز آب می دادم (همان خانه نشینی را ادامه می دادم) و به شما می فهمانیدم که این دنیای شما نزد من علی از عطسه ی بز ماده خوارتر و بی ارزش تر است. [102]

درمان جاه طلبی

برای درمان و علاج این صفت باید در آیات و روایات و حالات گذشتگان دقت و تأمل کرد و این که انسان به هر جاه و مقامی برسد و هر چه بله قربان گو و فرمان بردار داشته باشد بالاخره باید بمیرد و برود آنان که قبل از من و تو بودند، حتی همین سی چهل سال پیش کجا رفتند و چه شدند.

همه خاک دارند بالین و خشت *** خنک آن که تخم نکویی به کشت
ما هم تا چند سال دیگر جزء آنان خواهیم بود، پس مقام و شخصیت و جاه و جلال و پُست و ریاست، همه اش کشک و دل خوش کن است.

دریغا که بی ما بسی روزگار

دریغا که بی ما بسی روزگار *** بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر و دیمه و اردیبهشت *** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرّج کنان بر هوا و هوس *** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند *** بیایند و بر خاک ما بگذرند

پس از ما بسی گل دهد بوستان *** نشینند با یکدیگر دوستان

در ضمن، ارباب ریاست و مقام، دردسرهای گرفتاری هایی دارند که مردم عادی ندارند؛ همیشه در ترس و وحشت اند و از سایه ی خودشان رم می کنند [103] و در حقیقت زندگی محسور و تلخی دارند، فقط دل خوش اند که جاه و مقام دارند؛ اما تعریف و تمجید دیگران، چه نفعی برای انسان دارد، به درد دنیای مؤمن می خورد یا آخرتش؟ تو هر چه نزد خدا هستی، همان هستی نه بیش تر، نه کم تر. در این جا مناسب است که روایتی را که جابر جعفری - که از اصحاب بسیار خوب حضرت بوده است - از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند ذکر شود.

و اعلم بانّك لا تكون لنا وليّاً حتى لو اجتمع عليك اهل مصر ك و قالوا انّك رجل سوء لم يحزنك ذلك و لو قالوا انّك رجل صالح لم يسرك ذلك ولكن اعرّض نفسك على ما في كتاب الله فان كنت سالكاً سبيله، زاهداً في تزهيده، راغباً في ترغيبه، خائفاً من تخويفه فائت و ابشر فانه لا يضرك ما قيل فيك، و ان كنت مبيناً للقرآن فماذا الذي يغرك من نفسك... [104] بدان ای جابر، که تو ولیّ و هم ردیف ما نمی شوی، تا زمانی که اگر تمام اهل شهرت جمع شوند و بگویند جابر مرد بدی است ناراحت و غمگین نشوی و اگر همه بگویند جابر مرد خوبی است مسرور و خرسند نشوی ولیکن خودت را با قرآن وفق بده و بر آن عرضه

بدار که اگر راه تو راه قرآن باشد و هر چه جلوگیری نموده تو ترک می کنی و هر چه دستور داده تو انجام می دهی و از هر چه قرآن ترسانده است می ترسی، پس ثابت قدم باش و بر تو مژده باد به چنین حالی؛ زیرا گفتار مردم، هیچ سود و ضرری برای تو ندارد و اگر رفتار تو برخلاف قرآن باشد، پس چه چیز می تواند تو را مغرور کند و گول بزند. بنابراین، باید حساب خودمان را با خدا صاف کنیم. به همین دلیل صالحان گذشته و اکابر و بزرگان دینی، توجهی به مقام و پست نداشتند؛ مگر آن که اتفاقات دنیا آنان را به شهرت و مقام رسانده باشد و از این راه احکام خدا و دین را رهبری و به مردم رسانده باشند و اجرای دستورهای خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) غرض آنان بوده باشد. روزی که مرحوم امام خمینی (رضی الله عنه) را گرفتند و به زندان و تبعید بردند. فرمود: والله من نترسیدم و آنان می ترسیدند و من آنان را دلدار می دادم. روزی هم که پیروزمندانه از پاریس به تهران می آمد در هواپیما پرسیدند چه احساسی دارید. فرمود: هیچ.

مردان خدا پرده ی پندار دریدند

مردان خدا پرده ی پندار دریدند *** یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند از آن دست گرفتند *** هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
یک طایفه را بهر مکافات سرشتند *** یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند
جمعی به در پیر خرابات خرابند *** قومی به بر شیخ مناجات مریدند
یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد *** یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند
فریاد که در ره گذر آدم خاکی *** بس دانه فشاندند و بسی دام کشیدند
همت طلب از باطن پیران سحر خیز *** زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند
زنهار وزن دست به دامان گروهی *** کز حق بیریدند و به باطل گرویدند [105]

۱۶. ریا و ظاهر کاری

ریا و ظاهری سازی، یا در اصل اعتقاد به ایمان، و یا در عبادات (واجبات و مستحبات) یا در وصف عبادت است، مثل آن که اگر شخص تنها باشد، نماز را تندتر و سبک بخواند، ولی در نزد مردم رکوع و سجود را طول دهد و قرائت و اذکار را با دقت ادا کند و یا در مجلس عزّا گریه کند ولی در تنهایی این چنین نباشد و تمام اقسام آن شرعاً حرام و گناه کبیره و ناپسند و سبب بطلان عبادت است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) [106] هر کس امید دیدار پروردگار خویش را دارد، باید کار شایسته و خیر کند و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک قرار ندهد.

و در حدیث نبوی است که ریا، شرک اصغر است [107] و درمان آن این است که مؤمن باید توجه کند که مقدم داشتن رضایت مردم بر رضایت خدای متعال - که هر چه نعمت داریم از آن اوست - حماقت است و کسب اعتبار و شخصیت و عزّت در نزد مردم امری احتمالی

است، ولی باطل شدن عبادت به ریا مسلم و قطعی است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

يقول الله تعالى من عمل لي عملاً و اشرك فهو له كله و انا منه بريء[108]، خدای تعالی می فرماید اگر در عبادت و عملی برای من شریک قرار دادی پس تمام آن عمل را به شریکم واگذار می کنم و من از آن چیزی نمی خواهم.

مکن هرگز به طاعت خودنمایی *** بران زین خانه نفس خودنما را

ریای جلی و ریای خفی

لازم به ذکر است که عرض کنم مرحوم نراقی در جامع السعادات[109] به عنوان تنمه می فرماید: ریا گاهی آشکار و واضح و گاهی مخفی و پنهان است. ریای آشکار آن است که انسان عملی را بدون قصد ثواب در آخرت، و فقط به خاطر خوشایند مردم و تمجید و تعریف از او انجام دهد، ولی ریای خفی عملی است که برای خدا انجام می دهد و به قصد ثواب ولی در خلوت و تنهایی از آن کم می گذارد، و در حضور دیگران بیش تر و با اهمیت تر انجام می دهد و خوشحال می شود که اگر مردم بفهمند او این عمل را انجام داده است، مثل نماز شب، یا صدقه دادن و یا کارهای خیر دیگر، به جهت کسب منزلت و احترام در نزد مردم و... خوشحال می شود. می فرماید شکی نیست که این رفتار هم از شایبه ی ریا خالی نیست و باید سعی کنیم که این فکر را هم از خودمان دور کنیم و عمل را خالصاً مخلصاً لله انجام دهیم و به هیچ احدی غیر از خدا کار نداشته باشیم.

اخلاص در نیت و عمل

ضد ریا، اخلاص است که مقامی رفیع و از صفات مقربین است و تحصیل آن بسیار مشکل و بالاترین ملکات حسنه است و قبولی تمام اعمال بستگی به آن دارد و در آیه ی کریمه، شیطان بدبخت گفت:

(فَعَزَّزْتُكَ لِأَعُوذِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)[110] قسم به عزّت خدا، جمیع بندگان را گمراه می کنم، مگر بندگان با اخلاص را.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)[111] و مأمور نشدند، جز آن که خدا را بپرستند، در حالی که دین را برای او خالص و پاک کنند. (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)[112] هر کس امید دیدار پروردگار خویش را دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و در عبادت پروردگار خود، هیچ احدی را شریک نکند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

ما من عبد يخلص العمل لله تعالى اربعين يوماً الا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه[113]. هیچ بنده ای نیست که چهل روز عمل را با اخلاص فقط برای خدا انجام دهد، مگر آن که چشمه های حکمت و دانش از دل او بر زبانش جاری می شود.

هم چنین امام صادق(علیه السلام) در این قول خدای تعالی که می فرماید: لِيُبْلُوَكُمْ آيَتَكُمْ احسن عملا؛ خدا شما را خلق فرمود تا شما را بیازماید که کدام یک عمل نیک دارید، فرمود: امر خدا زیادی عمل نیست، بلکه مقصود کردار درست است، یعنی ترس از خدا و نیت صادق. هم چنان که در بحث نیت گذشت [114]، ارزش عمل، بستگی به نیت خالص و قربۀ الی الله دارد.

غلام همت آن نازنینم *** که کار خیر بی روی و ریا کرد
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن *** که خواجه خود روش بنده پروری داند
عابدی کو اجرت طاعات خواست *** گر تو نا عابد نهی نامش رواست
رو حدیث ما عبدناک ای فقیر *** از کلام شاه مردان یادگیر

۱۷. غرور و فریفتن خود

غرور و خود فریفتن، سرمنشأ آفات و شرّ است، و آن عبارت است از این که انسان به آنچه مطابق طبع اوست آرامش پیدا کند، در حالی که فریب شیطان را خورده باشد و حقیقت غیر از آن چیزی است که عمل می کند، و آن موجب شقاوت و بدبختی و گرفتاری می شود. در مذمت آن آیات و روایات فراوانی وارد شده است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ) [115] زندگی دنیا شما را فریب ندهد و شیطان فریبنده شما را به خدا مغرور نسازد.

هم چنین می فرماید:

(وَلِكِنَّكُمْ فَنَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ) [116] ولی شما خودتان را به فتنه افکندید و منتظر ماندید و شک (در حقیقت و قیامت) کردید و آرزوها فریبتان داد تا هنگامی که مرگتان فرا رسید و شیطان فریبکار نسبت به خدا مغرورتان ساخت.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز می فرماید:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَأُ وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَ الْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْكَيْسِ وَ إِفْطَارُهُمْ [117]، چه بسیار روزه داری که جز گرسنگی و تشنگی بهره ای از روزه اش نبرد و چه بسیار، شب زنده داری که جز بیداری و رنج چیزی برای او نیست؛ چه نیک است خواب زیرکان و روزه نگرفتن آنان.

و نظیر این تعبیر از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده است. [118]

اسباب غرور

اسباب غرور فراوان است؛ از جمله:

۱. اشتباه در عقیده نسبت به مذاهب فاسده و باطل.

۲. فرورفتگان در شهوات دنیایی و فسق و فجور و غافلان از آخرت و ثواب و کیفر و عذاب که خود را پارچه‌ی جداافتاده از دیگران می‌دانند و هیچ کس را زیر نظر نمی‌آورند. یا کسانی که خیال می‌کنند خدا ارحم الراحمین است و هر گناهی که انجام دهند می‌آمرزد. شاعر گوید:

شرمنده از آنیم که در روز قیامت *** اندر خور عفوش ننمودیم گناهی

۳. بعضی از اهل علم که به سبب یاد گرفتن صرف و نحو، یا منطق و معانی بیان، یا اصول، یا بعضی قواعد فقهی، آن چنان مغرور می‌شوند که شاید بعضی از مردم عادی از آنان بهتر باشند. شیخ بها می‌فرماید:

ای که گذشت عمر تو در نحو و صرف و معانی *** ای بهائی از تو بدین نحو صرف عمر بدیع است

۴. واعظان و بعضی از اهل منبر وقتی می‌بینند که جمعی دور آنها جمع شده اند یا برای روضه خواندن آنها خوب گریه می‌کنند، یادر مداحی صدای خوب و جذابی دارند، مغرور می‌شوند و چه بسا، گاهی مطالب باطل و غیرحقیقی را که در هیچ کتابی نیامده، برای شوق مستمعین بیان می‌کنند و اگر از آنان سؤال شود این مطلب از کجاست می‌گویند شنیده ایم. واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند *** چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس *** توبه فرمایان چرا خود توبه کم تر می‌کنند

گویا باور نمی‌دارند روز داوری *** کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

۵. بعضی از اهل عبادت که به مجرد به جا آوردن بعضی عبادات واجبه یا مستحبه غرور آنان را می‌گیرد و خود را از همه بهتر و شش دانگ بهشت را از آن خود می‌دانند؛ نسبت به طهارت و نجاست احتیاط کامل دارند، اما نسبت به تصرف به مال شبهه ناک کم تر شبهه دارند.

۶. بعضی صوفیه و دراویش که عقیده دارند با عبادت روح ملکوتی در آنان دمیده می‌شود و دیگر تکلیف به نماز و روزه و... ندارند؛ چون به روح ملکوتی رسیده و مقام یقین را تحصیل کرده است.

آنها به آیه‌ی شریفه استدلال می‌کنند که: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)^[119] پروردگارت را عبادت کن تا زمانی که به مقام یقین برسی. یا دور هم جمع می‌شوند و حلقه‌ی انس می‌گیرند و علی‌علی‌گویان، سر و صورت و تمام بدن را تکان می‌دهند تا کف از دهن آنان بیرون آید و سرگیجه بگیرند؛ آن چنان می‌شوند که دیگر نماز نمی‌خوانند، در حالی که آنها باید بدانند که علی(علیه السلام) در حال نماز شهید شد و شبی هزار رکعت نماز می‌خواند.^[120]

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد *** ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
 ۷. بعضی از ثروتمندان و اغنیا خیال می کنند چون مال دارند، پس همه باید برای آنها کُرنش
 کنند و خود را از فقرا و مستمندان، بلکه بر رؤسا و علما و دانشمندان بالاتر می بینند؛ و یا چون
 کار خیری نموده اند، مثلاً مسجد، مدرسه، حسینیه و پل ساخته اند، یا به فقرا و مستمندان
 کمک کرده اند، پس نصف بهشت یا حداقل یک دهم آن برای آنهاست. گاهی کارهای او
 آلوده به عجب و ریا می شود؛ مثلاً اگر در نامه ای که برای او نوشته شد کلمه ی حاجی
 نوشته نشده باشد، ناراحت می شود و نامه را مطالعه نمی کند. اگر مال را از راه حرام جمع
 کرده باشد، یا خمس و زکات آن را نداده باشد، یا حج واجبش را نرفته باشد، هر کار خیری
 هم که انجام دهد، ثواب ندارد، بلکه عقاب هم دارد، چون تصرف در مال دیگران است.

کمطعمه الايتام من کسب فرجها *** فقلت لك الويل لا تزني و لا تتصدقی
 خلاصه این که، غرور اسبابی دارد و شیطان هر کسی را به شکلی گول می زند و وسوسه
 می نماید. باید به خدا پناه برد و همیشه به یاد مردن و شب اول قبر و برزخ و قیامت بود و
 نباید مغرور به مقام و علم و عبادت و ثروت و... شد؛ زیرا تمام آنها فانی است و آنچه می ماند
 عمل صالح است. انصافاً صلاح بعضی از ما در این است که این اعتبارات را نداشته باشیم،
 چون خود را گم می کنیم.

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد *** هر کسی را آن چه لایق بود داد
 گربه ی مسکین اگر پر داشتی *** تخم گنجشک از زمین برداشتی
 و آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی *** آدمی را نزد خود نگذاشتی
 پس برای درمان و علاج غرور، باید دل را از دوستی و مشغولیات دنیا خالی و محبت و عشق
 به خدا را جایگزین آن کرد.

۱۸. طول امل و آرزوی دراز
 طول امل و آرزوهای دراز این است که انسان اعتقاد و اعتماد بر ماندن در دنیا و عمر زیاد و
 باقی ماندن قدرت و جوانی و ثروت داشته باشد که آن از جهل و یا محبت دنیا نشئت
 می گیرد و مدام انسان به خود وعده می دهد که فعلاً زود است و هنوز جوانم و وقت دارم
 که مثلاً به حج بروم یا خمس بدهم یا از گناه توبه کنم؛ و یا به نماز اول وقت و یا ترک حرام
 مبادرت نمی ورزد و امروز و فردا می کند، غافل از آن که به هیچ چیز نمی شود اعتماد کرد،
 نه به سلامتی، نه به جوانی، نه به عمر، نه به ثروت، و نه به پست و مقام. ناگهان بانگی برآمد
 خواجه مرد.

چند گویی که به پیری رسم و توبه کنم *** چه کنی گر ز جوانی به لحد درمانی
 نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةُ الْيَوْمِ: هر چه انسان نَفَس می کشد قدم به طرف قبر برمی دارد.
 خوب است به دوستان و بستگان گذشته فکر کنیم که چقدر جوان مردند. با این مرگ های
 ناگهانی که پیش می آید که گاهی به سبب سکنه ی قلبی و مغزی، تصادفات، زلزله، سیل،

آتش سوزی، جنگ و خون ریزی و... جوانان می میرند. انسان از چهل سالگی رو به سرازیری می رود و قوا، یکی پس از دیگری از بین می رود؛ چشم عینک می خواهد، گوش سمعک نیاز دارد و پا عصا می خواهد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

من ايقن انه يفارق الاحباب و يسكن التراب و يواجه الحساب و يستغنى عما خلف و يقتقر الى ما قدم كان الأحباب حرياً بقصر الامل و طول العمل^[121]؛ هر کس یقین دارد که از عزیزانش جدا می شود و زیر خاک می رود و با حسابش روبه رو می شود و آنچه جمع آوری نموده پشت سر می گذارد و به آنچه جلوتر از مرگ فرستاده نیاز و احتیاج دارد، خیلی به جا است که آرزوها را کم و عمل صالح را زیاد کند.

متأسفانه هر چه انسان پیرتر می شود، آرزوهایش بیش تر می شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

يشيب بن آدم و تشبّ فيه خصلتان الحرص و طول الامل^[122]؛ فرزند آدم پیر می شود و دو صفت در او جوان می گردد: یکی حرص به جمع آوری مال و دیگری آرزوی دراز. آدمی پیر شود حرص جوان می گردد *** خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

هم چنین می فرماید:

ان اشدّ ما اخاف عليكم خصلتان اتباع الهوى و طول الامل فاما اتباع الهوى فانه يصدّ عن الحقّ و اما طول الامل فانه الحبّ للدنيا^[123]؛ به راستی بدترین چیزی که بر شما می ترسم، دو صفت است: یکی پیروی از هوای نفس و دیگری آرزوی دراز؛ اما پیروی از هوای نفس، پس جلوگیری از حقّ می کند و اما آرزوی دراز، پس به راستی همان دوستی دنیاست.

بر سایه بان حسن عمل اعتماد کن

بسیار سال ها به سر خاک ما رود *** کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنج روز مهلت ایام آدمی *** بر خاک دیگران به تکبر چرا رود

ای دوست بر جنازه ی دشمن چو بگذری *** شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

دامن کشان که می روی امروز بر زمین *** فردا غبار کالبدت بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم *** مانند سرمه دان که در آن توتیا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بی وفاست *** چون می رود هر آینه بگذار تا رود

این است حال تن که تو بینی به زیر خاک *** تا جان نازنین که بر آید کجا رود

بر سایه بان حسن عمل اعتماد نیست *** سعدی مگر به سایه ی لطف خدا رود

یاربّ مگیر بنده ی مسکین و دست گیر *** کز تو کرم فزاید و از ما خطا رود^[124]

ناگفته نماند تمام این بدی ها در رابطه با آرزوی دراز و طول امل است، لکن اصل امل و آرزوی متعارف اشکال ندارد و به جاست. رسول خدا می فرماید:

الامل رحمة لآمتی و لولا الامل ما رضعت والدۀ ولدها و لا غرس غارس شجرآ^[125]؛ اصل آرزو برای امتّم رحمت است؛ اگر آرزو نبود، هیچ مادری بچه اش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی کاشت.

۱۹. گناه و اصرار بر آن

گناه و اصرار بر آن، یعنی پشیمان نشدن از ارتکاب گناه است، و آن از موجب بدعاقبتی برای دنیا و آخرت است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

انّ العبد لیحبس علی ذنب من ذنوبه مأۀ عام و أنّه لینظر الی ازواجه فی الجنة یتنعمن^[126]؛ به راستی ممکن است بنده ای بر یک گناه، صد سال زندانی شود؛ در حالی که نگاه می کند به زنان خود که در بهشت به نعمت های فراوان خوش گذرانی می کنند.

امام باقر(علیه السلام) نیز می فرماید:

ما من عبد الاّ و فی قلبه نکتۀ بیضاء فاذا اُذنب ذنباً خرج فی النکتۀ نکتۀ سوداء فان تاب ذهب ذلك السوداء و ان تمادی فی الذنوب، زاد ذلك السواد حتّی یغطّی البیاض فاذا تغطّی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدآ و هو قول الله عزّوجلّ لا کلاً بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون^[127]؛ هیچ بنده ای نیست، مگر آن که نقطه ی سفیدی در قلب او وجود دارد؛ پس هنگامی که گناهی انجام داد، یک نقطه ی سیاهی روی آن نقطه ی سفید را می گیرد، پس اگر توبه کرد، آن نقطه ی سیاه برطرف، و اگر به آن گناه ادامه داد، آن نقطه ی سیاهی زیاده تر می شود، تا اندازه ای که تمام نقطه ی سفید را می پوشاند؛ و اگر چنین شد دیگر صاحب آن گناه هیچ خیر و نیکی نخواهد دید و همین فرمایش خدای عزّوجلّ است که فرمود: بلکه بر دل آنان (گناهکاران) به واسطه ی نتیجه ی کار خودشان، مهر زده شده است و هرگز برگشت ندارد.

پس باید مواظب باشیم که هیچ به سراغ گناه و معصیت نرویم. مگر نه این است که جدّ ما حضرت آدم را، فقط با یک ترک اولی از بهشت و نعمت های آن بیرون کردند، با آن که مسجود ملائکه و فرشتگان بود؛ دویست سال بعد از توبه گریست تا خدا توبه ی او را قبول نمود؛ پس دیگر حساب من و شما چه خواهد شد، شیخ بهاء می فرماید:

جدّ تو آدم بهشتی جای بود *** قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام *** مذنبی مذنب برو بیرون حرام

تو طمع داری که با چندین گناه *** داخل جنت شوی ای رو سیاه

توبه و پشیمانی از گناه

ضدّ اصرار بر گناه، توبه و بازگشت است و مرحله ی اوّل آن پی بردن به بدی گناه است و این که گناه حجاب بین خلق و خالق، و بنده و محبوب است و پشیمان شدن از کرده ی خود و دل بریدن از گناه و عزم و تصمیم بر ترک آن در همه ی عمر و جبران و تلافی آن - اگر قابل جبران باشد - زیرا گناهی که انسان انجام داده اگر حق الله است و قابل جبران

نیست، مثل شراب خواری، پس توبه ی آن، پشیمانی و تصمیم بر ترک ابدی است و اگر قابل جبران است، مثل نماز و روزه و حج و خمس و زکات، بعد از پشیمانی باید تدارک و در حدّ توان تلافی و جبران و قضا نماید و اگر حق الناس است، مانند ضربه زدن به مال یا بدن یا آبرویی، باید طرف را راضی کند به پرداخت مال یا گرفتن قصاص یا پرداخت دیه اگر توانایی مالی داشته باشد؛ و اگر دست رسی به طرف نباشد یا توانایی نداشته باشد، یا در مورد آبرو و عرض که اگر حلیت بطلبد ممکن است فساد و کینه ایجاد شود، باید با تضرّع و زاری به درگاه خدا و طلب مغفرت و انجام کار خیر، کاری کند که طرف در روز قیامت از او راضی شود و بازخواست ننماید و این توبه انشاء الله موجب آمرزش گناه و مغفرت و بخشش بلکه محبّت و دوستی پروردگار عالم است. قال الله تعالى:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) [128] به راستی خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد.

و قال تعالى:

(وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا) [129] هر کس عمل بد انجام دهد یا به خود ستم کند (انجام گناه) سپس از خدا طلب مغفرت نماید، خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهد یافت.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

التائب حبيب الله و التائب من الذنب كمن لا ذنب له [130] توبه کننده دوست خداست و کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که گناه نکرده است.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ان الله تعالى اشدّ فرحاً بتوبة عبده من رجل اضلّ راحلته وزاده في ليلة ظلماء فوجدها [131] به راستی خداوند خوشحال تر می شود از توبه ی بنده اش از مردی که در بیابان وسیله ی سواری و توشه اش را در شب تاریک گم کند سپس آن را پیدا نماید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ان الله يحب العبد المفتن التواب و من لا يكون ذلك منه كان افضل [132] به راستی خداوند دوست دارد بنده ای را که پرگناه و پرتوبه باشد (و البته آن کسی که این جور نباشد) گناه نکند یا کمتر کند (افضل خواهد بود (یعنی عزیزتر است).

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ *** صد بار اگر توبه شکستی باز آ

این درگه ما درگه نومیدی نیست *** گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ

تا کنون کردی گنه دیگر مکن *** تیره کردی آب افزون تر مکن

گناهان کبیره و صغیره

بحث توبه بسیار بحث گسترده ای است. علما گناهان را به دو دسته کبیره و صغیره تقسیم نموده اند و در عدد کبایر اختلاف زیاد دارند. [133] مرحوم شیخ بهاء در کتاب اربعین [134]

به آنها اشاره فرموده است. بعضی گفته اند کبیره آن گناهی است که در قرآن وعده ی عذاب به آن داده شده است. بعضی گفته اند کبایر گناهانی هستند که شرعاً حدی برای آنها معین شده است. بعضی گفته اند کبیره و صغیره نداریم همه ی گناهان کبیره اند؛ چون سرکشی و مخالفت با خداست؛ و مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان این قول را اختیار فرموده [135] و تعبیر به صغیره و کبیره را امری نسبی دانسته است؛ مثلاً نگاه به نامحرم نسبت به زنا صغیره است؛ ولی خودش گناه بزرگی است، اگر به ریه و چشم چرانی باشد؛ چون بالاخره مخالفت با خدای تعالاست. بعضی فرموده اند گناه کبیره هفت تا است: ۱. شرک به خدا؛ ۲. قتل نفس؛ ۳. نسبت زنا به زن و مرد پاکدامن؛ ۴. خوردن مال یتیم؛ ۵. زنا؛ ۶. فرار از جهاد با کفار؛ ۷. عاق والدین. و بعضی هفتاد و بعضی بیش تر فرموده اند. در هر حال نباید از رحمت خدا مأیوس شویم. خدای تعالی فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) [136] خداوند نمی بخشد این که برای او شریک قائل شوند و می بخشد غیر از این را برای هر کس که بخواهد.

و فرمود:

(لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) [137] از رحمت خدا مأیوس نشوید. به راستی خداوند تمام گناهان را می آمرزد. [138]

صفت غفلت ملحق به بحث توبه است و ضد آن مراقبت و محاسبه ی نفس است که انسان از کار خود غافل نباشد و همه روزه حساب رفتار و گفتار خود را داشته باشد. امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسنة استزاد الله تعالى و ان عمل سيئة استغفر الله منها و تاب اليه [139]. از ما نیست هر کس که حساب خود را هر روز نداشته باشد؛ پس اگر کار خیری انجام داده از خدا توفیق افزایش آن را بکند و اگر کار بدی انجام داده است توبه کند و طلب آمرزش و بازگشت نماید.

اگر مثلاً شصت سال عمر کنیم، به حساب سال شمسی که ۳۶۵ روز است، بیست و یک هزار و نهصد روز می شود. اگر خدای ناکرده روزی یک گناه (مثل غیبت و یا دروغ) کرده باشیم ۲۱۹۰۰ گناه کرده ایم. روی این محاسبه کارمان مشکل می شود. فقط باید به خدا پناه ببریم و هر دم و ساعت بگوییم استغفر الله و اتوب اليه.

اندک اندک به هم شود بسیار *** دانه دانه است غلّه در انبار

۲۰. انکار تقدیرات الهی و اعتراض به آن

این صفت، منافی با ایمان و توحید، و سبب غضب پروردگار متّان است؛ زیرا بنده ی ذلیل عاجز و ناتوان را چه رسد که بر قضا و قدر الهی اعتراض کند. مگر ما از مصالح و مفاسد و حکمت های الهی سر در می آوریم؟ او حکیم علی الاطلاق و خبیر به تمام معناست. در حدیث قدسی است:

و ویل ثم ویل لمن قال لِمَ و کیف^[140]، وای بر آن کس، باز هم وای بر آن کس که بگوید:
چرا چنین شد و چرا چنان گردید.

و در حدیث دیگری است که خدا می فرماید:

انا الله لا اله الا انا من لم يصبر على بلائی و لم يشكر على نعمائی و لم يرض بقضائی فليتخذ رباً
سواي^[141]، منم خدایی که جز من خدایی نیست هر کس بر بلای من صبر نکند و به نعمت
من شکر ننماید و به قضای من راضی نباشد، پس باید خدایی دیگر بجوید.

آنی تو که حال دل نالان دانی *** احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه ی سوزان شنوی *** و دم نزنم زبان لالان دانی

خشنودی و رضا از کارهای خدا

و ضدّ این صفت رضا و خشنودی از خدا و ترک اعتراض بر مقدرات الهی است، هم در ظاهر
و هم در باطن. نفس انسانی و کسی که به این مرحله برسد انصافاً همیشه مسرور و راحت و در
لذّت و خوشی است و نزد او غنا و فقر، عزّت و ذلّت، راحتی و گرفتاری، مرض و صحت و
حیات و مرگ، فرقی ندارد؛ زیرا عقیده اش به آن جا رسیده است که هر چه آن خسرو کند
شیرین کند، عشق لیلی قیس را مجنون کند؛ و به سبب محبّت الهی، بر تمام افعال و کارهای
او عاشق و بر طبع او موافق است.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ *** بوالعجب من عاشق این هر دو ضدّ

ناخوش او خوش بُود بر جان من *** جان فدای یار دل رنجان من

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(وَ قَدْ سُلِّ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا
مَلَكَتْنا فَمَتَّى مَلَكَتْنا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَفْنَا وَ مَتَّى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَنَّا)^[142] هنگامی که از
امام (علیه السلام) پرسیدند معنای لا حول و لا قوّة الاّ بالله را (هیچ نیروی فکری و ظاهری
نیست مگر به اراده و خواست خدا) فرمود: ما دارای چیزی نیستیم با خدا (شریک او نیستیم)
و دارنده ی چیزی نمی شویم (از عقل و جان و مال...) مگر آن که او ما را بدهد و مالک
گرداند؛ پس هرگاه ما را مالک چیزی فرمود، که او از ما مالک تر است، به ما نسبت به آن
چیز دستور و تکلیفی می نماید که باید انجام دهیم و هرگاه از ما گرفت، تکلیف آن را هم از
ما برمی دارد.

قربانت یا امیر المؤمنین؛ در مقام بیان رضا از خدا، کلامی بهتر و شیرین تر از این بیان نیست.

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران *** پسندم آن چه را جانان پسندد

و رسیدن به مقام رضا و صبر کار هر کسی نیست و از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده
است که فرمود:

شگفت دارم از کار مرد مسلمان که خدا هیچ امری را از برای او مقدر نمی کند مگر آن که خیر او در آن باشد. اگر او را با قیچی ریز ریز کنم خیر او در آن است و اگر ملک مشرق و مغرب را به او عطا کنم باز خیر اوست. و فرمود:

حق تعالی به موسی بن عمران وحی فرستاد که ای موسی من هیچ خلقی را محبوب تر به سوی خودم نمی بینم از بنده ی خود، که من او را به بلا مبتلا می سازم به جهت آن که خیر او در آن است و اگر نعمتی از او بگیرم باز خیر او را می خواهم و من به آن چه صلاح و مصلحت اوست داناتر از خود او هستم؛ پس باید برای بلای من صبر و بر نعمت های من شکرگزاری کند و به قضای من راضی باشد تا من او را در زمره ی صدیقین بنویسم. [143]

هر که دل پیش دلبری دارد

هر که دل پیش دلبری دارد *** ریش در دست دیگری دارد

آهوی پالنهگ در گردن *** نتواند بخویشتن رفتن

آن که بی او به سر نشاید بُرد *** گر جفایی کند بیاید بُرد

روزی از دوست گفته ام زنهار *** چند از آن روز کردم استغفار

تکند دوست زینهار از دوست *** دل نهادم بر آن چه خاطر اوست

گر به لطفم به نزد خود خواند *** ور به قهرم براند او داند [144]

مقام رضا با دعا و خواهش منافات ندارد

ممکن است کسی پرسد: اگر انسان باید در مقام رضای از خدا باشد و هر مشکلی را از فقر و مرض و گرفتاری و غیره بپذیرد و به آن راضی باشد، پس دعا کردن و ابتهال و تضرع به درگاه خدا برای رفع این بدی ها چه جایی دارد؟ پاسخ این است که در عین حالی که انسان به این ها راضی است منافات ندارد که از خدا بخواهد اگر صلاحش باشد از این مرض شفا پیدا کند یا از این گرفتاری و فقر خلاص شود؛ چون همان گونه که انسان برای رفع تشنگی آب می خورد و برای رفع گرسنگی غذا می خورد و برای به دست آوردن سلامتی به پزشک مراجعه می کند و دارو و دوا می خورد و آمپول می زند، همین جور هم دعا بکند و از خدا حاجت بطلبد و نیازهای خود را بازگو کند که اگر مصلحت باشد به اجابت برسد، و اگر نه نرسد. پس در هر دو حال از خدا راضی است؛ مرض برطرف شد، الحمدلله نشد هم الحمدلله. فقر و تنگدستی مبدل به ثروت شد شکر خدا، نشد هم شکر خدا. گرفتاری برطرف شد چه بهتر، نشد هم چه بهتر. خدا عالم را عالم اسباب قرار داده است. ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها؛ دعا هم یکی از اسبابی است که از جانب شریعت اسلام مأمور به آن شدیم و حق تعالی هم از تضرع و زاری و حاجت خواستن خوشش می آید و اگر به اجابت نرسید ثواب آخرتی دارد. در روایتی وارد شده است که روز قیامت آن قدر ثواب در برابر دعای مستجاب نشده می دهند که انسان مؤمن آرزو می کند ای کاش خیلی از دعاهایم مستجاب نمی شد. باید توجه داشت که مرتبه ی رضا، از آثار محبت الهی است، پس باید سعی کنیم

به محبت و عشق برسیم تا مردانه در تمام مشکلات صبور و شاکر و راضی باشیم و همه ی دشواری ها را از جان و دل بپذیریم که هر چه باشند پایانی دارند.

۲۱. عدم توکل به خدا و اعتماد کردن به دیگران

اعتماد به وسایل ظاهری و انسان های دیگر و بی توجهی به کارگشایی الهی یک شبهه از شرک خفی است. خدای تعالی فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أُمثَالِكُمْ)؛ [145] کسانی را که غیر از خدا می خوانید (کمک از آنان می خواهید) بندگان همانند شما هستند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

من اغترّ بالعبيد اذله الله؛ هر کس به وسیله ی بندگان (بردگان) عزّت بخواهد خدا او را ذلیل خواهد کرد.

و انصافاً بسیار نادانی و کوتاه فکری است که انسان امیدش به بنده ی عاجزی همانند خودش باشد. گاهی بعضی برای توجیه کار خود می گویند: بعد از خدا امیدم به شما است؛ کوری عصا کش کور دیگر شود.

گرد سرداری سلطان گشتن *** بله قربان بله قربان گفتن

بعضی آن چنان برای انجام کارشان یا رسیدن به نوائی تملّق گویی و چاپلوسی می کنند که نفرت آور است.

توکل به خدا و امید بردن از غیر

ضدّ این صفت پست، توکل به ذات اقدس الهی و امید بستن به اوست؛ و این صفت به دست نمی آید جز آن که اعتقاد راسخ پیدا کنیم که غیر از خدا هیچ کس قدرت بر هیچ کاری ندارد و تا عنایت و لطف و رحمت او نباشد، هیچ فردی از بندگان کوچک ترین گرهی را نمی تواند باز کند.

ما همه شیریم شیران علم *** حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد *** جان فدای آن که ناپیداست باد

و این عقیده اشرف درجات ایمان است. خدای تعالی می فرماید:

(وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)؛ [146] اگر ایمان دارید، پس به خدا توکل کنید.

نیز می فرماید:

(وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ)؛ [147] و هر کس بر خدا توکل کند (و از دیگران ببرد)، خدا او را کافی و بس است.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

من انقطع الى الله كفاه الله كلّ مؤونة ورزقه من حيث لا يحتسب و من انقطع الى الدنيا و كله الله اليه [148]؛ هر کس به سوی خدا وابسته باشد، خدا همه ی کارها و حاجات او را

کفایت می کند و از جایی که گمانش نمی رسیده روزی اش تأمین می شود و هر کس به دنیا وابسته گردد، خدا او را به دنیا وامی گذارد.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر *** که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرش نامتناهی نعمش بی پایان *** هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود
توکل در چه کارهایی باید باشد

ضمناً بعضی از کارها از قدرت و توانایی انسان بیرون است، که باید این کارها را به خدا سپرد و به مقتضای توکل باید امید به خدا داشت و کوشش بی جا نباید کرد و زحمت بیهوده نباید کشید؛ ولی بعضی از کارها از انسان بر می آید؛ این جا انسان باید سعی و فعالیت خود را بکند و هیچ منافاتی با توکل ندارد؛ مثل انتخاب کسب و تحصیل روزی و دنبال علم و دانش رفتن و تجارت و خرید و فروش و حتی کمک گرفتن از بعضی افراد یا مشورت کردن به آنان، که این امور در روایات وارد شده است و باید انسان همت بلند داشته باشد و آنها را دنبال کند؛ چون در بحث پیشین گذشت که خدا کارها را به وسیله ی اسباب انجام می دهد.

هر که دانه به زمستان نشاند در خاک *** چه امیدی بُود از دخل به تابستانش
باید شخم کرد و دانه پاشید و با توکل به خدا منتظر برداشت محصول و زراعت بود؛ یا در مسافرت باید توشه برداشت و با توکل به خدا به سفر رفت؛ توسل جستن به بعضی از کارها خلاف شرع و عقل است؛ مثل دنبال فال گیر و رمال رفتن و امثال این ها.

درجات توکل

علما فرموده اند توکل سه درجه دارد: اول آن که امید انسان به خدا مثل امید به وکیل و نماینده باشد، که این درجه ی ضعیف توکل است؛ دوم این که انسان امیدش به خدا مثل حال کودک به مادرش باشد که غیر از او را نمی شناسد و هر چه می خواهد، از آب یا غذا یا شیر، به او پناه می آورد و هر چه و هر کار داشته باشد، مادر را صدا می زند؛ و قسم سوم آن که امیدش به خدا باشد و خود را فراموش نموده بی قدرت محض بداند و این شریف ترین قسم توکل است که گفته اند: کالمیت بین یدی الغسال؛ مرده ی زیر دست غسال. این توکل ابراهیمی است که وقتی خواستند او را در آتش بیندازند، جبریل آمد و گفت حاجتی داری؟ گفت: به تو نه فرشته. باد آمد گفت: اگر بخواهی تمام این آتش ها را به خانه های نمرودیان می فرستم. گفت: نه فرشته. آب آمد گفت: آب را بفرستم آتش را خاموش کند. گفت نه جبریل گفت به آن که حاجت داری بگو و اظهار کن، پاسخ گفت: علمه بحالی حسبی عن سؤالی؛ خودش خبر دارد دیگر لازم نیست من بگویم. این نوع توکل بسیار نادر و عزیزالوجود است.

راه به دست آوردن توکل

و راه تحصیل توکل سعی در تقویت ایمان و عقیده است که خداوند تبارک و تعالی آنچه به آن نیاز داشتیم، پیش از آن که خود بدانیم به ما مرحمت فرمود، از نیستی به هستی در آورد و در صلب پدر و رحم مادر پرورش داد؛ در حالی که آنان بی خبر از حفظ ما بودند؛ و باید دقت کرد که خداوند تعهد روزی بندگان را نموده است و ضامن رزق و روزی آنان شده است و همان گونه که تاکنون قبل از خلقت ما لطف و کرمش بر ما بوده، بعد از این نیز چنین خواهد بود. امام حسین (علیه السلام) در دعای روز عرفه تمام نعمت های الهی را یک یک می شمرد و این قدر شیرین و جذاب بیان می فرماید که خدا نصیب کند در عرفات باشیم و با حال و توجه بخوانیم و لذت ببریم و از جمله دعاهایی است که برای شیعه و فرهنگ تشیع یک گنج پر گوهر و در است. حیف که قدر آن را نمی دانیم؛ ای کاش ترجمه و شرح کامل بشود؛ زیرا تمام معارف اسلامی انسانی در آن دعا جمع است.

ای کریمی که از خزانه ی غیب *** گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم *** تو که با دشمنان نظر داری

۲۲. کفران نعمت و ناسپاسی

کفران نعمت و نشاختن نعمت های الهی و ناسپاسی و صرف نکردن نعمت ها در راهی که رضای خدای تعالی در آن است، موجب شقاوت و بدبختی و گرفتن نعمت ها از انسان است و چه بسا سبب عذاب آخرتی نیز می گردد. خدای تعالی می فرماید:

(وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) [149] به خاطر بیاور هنگامی که پروردگار شما اعلام می کند که اگر شکر نعمت های مرا به جا آوردید، حتماً آنها را زیاد می کنم و اگر کفران نعمت کردید پس به راستی کیفر و عذاب من سخت است.

(وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ) [150] و به زودی شکر گزاران را پاداش خواهیم داد.

و از آن جا که هر بنده ای نمی تواند این صفت حسنه را به جا آورد فرموده است:

(وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ) [151] اندکی از بندگان من شکر گزارند.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الطاعم الشاكر له من الاجر كاجر الصائم المستحب و المعافي الشاكر له من الاجر كاجر المبتلى الصابر و المعطى الشاكر له من الاجر كاجر المحروم القانع [152]؛ خورنده ای که شاکر باشد (بی روزه ی مستحبی)، اجرش مثل روزه دار است (که امید به ثواب دارد) و اجر تندرست شاکر مثل بیمار صابر است و غنی شکرگزار (که در راه خدا مال بدهد یا بگیرد؛ معطی به صیغه ی اسم فاعل یا معطی به صیغه ی اسم مفعول)، اجرش مثل محرومی است که قانع باشد. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که یک شب نوبت عایشه بود و حضرت نزد او بود. عرض کرد چرا شما خودتان را به رنج و تعب می افکنید (تمام نماز می خوانی و عبادت می کنید)؟ مگر نه این است که خداوند تمام گناهان گذشته و آینده ی شما را آمرزیده

است؟ (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) [153] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

الا اکون عبداً شکورا؛ آیا بنده ی سپاس گزاری نباشم؟ [154]

سعدی می گوید:

در صورت ظاهر انسان اشرف مخلوقات است و سگ پست ترین مخلوقات؛ و به اتفاق خردمندان و اهل نظر، سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس است.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش *** نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
و گر عمری نوازی سفله ای را *** به کم تر چیز آید با تو در جنگ

شکر نعمت های الهی

ضدّ صفت ناسپاسی، شکر منعم حقیقی، پروردگار جهان هستی، حضرت باری تعالی است و شکر به این است که تمام آنچه داریم از او بدانیم که قابل شمارش نیستند.

(وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) [155] اگر نعمت های الهی را بشمرید، نمی توانید تمام آنها را حساب کنید.

به راستی خدای تعالی بخشاینده و مهربان است. و باید از هوا و آب و زمین و امنیت و اعضا و جوارح و زن و فرزند، که هر چه بشمارم تمام شدنی نیست، خوشحال باشیم که می توانیم آنها را صرف تحصیل رضا و خواست و خشنودی او کنیم؛ و باید در دل و جان نیز خیرخواه مخلوق باشیم و شکر نعمت موجب سعادت و رفع بلا و سبب زیادتیر شدن آن می گردد. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ثلاث لا یضّرّ معهنّ شیء: الدّعا عند الکرب و الاستغفار عند الذنب و الشکر عند النعمة [156]؛ سه چیز است که با وجود آنها هیچ ضرری به انسان نمی رسد: دعا در وقت گرفتاری و بلا، طلب استغفار و آمرزش در وقت گناه و شکر کردن در هنگام نعمت.

راه شکرگزاری

شکر نعمت های الهی به چند چیز است:

اول، معرفت و شناخت نعمت های ظاهر و باطن، که سر تا پای انسان غرق نعمت است؛
دوم، نظر و دقت به پایین دست تر از خود در امور دنیایی، نه به بالاترها، که اگر این جور باشد انسان همیشه خود را از خدا طلبکار می بیند؛

سوم، این که فرض کند او مرده بود و نمی توانست از این نعمت استفاده کند، ولی اکنون زنده است و آن را دارد و چه بسیار مردگان و رفتگان که آرزوی آمدن در دنیا و قدرشناسی از این نعمت ها را دارند؛

چهارم، گرفتاری ها و بیماری ها و سختی هایی را که در ایام عمرمان داشتیم به خاطر بیاوریم و از این که از آنها نجات پیدا کردیم و خلاص شدیم آن را غنیمت بشماریم؛

پنجم آن که اگر گرفتاری و مرض و مصیبتی داریم، فکر کنیم اگر بدتر از این داشتیم چه می شد و چه می توانستیم بکنیم.

روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش *** رو شکر کن مباد که ازین بد بتر شود [157]
و راه شکرگزاری به زبان تنها نیست، بلکه علاوه بر شکر زبانی، شکر هر نعمتی مناسب خود آن نعمت است، مثلاً شکر سلامتی به انجام عبادات واجبه و مستحبه است. شکر مال به پرداخت حقوق واجبه از خمس و زکات و فطره و کفّارات و غیره و هم چنین حقوق مستحبه از صدقات و خیرات و صله ی رحم و دست گیری بیچارگان و بینوایان و امثال این ها؛ و شکر اولاد به تربیت صحیح دینی و یاد دادن معارف اسلامی است؛ و شکر اسباب و ائاثیه و وسایل زندگی به کارگشایی برای دیگران و همسایگان است؛ و شکر آبرو و شخصیت گره گشایی از مشکلات و گرفتاری مؤمنین است. خلاصه شکر هر چیزی مناسب با خود آن نعمت است که باید غیر از شکر زبانی و حمد و سپاس خدا، شکر عملی آن نعمت را نیز به جا آورد. [158]

شکرانه ی بازوی توانا *** گرفتن دست ناتوان است
این که بعضی ها فقط به فکر خودشان هستند و دیگران را هیچ به حساب نمی آورند، نعمشان دوام نخواهد داشت. سوار اتومبیل است، جا هم دارد، بیچاره ای کنار خیابان منتظر تاکسی است، سوار نمی کند هیچ، پرگاز رد می شود.

دانی که چرا خدا به تو داده دو دست *** من معتقدم که اندر آن سری هست
یک دست به کار خویشتن پردازی *** با دست دگر ز دیگران گیری دست

۲۳. جزع و بی تابی

جزع و بی تابی نمودن در مصیبت ها و مشکلات و گرفتاری ها، عبارت است از ناله و فریاد کشیدن و لباس پاره کردن و یا به خود زدن و گفتار ناشایست داشتن و امثال اینها که کشف از ضعف ایمان و نفس انسانی می کند و در حقیقت نارضایتی از تقدیرات الهی است. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

انّ عظیم الجزاء مع عظم البلاء و انّ الله اذا احبّ قوماً ابتلاهم، فمن رضى فله الرضا و من سخط فله السخط [159]. پاداش بزرگ بر بلای بزرگ است و به راستی هنگامی که خدا مردمی را دوست داشته باشد، ایشان را به بلا مبتلا می سازد؛ پس هر کس راضی باشد، خدا نیز از او راضی است و هر کس خشم کند، خدا نیز بر او خشم می کند (و ناخشنود است).

و انسان عاقل و خردمند می داند که با جزع و فزع کردن هیچ سودی نمی برد، جز آن که ضعف نفس خود را نشان می دهد و موجب عذاب بیش تر و چه بسا موجب مرض و گرفتاری بیش تر خود شود و از طرفی، ثواب و اجر و پاداش خود را از بین می برد و شاید اگر صبر کند و عقل و درک خود را به کار گیرد، برای او بهتر است؛ مثلاً اگر مالی گم کرده یا دزد برده و امثال این ها، اگر بی تابی کند، کم تر می تواند فکر علاج و درمان باشد؛ یا اگر مریضی

سخت داشته باشد، با صبر و تائی بهتر می تواند راه چاره و درمان را پیدا کند و خود را گم نکند که بد بدتر نشود.

صبر و شکیبایی

ضد این صفت، صبر و بردباری و اطمینان نفس و ترک اضطراب و خود را گم نکردن است که بسیار پسندیده و عاقلانه و موجب اجر و پاداش اخروی است. صبر انواع مختلف دارد: صبر بر طاعت و عبادت، صبر بر ترک گناه و معصیت و میل به شهوت ها و صبر بر مصیبت و بلا. انصافاً صفت صبر از مراتب راقیه و موجب خیر و برکت است، هم در دنیا و هم در آخرت. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

(وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ)^[160] (در ضمن حدیثی که می فرماید به شما پنج سفارش می کنم که خیلی مهم است). بر شما باد به صبر و بردباری. به راستی صبر نسبت به ایمان به منزله ی سر است نسبت به بدن؛ (زیرا تمام فضایل و کمالات از صبر تأثیر پذیراست).

و هیچ خیر و نیکی نیست در بدنی که سر نداشته باشد و هیچ خیری نیست در ایمانی که صبر و شکیبایی همراه نداشته باشد. اگر تدبیر و تأمل کنید، می بیند که رسیدن به تمام کمالات انسانی - ایمانی، نیاز به صبر و شکیبایی دارد، چه دنیایی چه آخرتی. اگر صبر نباشد، کی مؤمن می تواند از خواب شیرین صبح برای نماز بیدار شود، یا پانزده ساعت در تابستان تشنه و گرسنه بماند، یا یک پنجم مالش را در راه خمس و یک دهم را در زکات پرداخت کند، یا مشکلات جسمی و روانی و مادی حج را تحمل و برداشت کند؟ این ها صبر بر طاعت است. اگر صبر نباشد، کی مؤمن می تواند از مال حرام دست بکشد، در مثل قمار و ربا و کم فروشی یا ترک زنا و غنا و دروغ و غیبت؟ این ها صبر بر ترک معصیت است. اگر صبر نباشد، کی می تواند بر فراق عزیزان و کسان و دوستان، از پدر و مادر و برادر و خواهر و غیره خود را گم نکند و کاری بر خلاف رضای خدا انجام ندهد و این مصیبت ها را تحمل نماید؟ این ها صبر بر بلا و مصیبت است.

راه تحصیل صبر و شکیبایی

راه به دست آوردن این صفت حسنه، اوّل دقت در اخبار و احادیث و داستان هایی است که در شرافت صبر و اجر و پاداش آن وارد شده است، که نمونه ای عرض شد، و بداند در عوض صبر، خداوند درجه و مقام و پاداش به او خواهد داد؛ دوّم این که فکر کند که زمان صبر کوتاه و زودگذر است و بالاخره گرفتاری هر چه باشد تمام شدنی است.

(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا): به راستی برای هر مشکلی آسانی است؛ پس حتماً با مشکل آسانی است و در پی خواهد آمد.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر *** بار دیگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند *** بر اثر صبر نوبت ظفر آید

سوم آن که دقت کند که بی صبری یا جزع و فزع یا آه و ناله چه فایده و اثری دارد؟ مگر مرده زنده می شود؟ با بی تابی، جز آن که بیش تر خود را اذیت کند، سودی نمی برد. بالاخره «المقدر کائن؛ آنچه مقدر است شدنی است».

آنچه نصیب است نه کم می دهند *** گر نستانی به ستم می دهند
چهارم آن که در احوال بزرگان تأمل کند، از انبیا و ائمه و صالحین که به چه بلاها و مصیبت هایی گرفتار شده و صبر کرده اند؛ امام حسن مجتبی (علیه السلام) به جناده فرمود:
ما منّا الا مسموم او مقتول [161] هیچ یک از ما نیست جز آن که مسموم یا شهید شدیم.
و همین نشان سعادت و شرافت ایشان است. صبر بعضی از علما مثل مرحوم امام (قدس سره) بر مصیبت و مرگ مشکوک (شاید شهادت) مرحوم حاج سید مصطفی، همه دیدند و نوشتند و گفتند که انصافاً کم نظیر بود.

هر که در این بزم مقرب تر است *** جام بلا بیش ترش می دهند
ناگفته نماند که صبر و شکیبایی هیچ منافاتی با دل سوختن و اشک ریختن ندارد؛ چون گفتیم صبر عبارت است از تحمل گرفتاری، و آه و ناله و شکوه نکردن و اظهار نارضایتی از خدا و کارهای او ننمودن ولی شکستن دل و جاری شدن اشک مقتضای طبع و احساس بشریت، بلکه حکایت از عطوفت و کمال ایمان است؛ لذا نقل شده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مصیبت فرزندش ابراهیم، گریه کرد و اشک ریخت و فرمود:
العین تدمع و القلب یحزن و لا یقول ما یسخط الرب [162]؛ اشک جاری می شود و دل می سوزد و چیزی که برخلاف رضای خدا باشد نمی گوید.

و شاید این همه روایت که در فضیلت گریه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، یکی از جهات آن، تأسی جستن بر آن حضرت باشد، که آن همه مصیبت را برای ترقی دین مقدس اسلام تحمل کرد و جز رضای خدا چیزی در نظر نداشت؛ پس ما هم که افتخار پیروی از آن بزرگواران را داریم، باید یاد بگیریم و دنباله رو آنان باشیم. حضرت امام رضا (علیه السلام) به ریان بن شیب فرمود:

یابن شیب ان کنت باکیاً لشیء فابک للحسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) فانه ذبح کما یدبح الکبش [163]؛ پسر شیب، اگر در هر مصیبتی بخواهی گریه کنی، بر مصیبت جدّم امام حسین (علیه السلام) گریه کن، چه آن که او را مانند گوسفند سر بریدند.

اللّهم اجعل عاقبة امرنا خیراً بجاه محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین
و لله الحمد علی کلّ نعمه و حال و صلی الله علی خیر خلقه محمّد و آله
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

-
- [1]. سورة ی ابراهیم، آیه ی ۳۴.
- [2]. سورة ی نساء، آیه ی ۵۳.
- [3]. جامع السعادات، ج ۲.
- [4]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۹۰؛ نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۹۲.
- [5]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۵۰؛ نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۲۳.
- [6]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۵۰.
- [7]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۴.
- [8]. سورة ی احزاب، آیه ی ۵۸.
- [9]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۵.
- [10]. همان.
- [11]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۷.
- [12]. همان، ص ۱۶۸، و تحف العقول، ص ۳۴.
- [13]. سورة ی مائده، آیه ی ۶۶.
- [14]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۸۰.
- [15]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۸۱، و بحار، ج ۱۰۰، ص ۸۱.
- [16]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۲۶۳.
- [17]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۲۵، و نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۲۵۳.
- [18]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۸۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۶، و بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۴.
- [19]. سورة ی آل عمران، آیه ی ۱۰۴.
- [20]. سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۸.
- [21]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۳، و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۵.
- [22]. سورة ی اسراء، آیه ی ۲۳.
- [23]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۲.
- [24]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۲.
- [25]. همان.
- [26]. همان.
- [27]. سورة ی اسراء، آیه ی ۲۳.
- [28]. سورة ی اسراء (بنی اسرائیل)، آیه ی ۲۴.
- [29]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۳.
- [30]. همان، ص ۲۰۴.

- [31]. همان، ص ۲۰۳.
- [32]. کلیات سعدی، ص ۸۷.
- [33]. سوره ی رعد، آیه ی ۲۵.
- [34]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۸.
- [35]. همان.
- [36]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۰، و سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۲۶.
- [37]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۰، سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۲۶.
- [38]. همان.
- [39]. همان.
- [40]. برای اطلاع بیش تر درباره ی صله ی رحم ر.ک: نگارنده، اوصاف روزه داران، ص ۷۲.
- [41]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۶.
- [42]. همان.
- [43]. همان.
- [44]. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۲.
- [45]. سوره ی نور، آیه ی ۱۹.
- [46]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۸.
- [47]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۹.
- [48]. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴۷.
- [49]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۱۷.
- [50]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۸.
- [51]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۱۸.
- [52]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۱۷.
- [53]. سوره ی همزه، آیه ی ۱.
- [54]. سوره ی قلم، آیه ی ۱۱.
- [55]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۲.
- [56]. همان.
- [57]. همان، ص ۲۰۹.
- [58]. سوره ی انفال، آیه ی ۱.
- [59]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۶.
- [60]. همان.
- [61]. همان، ص ۲۱۶.

- [62]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.
- [63]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۲۴، و وسائل، الباب احکام العشره.
- [64]. تحف العقول، ص ۴۳۲.
- [65]. ص ۷.
- [66]. ج ۲، ص ۲۲۴.
- [67]. وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۵۹۸.
- [68]. ج ۲، ص ۲۲۶.
- [69]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، مرحوم شيخ از اين روايت تعبير به حسنه و مستفيضه می کند، ولی به نظر حقير ظاهراً صحيحه است.
- [70]. سوره ی حجرات، آيه ی ۱۲.
- [71]. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۲، و جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۴. (این روايت در جامع السعادات از رسول اکرم نقل شده است).
- [72]. ص ۳۰۴.
- [73]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۴، و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.
- [74]. همان.
- [75]. همان، ص ۲۳۵.
- [76]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۰.
- [77]. همان.
- [78]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۱۷؛ و فيض الاسلام، ص ۱۲۳۹.
- [79]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۰۰؛ و فيض الاسلام، ص ۱۲۰۶.
- [80]. سوره ی نحل، آيه ی ۱۰۵.
- [81]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۸.
- [82]. سفينه البحار، ج ۷، ص ۴۵۵، و جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [83]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [84]. همان.
- [85]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [86]. در حاشيه مکاسب، در ص ۵۱، چاپ طاهر، بنده نوشته ام اگر در موقع اضطرار انسان بلد باشد که توريه کند جايز است و اگر اضطرار نباشد جايز نيست، چون در هر دروغی انسان عارف می تواند توريه کند.
- [87]. خزائن نراقي، ص ۴۷.
- [88]. سوره ی يوسف، آيه ی ۱۸ و ۸۳.
- [89]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

- [90]. سوره ی نساء، آیه ی ۱۱.
- [91]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۳.
- [92]. همان، ص ۲۶۳، و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- [93]. همان.
- [94]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۳؛ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- [95]. ص ۱۳۲.
- [96]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۲۷.
- [97]. همان، ص ۲۴۴.
- [98]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۷.
- [99]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۷۰.
- [100]. همان.
- [101]. سوره ی قصص، آیه ی ۸۳.
- [102]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۳۶، و فیض الاسلام، ص ۴۲.
- [103]. فریده دیبا، مادر فرح، در آخر خاطراتش نوشته است، اگر فرضاً روز دیگر و به زندگی دیگر برگردم، دخترم را به یک کارگر، یا کارمند ساده می دهم و به شاه نمی دهم. ص ۵۱۶.
- [104]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۷، ماده ی جبر.
- [105]. فروغی بسطامی.
- [106]. سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.
- [107]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۰.
- [108]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۹۰.
- [109]. همان، ص ۳۰۰.
- [110]. سوره ی ص، آیه ی ۸۲.
- [111]. سوره ی بینه، آیه ی ۵۰.
- [112]. سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.
- [113]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۱۳.
- [114]. ص ۱۸.
- [115]. سوره ی لقمان، آیه ی ۳۳، و سوره ی فاطر، آیه ی ۵.
- [116]. سوره ی حدید، آیه ی ۱۴.
- [117]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۷۱، و فیض الاسلام، ص ۱۱۴۴.
- [118]. جامع السعادات.
- [119]. سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.
- [120]. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۵.

- [121]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۳، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۷.
- [122]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۹.
- [123]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۷.
- [124]. کلیات سعدی ص ۳۱۶.
- [125]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۱.
- [126]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۲.
- [127]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.
- [128]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۲.
- [129]. سوره ی النساء، آیه ی ۱۰۹.
- [130]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۱.
- [131]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۱.
- [132]. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.
- [133]. بحار، ج ۸۸، ص ۲۵.
- [134]. ص ۳۷۰.
- [135]. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸.
- [136]. سوره ی نساء، آیه ی ۴۸ و ۱۱۶.
- [137]. سوره ی زمر، آیه ی ۵۳.
- [138]. راجع به دقت در حساب و محاسبه، ر.ک: نگارنده، اوصاف روزة داران، ص ۱۳۷.
- [139]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۷۳.
- [140]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۶۰.
- [141]. همان، ص ۱۶۱.
- [142]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۳۱، و فیض الاسلام، ص ۱۲۶۶.
- [143]. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱، ح ۷ و ۸؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۶۴.
- [144]. کلیات سعدی، ص ۷۹.
- [145]. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۳.
- [146]. سوره ی مائده، آیه ۳.
- [147]. سوره ی طلاق، آیه ی ۳.
- [148]. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۷۷.
- [149]. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۷.
- [150]. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۵.
- [151]. سوره ی سباء، آیه ی ۱۳.
- [152]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۹۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴.

- [153]. سوره ی طه، آیه ی ۱.
- [154]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۹۲، اصول کافی، ص ۹۵.
- [155]. سوره ی نحل، آیه ی ۱۸.
- [156]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۹۲، اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.
- [157]. حافظ
- [158]. ر.ک: نگارنده، اوصاف روزه داران، ص ۴۴.
- [159]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۴.
- [160]. نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۴، فیض الاسلام، ص ۱۱۱۳.
- [161]. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.
- [162]. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۱.
- [163]. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

مصادر و منابع کتاب

۱. قرآن کریم، چاپ عثمان طه.
۲. اصول کافی، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۳. اوصاف روزه داران، سید محمد علی جزایری، قم، ۱۳۸۱ ش.
۴. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، چاپ بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق.
۵. پند تاریخ، موسی خسروی، چاپ یازدهم، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۱ ش.
۶. تحف العقول، مترجم محمد بن الحسن بن شعبه الحرانی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴ ش.
۷. تفسیر برهان، السید هاشم البحرانی، چاپخانه آفتاب (افست قم)، ۱۳۷۵ ق.
۸. جامع الرواة، المولی محمد بن علی الاردبیلی، تهران: شرکت چاپ رنگین، ۱۳۳۱ ش.
۹. جامع السعادات، ملا محمد مهدی نراقی، چ نجف اشرف، ۱۳۶۸ ق.
۱۰. الخصال، الشیخ الاقدم الصدوق (محمد بن علی الحسین)، قم: جامعه ی مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۱۱. دیوان پروین، پروین اعتصامی، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۳۳ ش.
۱۲. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، چاپ اسوه، ۸ جلدی، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۳. غرر الحکم، المرحوم عبدالواحد الآمدی، ترجمه ی محمد علی انصاری، ۱۳۲۷ ش.
۱۴. قاموس الرجال، العلامة الشیخ محمد تقی الشوشتری، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۹۱ هـ ق.
۱۵. کلیات سعدی، تهران: کتابفروشی اسلامی، بی تا.
۱۶. مجمع البیان، الفضل بن الحسن الطبرسی، تهران: شرکت المعارف الاسلامیه، ۱۳۳۹ ش.
۱۷. معانی الاخبار، الشیخ الصدق، قم: چاپ جامعه ی مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
۱۸. مفردات، راغب اصفهانی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۹۲ ق.
۱۹. المقامات العلیه، خلاصه ی معراج السعاده، الشیخ عباس القمی، چاپ هفتم، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. مناقب، ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۷۹ هـ ق.
۲۱. نان و حلوا، در کلیات شیخ محمد بهاء الدین العاملی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
۲۲. نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، چاپ مصر، مطبعة عیسی البابی الحلبی، بی تا.
۲۳. نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام، تهران: چاپخانه ی آفتاب، ۱۳۲۶ ش.
۲۴. وسایل الشیعه، شیخ محمد الحرّ العاملی، المطبعة الاسلامیه، ۱۳۷۶ هـ ق.

فصل اول ... ۱	
کلیات بحث اخلاق ... ۱	
مقدمه ی علم اخلاق ... ۳	
مفهوم اخلاق ... ۴	
نتیجه در تعریف اخلاق ... ۵	
تأیید گفتار فوق از روایات ... ۶	
معجزه ی امام باقر ۷ ... ۷	
موضوع علم اخلاق ... ۸	
فایده و ارزش علم اخلاق ... ۸	
ارزش اخلاق حسنه در اسلام ... ۹	
تزکیه مقدم بر تعلیم ... ۱۰	
شناخت مسائل اخلاقی ... ۱۱	
نتیجه ی تعدیل و عدم تعدیل قوای چهارگانه ... ۱۲	
جربزه قوه ی عاقله ... ۱۳	جهل
شَرَه قوه ی شهویه ... ۱۳	خمودی
نصیحت و پند ... ۱۳	
منشأ دستورات اخلاقی چیست؟ ... ۱۴	
۱۴	
عقل عملی و عقل نظری ... ۱۵	
حسن و قبح ذاتی ... ۱۵	
وجدان اخلاقی در آیات و روایات ... ۱۶	
نقش دین در اخلاق ... ۱۶	
نیت در ارزش های اخلاقی ... ۱۸	
کارهای تعبدی و توصلی ... ۲۰	
نقش نیت در اخلاق اسلامی ... ۲۱	
حسن فاعلی و حسن فعلی ... ۲۱	
اخلاق فردی و اجتماعی ... ۲۳	
اخلاق محموده و اخلاق رذیله ... ۲۴	
راه پیش گیری و معالجه ی امراض نفسانی ... ۲۴	
فصل دوم ... ۲۵	
صفات نشئت گرفته از قوه ی عاقله ... ۲۵	

- جربزه و جهل ۲۷...
- شرافت حکمت و علم ۲۸...
- درجه بندی علوم و جایگاه اخلاق ۳۱...
- قصد قربت در تحصیل علم ۳۲...
- سایر رذایل مربوط به افراط و تفریط در قوه ی عاقله ۳۲...
- فصل سوم ۳۵...
- صفات نشئت گرفته از قوه ی شهویه ۳۵...
- این دو صفت است. ابتدا به بیان مذمت این ها و نیز تمجید و توصیف عفت، و سپس به ۳۷...
- شره یا عیاشی ۳۷...
- شکم پرستی ۳۸...
- افراط در شهوت جنسی ۳۹...
- خمودی ۴۱...
- عفت یا حدّ اعتدال در شهوت ۴۱...
- تکته ای درباره ی تعدّد زوجات پیامبر اکرم ۹ ۴۳...
- نتیجه ۴۵...
- عفت شکم ۴۶...
- عفت دامن ۴۷...
- ایران اسلامی و جهان کنونی ۴۸...
- عفت زبان ۴۹...
- صفات ناشی از افراط و تفریط در قوه ی شهویه ۴۹...
- حبّ دنیا ۴۹...
- دنیای مذموم و دنیای ممدوح ۵۰...
- دنیای مذموم و نکوهیده ۵۲...
- حدیث کودکی و خود پرستی ۵۴...
- نکوهش دنیا ۵۴...
- دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین ۷ ۵۵...
- اوصاف امیرالمؤمنین ۷ از زبان ضرار در حضور معاویه ۵۶...
- العاقل یکفیه الاشاره ۵۹...
- مثل هایی که برای دنیا زده اند ۶۰...
- حبّ مال و ثروت ۶۲...
- مذمت مال ۶۲...
- یک داستان آموزنده ۶۴...

- زهد چیست و زاهد کیست؟ ۶۵...
- نامه ی جالب امیرالمؤمنین ۷ به ابن عباس ۶۶...
- زهد امام خمینی (ره) ۷۰...
- یک حقیقت تلخ ۷۱...
- صفت غنا و بی نیازی ۷۱...
- فقر و تنگدستی ۷۳...
- فقر افضل است یا غنا ۷۴...
- روایاتی در مذمت فقر و جمع آنها با روایات مدح آن ۷۵...
- نتیجه ی کلام و جمع بین روایات ۷۶...
- سزاوار است که فقیر این صفات را داشته باشد ۷۷...
- فقیر سائل به کف ۸۰...
- حرص یا فزون طلبی مال ۸۲...
- قناعت و زندگی ساده ۸۳...
- درمان و علاج حرص و تحصیل قناعت ۸۵...
- طمع ۸۸...
- استغنا و بی نیازی از مردم ۸۹...
- بخل ۹۰...
- سخاوت و بخشش ۹۳...
- راه درمان بخل و تحصیل سخاوت ۹۶...
- درجات سخاوت ۹۸...
- ایثار بالاترین درجه ی سخاوت ۹۸...
- انواع انفاق ۹۹...
- انفاق واجب و غیر واجب ۹۹...
- زکات ۱۰۰...
- چرا دادن زکوٰه و خمس واجب است؟ ۱۰۲...
- آداب مستحبی پرداخت زکات ۱۰۳...
- امام صادق ۷ می فرماید: ۱۰۴...
- مسئله ی شرعی ۱۰۵...
- وظیفه ی فقرا ۱۰۷...
- امام رضا ۷ می فرماید: ۱۰۷...
- خمس ۱۰۸...
- تأمین مخارج و نفقه ی زن و فرزند ۱۱۰...

- ۱۱۱... اتفاق مستحب
- ۱۱۱... صدقه
- ۱۱۳... يك اتفاق جالب در صدقه دادن
- ۱۱۴... ثواب آب دادن
- ۱۱۴... هديه و بخشش
- ۱۱۵... مهمانی و ضیافت دادن
- ۱۱۷... در پنج مورد اطعام مستحب است.
- ۱۱۸... آداب سور دادن و وظیفه ی مهمان
- ۱۱۸... آداب دعوت شونده
- ۱۱۹... دادن قرض الحسنه
- ۱۲۰... مهلت دادن به بدهکار
- ۱۲۱... اقسام بخشش و هديه
- ۱۲۲... يك داستان عجيب و آموزنده
- ۱۲۳... صدقات جاریه یا کار خیر بادوام
- ۱۲۳... حرام خواری
- ۱۲۵... لقمه ی نانی که باشد شبهه ناک
- ۱۲۶... انواع مال ها
- ۱۲۶... فرق بین رشوه و هديه
- ۱۲۸... اجتناب از مال حرام یا ورع
- ۱۳۰... خیانت و غدر
- ۱۳۱... امانت
- ۱۳۲... گفتار باطل و عفت در کلام
- ۱۳۳... تمجید از خموشی و صمت
- ۱۳۴... مشق قدیم
- ۱۳۵... پشیمان نگشت از خموشی کسی
- ۱۳۵... داستان شیرین کلامی و حقیقت گویی طاوس یمانی
- ۱۳۷... فصل چهارم
- ۱۳۷... صفات نشئت گرفته از قوه ی غضبیه
- ۱۳۹... تهوّر
- ۱۴۰... جبن و تفریط در قوه ی غضبیه
- ۱۴۰... شجاعت و دلیری (پُردلی)
- ۱۴۲... صفات ناشی از افراط و تفریط در قوه ی غضبیه

- خوف و ترس ۱۴۲...
- اقسام خوف ۱۴۲...
- خوف زشت و مذموم ۱۴۲...
- اسباب خوف از مرگ ۱۴۳...
- از جمادی مُردم و نامی شدم ۱۴۴...
- بعضی باید از مرگ بترسند ۱۴۶...
- چرا در بعضی دعاها ترس از مرگ وارد شده است؟ ۱۵۰...
- خوف پسندیده (خوف از خدا) ۱۵۳...
- نباید خوف از خدا به حدّ یأس از رحمت او برسد ۱۵۵...
- چگونه خوف پسندیده را تحصیل کنیم؟ ۱۵۶...
- خوف از سوء خاتمه و سرانجام ۱۵۸...
- ضعف نفس و بزدلی ۱۵۹...
- استقامت ۱۵۹...
- دون همتی و خودکم بینی ۱۶۰...
- بلند همتی ۱۶۰...
- ضدّ دون همتی، بلند همتی و سعی و کوشش در رسیدن به مراتب عالی و درجات ۱۶۰...
- بی غیرتی و بی حمیتی ۱۶۱...
- حمیت و غیرت ۱۶۲...
- عجله و شتاب ۱۶۴...
- وقار و تأنی ۱۶۴...
- سوءظنّ و بددلی ۱۶۵...
- حسن ظن ۱۶۶...
- غضب و خشم (تند خویی) ۱۶۷...
- درمان غضب ۱۶۹...
- حلم و بردباری ۱۷۰...
- فرق حلم و کظم غیظ ۱۷۱...
- انتقام جوئی ۱۷۳...
- عفو و گذشت ۱۷۳...
- کج خلقی و درشت خویی ۱۷۴...
- خوش خلقی ۱۷۵...
- عُجب و خودبزرگ بینی ۱۷۶...
- فرق عجب با تکبر ۱۷۸...

- درمان و علاج عجب ۱۷۸...
- شکسته نفسی ۱۸۰...
- یکی قطره باران ز ابری چکید ۱۸۰...
- کبر و برتری جویی ۱۸۱...
- تواضع و فروتنی ۱۸۳...
- آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر ۱۸۴...
- تواضع برای متکبر خوب نیست ۱۸۵...
- فخر فروشی و عصیّت ۱۸۶...
- قساوت و سخت دلی ۱۸۷...
- رقت قلب ۱۸۷...
- کتمان حق و انحراف از آن ۱۸۸...
- انصاف و حق گوئی ۱۸۹...
- فصل پنجم ۱۹۱...
- صفات نشئت گرفته از قوه ی وهمیه ۱۹۱...
- ظلم و ستمکاری ۱۹۳...
- در نزد خداوند بدی نیست فرامشت ۱۹۶...
- عدالت به معنای خاص ۱۹۷...
- طاق کسری جفت نام نیک اگر بینی هنوز ۱۹۸...
- انظلام یا ظلم پذیری ۱۹۹...
- فصل ششم ۲۰۱...
- صفات مربوط به سه قوه ی عاقله، شهویه و غضبیّه ۲۰۱...
۱. حسد (آرزوی زوال نعمت از دیگران) ۲۰۳...
- انگیزه های حسد ۲۰۵...
- درمان و علاج حسد ۲۰۵...
- ضدّ حسد (خیرخواهی) ۲۰۶...
۲. اهانّت و تحقیر دیگران ۲۰۶...
- احترام و تعظیم مؤمن ۲۰۷...
۳. ترک امر به معروف و نهی از منکر ۲۰۸...
- سعی در امر به معروف و نهی از منکر ۲۱۰...
- شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۲۱۱...
۴. قهر با برادر مؤمن ۲۱۲...
- آشتی و دوستی با مؤمنین ۲۱۲...

۵. عقوق والدین ... ۲۱۳
- نیکی به پدر و مادر ... ۲۱۴
۶. قطع رحم ... ۲۱۶
- صله ی رحم ... ۲۱۸
- ارحام چه کسانی هستند؟ ... ۲۱۹
- بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم ... ۲۱۹
- حقوق همسایگان ... ۲۲۰
۷. عیب جویی و فاش کردن راز ... ۲۲۱
- سخن چینی و نَمّامی ... ۲۲۳
- عیب پوشی و رازداری ... ۲۲۴
۸. افساد بین مردم ... ۲۲۶
- اصلاح ذات البین ... ۲۲۶
۹. شماتت ... ۲۲۷
۱۰. سخریه و استهزا و جدال و مرء ... ۲۲۷
- به غضب و دعوا می شود که قطعاً موجب گناه و کیفر خواهد بود. رسول خدا ... ۲۲۷
۱۱. افراط در شوخی و مزاح ... ۲۲۸
- رسول اکرم ۹ و امیرالمؤمنین ۷ مزاح هایی نقل شده است. از موسی بن جعفر ۷ در ... ۲۲۸
۱۲. غیبت و بدگویی از دیگران ... ۲۲۹
- حرمت غیبت و سختی کیفر آن ... ۲۳۱
- حکم گوش دادن به غیبت ... ۲۳۳
- موارد جواز غیبت ... ۲۳۴
- ستایش و تعریف دیگران ... ۲۳۵
۱۳. دروغ گفتن ... ۲۳۶
- توریه جایز است یا خیر ... ۲۳۷
- راست گویی و صدق ... ۲۳۸
۱۴. تهمت و افترا ... ۲۳۸
- زبان زیانبارترین اعضاست ... ۲۳۹
- امیرالمؤمنین ۷ می فرماید: ... ۲۴۰
۱۵. محبت جاه و شهرت و ثناگویی ... ۲۴۱
- درمان جاه طلبی ... ۲۴۲
- دریغا که بی ما بسی روزگار ... ۲۴۳
- مردان خدا پرده ی پندار دریدند ... ۲۴۴

۱۶. ریا و ظاهر کاری ۲۴۵...
- ریای جلی و ریای خفی ۲۴۶...
- اخلاص در نیت و عمل ۲۴۶...
۱۷. غرور و فریفتن خود ۲۴۸...
- اسباب غرور ۲۴۹...
۱۸. طول امل و آرزوی دراز ۲۵۱...
- بر سایه بان حسن عمل اعتماد کن ۲۵۳...
۱۹. گناه و اصرار بر آن ۲۵۴...
- توبه و پشیمانی از گناه ۲۵۵...
- گناهان کبیره و صغیره ۲۵۷...
۲۰. انکار تقدیرات الهی و اعتراض به آن ۲۵۹...
- خشنودی و رضا از کارهای خدا ۲۵۹...
- هر که دل پیش دلبری دارد ۲۶۱...
- مقام رضا با دعا و خواهش منافات ندارد ۲۶۱...
۲۱. عدم توکل به خدا و اعتماد کردن به دیگران ۲۶۲...
- توکل به خدا و امید بردن از غیر ۲۶۳...
- توکل در چه کارهایی باید باشد ۲۶۴...
- درجات توکل ۲۶۵...
- راه به دست آوردن توکل ۲۶۵...
۲۲. کفران نعمت و ناسپاسی ۲۶۶...
- شکر نعمت های الهی ۲۶۷...
- راه شکرگزاری ۲۶۸...
۲۳. جزع و بی تابی ۲۷۰...
- صبر و شکیبایی ۲۷۰...
- راه تحصیل صبر و شکیبایی ۲۷۱...
- مصادر و منابع کتاب ۲۷۴...



مراکز پخش:

قم: مدرسه‌ی عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم،

تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

قم: خ شهدا، ک ۱۹، پلاک ۴۵، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

حوزه علمیه، تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷.

قم: خ آیت‌ا.. مرعشی نجفی، پاساژ قدس، شماره‌ی ۸۲، انتشارات

بنی‌الزهرا (س)، تلفن: ۷۷۳۲۷۳۰.

تهران: خ انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه، ساختمان امیرکبیر، (کتاب

جیبی)، طبقه سوّم، واحد نه، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

تلفن: ۶۴۹۲۶۹۳

ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد